

راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

شماره دوم - تیرماه ۶۹

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

سرمقاله

باز هم طبیعت ظالم!

بار دیگر طبیعت سرکش بخش بزرگی از میهن بلادیده ما را به ویرانی کشاند. فاجعه زلزله مهیب در استانهای گیلان و زنجان که دهها هزار گشته و مجروح و صدها هزار بی خانمان برجا گذاشت. در نوع خود در ایران و جهان کم سابقه بود و به همین دلیل نیز دامنه تلفات آن از زلزله های قبلی در گناباد یا یوتین زهرا فراتر رفت. انعقاد این فاجعه بدان حد است که مردم از فریاد زلزله در کرچه و بازاربهم میگویند: «جنگ جنوب ایران را ویران کرد و زلزله هم شمال را. برآستی هم چه سرنوشت ظالمانی انتظار مردمی را می کشد که اینچنین در برابر حوادث طبیعی بدامان مرگ افکنده می شوند».

در چندین دهه اخیر زلزله بارها مناطق مختلف ایران را تکان داده است و آسیب های جانی و مالی فراوان ببار آورده است. اما نه در گذشته و نه در حال هیچگاه رژیم های حاکم بر ایران نخواستند به این مسأله مهم توجه کنند. اینکه ایران در منطقه زلزله خیز قرار گرفته است و اینکه نوع ساختمان و انتخاب مصالح در رعایت نکات ایمنی می تواند تا میزان قابل توجهی از خسارات بکاهد، برهیچکس پوشیده نیست. اما در دهه های اخیر هیچ اقدامی در این زمینه صورت نگرفته است. سهل انگاری دولتها از تساختن خانه های ضد زلزله برای مردم روستا و شهر بسیار فراتر می رود. مثلاً در رشت بسیاری از ساختمان های نوساز بالای سیزده میدان با تکان زمین مانند ساختمان مقوایی فرو ریخته اند. یعنی دولت حتی به فکر توجه به نکات ایمنی در ساختمان های جدید برای کاهش دامنه خسارات انسانی و مالی زلزله نیست. البته بدیهی است زمانیکه به برکت سیاست های ویرانگر جمهوری اسلامی در ایران قیمت سیمان آهن و آجر سر به فلک می زند، برای مردم نه

بقیه در صفحه ۲



سرنگونی رژیم هم استراتژی هم تاکتیک؟!!

تجربه بیش از یازده سال حکومت اسلامی در میهن بلا کشیده ما، ضدیت واشتی ناپذیری بنیادین این حکومت با دمکراسی را به عیان نشان میدهد. جای شبیه نیست که برقراری دمکراسی در ایران، تنها بانفی ساختار حکومت اسلامی و فروپاشی کامل آن میتواند تحقق یابد. کارنامه رژیم آنچنان خونین و سیاه است که می توان اطمینان داشت، کمترین عقب نشینی آن و بازشدن فضای سیاسی کشور، با انفجار خشم مردم و درهم کوبیدن ساختار حکومت اسلامی همراه خواهد شد.

- * در این شماره
- * چرا جبهه جمهوریخواهان
- * بابک امیر خسروی
- * مصاحبه با بیژن حکمت
- * کابوس حکومت اسلامی در الجزایر
- * اگر من استالین بودم
- * در محافل سیاسی
- * فمینیسم در امریکای لاتین
- * فروپاشی مارکسیسم-لنینیسم
- * آفریقا دمکراسی و فقر
- * آشنائی با «کیمیا و خاک»
- * دکتر براهنی

در کنگره اخیر حزب دمکراتیک مردم ایران، همه اعضای کمیسیون قطعنامه ایران بر این نظر بودند که برقراری دمکراسی سیاسی در ایران، تنها با فروپاشی ویا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی امکان پذیر است، چرا که این رژیم از ریشه با آزادی، حق حاکمیت مردم و حقوق بشر در تعارض است. بیهوده نیست که ماهنامه سوره در شماره اردیبهشت ماه ۶۹ خود در مقاله ای تحت عنوان «انقلاب اسلامی و اتوپیای غربزدگان»، «اخذ زیر ساختهای نظام دمکراسی» برای ایران را «دست از اسلام و ولایت فقیه برداشتن» و «به تمام معنا نظام دمکراسی پارلمانی را قبول کردن» میداند و یادآور میشود که: «ولایت فقیه فی نفسه نظام حکومتی خاصی

سرنگون باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی!

بقیه از صفحه ۱

...سرنگونی رژیم هم استراتژی هم تاکتیک؟!

تمام عیار با رژیم کشیده شدند. آنان پس از تحمل صدمات بزرگ، به عوض تصحیح ارزیابی نادرست خویش، تاریخ سرنگونی رژیم را ماه به ماه به عقب کشیدند و سر انجام در این راه تمامی هست و نیست خویش را به جنگ ایران و عراق پیوند زدند و سرنگونی نهائی رژیم را به پایان جنگ و برقراری صلح حواله دادند. مجاهدین در ادامه این سیاست چون آمیز و فارغ از نتایج زیان بار آن در تحولات سیاسی-اجتماعی کشور، باقبول آتش بس از طرف خمینی، در يك انتحار

سته جمعی در عملیات «فروغ جاویدان»، در یکی از حساس ترین لحظات حیات سیاسی کشور، بار دیگر کمک بزرگی به تداوم دیکتاتوری و خفقان و توجیه سیاست شکست خورده خمینی جنگ طلب که چام زهر را به لب نزدیک کرده بود، نمودند.

مجاهدین به عنوان مبتکر ایجاد شورای ملی مقاومت، با برآورد نادرست نیروهای شورا، از همان ابتدا حتی رئیس جمهوری و نخست وزیر کشور را نیز تعیین کرده بودند و به این ترتیب سرنگونی را به عنوان حادثه ای قریب الوقوع و مناسب لحظه مطرح مینمودند. باتوجه به شکست فاحش شورا در عرصه های گوناگون وجدانی بخش مهمی از نیروهای آن و باتوجه به کاهش آشکار قدرت سیاسی و نظامی شورا، ادامه کوبیدن بر طبل جنگ و طرح شعار سرنگونی نه بر مبنای ارزیابی مجدد نیروها و تعمق در مصالح جامعه، که تنها بر اساس مصالح سازمانی دنبال شد.

از آنجا که طرح شعار سرنگونی، بر اعتقاد نسبت به امکان و احتمال سرنگونی رژیم در آتیه نزدیک متکی بوده و هست، این سیاست در جهت برهم زدن تعادل، ثبات و آرامش نسبی حیات سیاسی-اجتماعی حرکت میکند. از این رو منطقی است اگر مجاهدین جنگ و یا صلح ناپایدار را بر صلح و امنیت در جامعه ترجیح می دهند. ترورهای مجاهدین و یا فعالیت‌های کودتائی امرای سابق ارتش و طرفداران سلطنت، همگی از چنین منطقی تبعیت میکنند. این سیاست ها را با دگرگونی تدریجی در صف بندی سیاسی-اجتماعی جامعه و تحولات فرهنگی آن کاری نیست و به ایجاد زمینه های تحول از طریق این تغییر و دگرگونی ها اعتقاد ندارند، چراکه اینان همه چیز را تنها از دریچه سرنگونی فوری رژیم و کسب قدرت مینگرند و نه از زاویه ایجاد زمینه های برقراری دموکراسی و حاکمیت مردم.

هر چند مبارزه برای برقراری دموکراسی تنها از گذر تلاش همه جانبه در نفی و تلاشی ساختار عقب افتاده و ضددموکراتیک حکومت اسلامی ممکن است، اما این مبارزه خود در سیاست، قیدها و ملزومات دیگری به همراه می آورد که در صورت نادیده گرفتن آنها، دور باطل استبداد-سرنگونی-کسب قدرت و استقرار دیکتاتوری بعدی، دنبال خواهد شد و در این میان جامعه مدنی هیچگونه شانس و امکانی برای شکل گیری و رشد و ابراز وجود در مقابل قدرت سرکوبگر نمییابد و لاجرم

کلیت خویش با آنها متغایر است». و یا اینکه: «استقرار زیر ساختهای حکومت پارلمانی دموکراسی به معنای نفی نظام حکومتی است که می خواهد بر ولایت فقیه مبتنی باشد».

در کنگره اخیر حزب ما، اعضای کمیسیون یاننده همچنین اتفاق نظر داشتند که استبداد رژیم به مفهوم دموکراتیزه شدن آن قابل تصور نیست و اصولاً امروز هیچ دلیل و نشانه ای اعم از ساختاری، نظری یا سیاسی وجود ندارد که امیدی در این زمینه برانگیزد.

اما، علاوه بر این، بابررسی و درس گیری از گذشته، برچنبه اثباتی هدف و شعار استراتژیک مبارزاتی خود در مرحله فعلی تأکید داریم. ما تبیین این هدف و شعار را در قالب آنچه که برای آن مبارزه میکنیم صحیح میدانیم و در این راستا است که مخالفت و موافقت ما با این و یا آن جریان و سیاست مشخص میشود. آنچه خواست و شعار استراتژیک اثباتی ماست «دموکراسی» است که در شرایط کنونی در چارچوب يك جمهوری لائیک و دموکراتیک قابل تصور است. به اعتقاد ما این هدف و شعار چنانچه مناسبی برای شعارهای استراتژیک نفی کننده است که محتوای آنها صرفاً نفی جمهوری اسلامی میباشد و در نتیجه پایه و محور سیاست ها، ائتلاف ها و غیره را صرفاً بر بنیاد ضدیت و مخالفت با رژیم قرار می دهد.

در کنگره اخیر حزب ما همچنین این بحث در میان بود که آیا ما با طرح هدف استراتژیک به عنوان شعار روز موافقیم یا نه؟ پاسخ طبیعتاً منفی است.

علیرغم وضع فلاکت بار اقتصادی نا رضایتی شدید مردم، نه رژیم در آستانه فروپاشی است و نه از سازماندهی و اتحاد گسترده اپوزیسیون دموکراتیک اثری در میان است. اپوزیسیون دمکرات و جمهوریخواه هنوز به پلاتفرم و یا حتی شعارهای مشترک حد اقل بست نیافته است و عملاً هنوز به عنوان يك آلترناتیو مطرح نیست. اگرچه سلطنت طلبان و مجاهدین به عنوان دو آلترناتیو احتمالی در افق سرنگونی رژیم مطرح بوده اند، اما به دلیل ارزیابی غلط از تناسب قوا راه به جانی نبرده اند.

سلطنت طلبان که از ابتدا انقلاب را يك فتنه و اشتباه ملت تلقی میکردند، به جای بررسی خطاهای خود و ارزیابی جدی از وضعیت موجود و رژیم، هر بهار برای تابستان و هر پائیز برای زمستان نغمه بازگشت خویش را ساز می کردند و چشم به راه امداد های غیبی امریکا بودند. تغییرات سیاست امریکا در منطقه و نوسانات موضعی آن در نوری یانزدیکی نسبت به رژیم، امید طرفداران این جریان را به مرور زمان کاهش داده است.

از سوی دیگر مجاهدین خلق با يك ارزیابی نادرست از وضعیت و امید به يك برآمد توده ای و انقلابی، در ۲۰ خرداد ۶۰ باشعار: «این ماه، ماه خون است، خمینی سرنگون است» به رودروشی

...سرمقاله

بقیه از صفحه ۱

و عایت نکات ایمنی، بلکه داشتن سوپناپ در اولویت قرار داشته باشد.

برخورد جمهوری اسلامی به این فاجعه هم مثال زدن است. درحالی که از همان نخستین ساعات وقوع زلزله، کمکهای بین المللی قابل توجهی برای ایران ارسال شد، اما دعوائ «جناح تندرو» و «میان روها» حداقل ۲۶ ساعت کار رساندن مواد ضروری اولیه و نیروی انسانی کار آزموده به مناطق آسیب دیده را مختل کرد. در حالیکه وزارت خارجه از جهانیان کمک می خواست اردیبهیلی در نماز جمعه و مطبوعات «حزب الله» مردم را به رد این کمک فرا می خواندند و به بهانه «نجس بودن سگ ها در کار امدادگران خارجی مانع ایجاد می کردند. در همین حال سفیر ایران در فرانسه هم با خونسردی ادعا می کرد که گویا ایران خود سگ های مخصوص این کار تربیت کرده است. بدین ترتیب در برابر دیدگان نگران میلیون ها ایرانی و جهانیان، بست اندرکاران جمهوری اسلامی به اجرای سیرک خود پرداختند و به بهانه زلزله یکبار دیگر به جان هم افتادند.

واکنش دولتها و مردم جهان در قبال حادثه زلزله ایران بویژه در مقایسه با حوادث مشابه در آرمستان و مکزیک قابل توجه است. به فاصله چند ساعت از حادثه، ارسال کمک های خارجی پسوی ایران آغاز شد و طی هفت روز اول پس از وقوع زلزله حدود دویست هواپیمای خارجی بطور عمده از آلمان، فرانسه، ژاپن، امریکا، انگلستان، ایتالیا، کانادا، شوروی ... در فرودگاههای ایران به زمین نشستند بسیاری از ناظران سیاسی در جهان در کنار مسائل انسان دوستانه، انگیزه های سیاسی بولت هایی مانند امریکا، انگلستان و یا فرانسه را برای بهبود روابط با جمهوری اسلامی را یکی از عوامل این واکنش سریع می دانند. اما در برابر واکنش سریع دولتها، افکار عمومی جهان بدلیل نفرت از جمهوری اسلامی تا حدود زیادی نسبت به حوادث مشابه قبلی بی تفاوت مانده اند. نیروهای ایرانی خارج از کشور باید با سرعت از طریق سازمانهای بین المللی پرکار کمک رسانی به مناطق آسیب دیده را بسیار جدی دنبال کنند. واکنش ما این بار هم پراکنده و جدا از هم بود و یکبار دیگر نشان داد که ما برای واکنش در برابر فاجعه های با این ابعاد نیز چقدر غیر مهیا و بی سازمان هستیم. اما با همه اینها بدلیل نیاز جدی مردم باید با ابتکارات گوناگون با همه توان کار گردآوری کمک را با جدیت پی گرفت از این طریق با آسیب دیدگان ابراز همبستگی کرد.

*

دمکراسی در کشور ما همچنان زمینه مادی ضعیفی خواهد داشت.

ما بر این اعتقادیم که امروز به فرض ایجاد شرایط استثنائی و سرنگونی رژیم، پیروزی هر یک از دو آلترناتیو سلطنت طلبان یا مجاهدین، با یک دیکتاتوری نظامی یا شبه نظامی دیگر و ملاً حمام خون در کشور همراه خواهد بود. علاوه بر آنچه که به وضعیت کنونی در آرایش نیروهای سیاسی باز می گردد، شعار سرنگونی، فرای مضمون مورد تأیید ما در نفی حاکمیت اسلامی، امروزه بیشتر حاکی از شکل ویژه ای از مبارزه و برخورد با تحولات یعنی گرایش «هرچه بدتر بهتر و هرچه خونین تر انقلابی تر» نیز هست. سیاستی که عملاً از طرف اصلی ترین طراح این شعار، یعنی سازمان مجاهدین پیگیرانه دنبال شده است و می شود. مجاهدین با طرح ضدین «سرنگونی یا استحاله»، هر نیروی اپوزیسیون را که با این نوع سیاست «هرچه بدتر بهتر و...» موافق نباشد، «استحاله چی» میخوانند، حتی اگر طرف برخورد نیروی چون حزب دمکرات کردستان باشد که یازده سال است بار عمده یک مبارزه مسلحانه پی گیر و پدامنه علیه رژیم را به دوش میکشد.

امروز برای اپوزیسیون دمکراتیک در پرتو تجربه خود و دیگران، دیگر ارتباط شکل چگونگی مبارزه برای گرفتن قدرت با مقام و نقش حاکمیت مردم پس از جا به جایی قدرت، امری بدیهی است. رشد و تکامل جامعه و شکل گیری و گسترش مناسبات و روابط نوین امری تدریجی است. دمکراسی نیز یک شبه زائیده نمی شود. روابط نو باید در درون همان پیکر کهنه عناصر و جوانه های خود را قالب نهاد ها و فرهنگی بالنده تر بیابند و از درون آنها رشد و نمو یابند. امروز بر خوب و بد حیات جامعه چشم پوشیدن و معجزه آغاز یک دنیای برتر را در فردای سرنگونی به انتظار نشستن، راه ساده شده ای است که عقب افتادگی و نارسائی های حال را درجذب و هم فردا نادیده می گیرد. این سیاست اگر هم وعده دمکراسی بدهد، بی پشتوانه است.

مبارزه برای دمکراسی، برای دستیابی به تفکر و آلترناتیو دمکراتیک در جامعه هم اکنون در جریان است. یافتن و تقویت عناصر و جوانه های آن کار همین امروز است. برقراری و گسترش روابط دمکراتیک در درون صفوف خود، از اولین گامهای مبارزه در راه دمکراسی به حساب می آید. اپوزیسیون دمکراتیک بایستی همچنین تمام هم و غم خود را در راه تحول مسالمت آمیز جامعه به کار گیرد و به مقاومت مسلحانه عملاً به عنوان آخرین شکل پیکار و از روی ناچاری دست یازد و آنرا نیز به عنوان ایزاری در راه دگرگونی دمکراتیک و مسالمت آمیز جامعه مورد بهره برداری قرار دهد. زنده یاد رفیق عبدالرحمان قاسملو در عین رهبری مبارزه مسلحانه در کردستان، از هیچ کوششی برای گذار از مبارزه مسلحانه به مسالمت آمیز دریغ نکرد و عاقبت جان خویش را نیز در این راه گذارد. آدمکشان جمهوری اسلامی با ترور وی خواستند بیهودگی این تلاش را نشان دهند. اپوزیسیون دمکرات با این تجربه باید دشواری و پیچیدگی و لزوم ارزیابی دقیق تر از جوانب گوناگون اجرای چنین سیاستی را مد نظر قرار دهد.

همانگونه که اپوزیسیون دمکرات نمی بایست آتش بس وصلح را برای پس از سرنگونی رژیم مطالبه کند، همانطور نیز باید برای تحولات مثبت و هرآنچه که به بهبود ولو جزئی زندگی مردم منجر شود، از هم اکنون مبارزه کند. این بینش که گویا رژیمی به دلیل ایدئولوژیک بودن همواره رفتار و برخورد یکسان خواهد داشت، صادق نیست. همه رژیم های توتالیتر جهانی تحت شرایط مشخص و به ویژه تغییر تناسب قوا، در سیاست خود تغییراتی وارد نموده اند و این خود به ناچار با تغییراتی در رژیم همراه بوده است و بنوبه خود سیر تحولات را تسریع و تسهیل نموده است.

در همین حکومت اسلامی اگر در شرایط مشخص و تناسب قوای آنروز، دولت بازرگان و یا رئیس جمهوری بنی صدر ممکن بوده است، پس منتفی دانستن امکان عقب نشینی رژیم در مقابل بخشی از نیروهای حکومتی و یا اپوزیسیون لیبرال و میانه رو تحت فشار مبارزه مردم و اپوزیسیون و در جهت پاسخ دادن به الزامات بازسازی و صنعتی کردن کشور امری نادرست است.

اگرچه سیاست سرکوب و ترور زائیده ساختار و تفکر ضد دمکراتیک و ضد بشری حاکمیت اسلامی است، ولی بدون دستاویزهای جدی در توجیه چنین سیاستی، رژیم در هر شرایطی قادر به اعمال وحشیانه و افسار گسیخته همین سیاست نیز در درازمدت نیست. نباید از نظر دور داشت که حکومت اسلامی با ادعای انقلابی و مردمی بودن، هنوز بخش قابل ملاحظه ای از انسانهای طرفدار ایدئولوژی اسلامی را در حیطه نفوذ دارد، انسانهایی که به حقانیت این حکومت هنوز باور دارند، چرا که رژیم به هرگونه موفق گشته است سیاست های خود را برای آنها توجیه کند. برای مثال هرچند که رژیم فکر قتل عام زندانیان سیاسی را از مدت ها پیش در سر می پروراند، اما برای اجرای این جنایت عظیم نیاز به دستاویزی بزرگ داشت، این دستاویز حمله مجاهدین پس از پذیرش آتش بس بود رژیم همه جا سعی کرد در افکار عمومی اعدای ما را اسرای این حمله قلمداد کند. بنا براین نباید فکر کرد که رژیم فقط و فقط به زور سرنیزه بر مردم سوار است و سیاست اپوزیسیون هیچ تأثیری در حاکمیت و سیاست گذاری آن ندارد. همانگونه که رژیم با سیاست خود سعی در تحمیل شیوه و میدان مبارزه مورد نظرش را دارد، یک اپوزیسیون جدی نیز میتواند با سیاست گذاری مستقل خود در تعیین عرصه، نوع و شیوه مبارزه مؤثر افتد.

پلنوم اخیر شورای مرکزی حزب ما در چنین راستا و با چنین برداشتی همه نیروهای اپوزیسیون را به پشتیبانی و برپائی کارزار تبلیغاتی در دفاع از حرکت جسورانه ۹۰ نفر از شخصیتهای ملی در ایران برای اعاده حق حاکمیت مردم، دعوت کرد. این کارزار در سطح بین المللی میتواند تأثیرات معینی به بار آورد، چرا که باتوجه به سطح کنونی روابط بین المللی ایران و نیاز حکام تهران به حفظ و گسترش این روابط، ارائه چهره معقول از خود در مقابل جهانیان و در نتیجه توجه ظاهری به روابط، ارزش ها و قراردادهای انسانی پذیرفته شده در عرف بین المللی، برای رژیم اهمیت بیشتری

یافته است.

این گفتار به هیچ عنوان به معنای هم نظری ما با کسانی نیست که می خواهند تجربه تحولات اروپای شرقی و یا نیکاراگوئه را به طور ساده و مکانیکی بر شرایط ایران انطباق دهند، مخالفت ما با این گروه نه به دلیل ویژگی منحصر بفرد و گویا تغییرناپذیری رژیم، بلکه به خاطر فقدان آن شرایط و قدرت های عظیمی است که در تحولات آن کشور ها و به ویژه نیکاراگوئه دخالت داشته اند صرفنظر از تفاوت جدی در ماهیت رژیم های نیکاراگوئه و افریقای جنوبی، عقب نشینی هر دو حکومت در این کشورها تنها در سایه وجود یک اپوزیسیون قوی با بازوی نیرومند نظامی و پشتیبانی مؤثر و گسترده بین المللی میسر بوده است. طرفداران انطباق تجربه های این کشورها بر شرایط ایران، با چشم فروبستگی بر مبارزه مسلحانه یک اپوزیسیون نیزومند و متشکل و متحد در این کشورها، تنها مرحله راحت و بی دردسر آن یعنی مذاکره و انتخابات و به قدرت رسیدن اپوزیسیون را در نظر میگیرند و ناگهان بدون هیچگونه نیروی جدی، طرفدار مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی می شوند!

نکته اگر طرح شعار استراتژیک عمدتاً به دلیل ضعف اپوزیسیون دمکرات نادرست است، طرح شعارهایی که عقب نشینی فوری رژیم و آغاز مذاکره با آن را مدنظر دارند نیز از آنجائی که این سیاست بنا بر تجارب عدیده تنها در سایه یک اپوزیسیون قدرتمند ممکن است بی معناست. از این رو شعار «آزادی و تجدد» که در پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران طرح شده بود، به عقیده ما در حال حاضر مناسب ترین و عام ترین شعار اپوزیسیون در مقابل جمهوری اسلامی به نظر می رسد.

ف. آزاد

با «راه آزادی» همکاری کنید

«راه آزادی» از همه هم میهنان نویسنده، مترجم و صاحب قلم دعوت می کند با «راه آزادی» همکاری کنند. صفحات «راه آزادی» در بخش های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در اختیار شماست. برای ما مقاله بنویسید. مقالات ما را به نقد بکشید. دیدگاه های خود را با خوانندگان ما در میان گذارید.

تقاضای «راه آزادی»

از خوانندگان خطاط و هنرمند

همانطور که در سرعنوان همین شماره ملاحظه می فرمائید، «راه آزادی» فاقد سرکلیشه ای جالب و مناسب است. از خوانندگانی که می توانند در این زمینه به ما کمک برسانند، جداً یاری می طلبیم. ما در انتظار طرح ها و نمونه های پیشنهادی شما هستیم.

منافع ایران در چنبره دیپلماسی اوهام و تخیل

طی نامه هایی که بین صدام حسین رئیس جمهور عراق و رفسنجانی رد و بدل گشت زمینه مذاکره بین ایران و عراق فراهم آمده است.

عراق در طی این دوران بایک دیپلماسی فعال تلاش کرده، اجلاس سران عرب را در بغداد برگزار کند و در پایان آن قطعنامه ای به سود خویش در رابطه با ایران صادر کند.

وزارت امور خارجه ایران، آن را یکجانبه و غیرمستولانه در جهت منافع عراق ارزیابی کرد. دیپلماسی عراق در عین حال توانست مانع از به تصویب رسیدن لایحه مبارزه علیه عراق در سنای آمریکا شود. چنانکه رئیس سنای آمریکا گفت:

«اگر قرار است صلح برقرار کنیم عراق باید بخشی از آن باشد.»

اما در این فاصله، دیپلماسی ایران در چنبره ای از تناقض ها و سردرگمی های جدی قرار داشت. و جنگ جناح هائیز فرصت هرگونه اقدام مثبت در راستای منافع ملی را از آن سلب نموده بود.

طی دو ماه گذشته، بعد از آن که عطاءالله مهاجرانی نوشت که «امریکا عضو دائمی شورای امنیت است و عراق به عنوان دشمن بالفعل و بالقوه با بهره گیری از امکانات جهانی و سازمان دهی خود بیشتر کوشیده است، لذا لازم است با مذاکره مستقیم دیپلماسی خود را فعال کنیم. با مخالفت همه جانبه جناح تندرو روپرو شد.

محتشمی در کیهان آن راقعه ای غیرمستولانه که باعث خشم حزب الله و شیفتگان انقلاب و امام شده است دانست.

محسن آرمین از عناصر دفتر تحکیم وحدت گفت:

«تصور اینکه در مقابل سرکوبی بیداری مسلمانان اعلام انصراف از مواضع ایدئولوژیک و آرمان های انقلاب در یک کلام نفی علنی مواضع انقلابی حاضر خواهد بود امتیازاتی بدهد، دوزخ ذهن نیست، اما آیا واقعا برقراری رابطه سیاسی با امریکا با چنین قیمتی تجویز می شود» و همراه با مروج اعتراض ها، راهپیمایی، عملاً بن بست دیپلماسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به عریانی نشان داد.

در طی این مدت در حوزه های دیگر سیاست خارجی این بن بست خود را به منصفه ظهور رساند. نخست وزیر انگلیس در پارلمان این کشور از لزوم گفتگو با ایران صحبت کرد اما ولایتی گفت:

«مانع اصلی بر سرانجام گفتگو با انگلیس حمایت این کشور از سلمان رشدی است.»

در صحنه خاورمیانه نیز بن بست دیپلماسی و سیاست خارجی ایران به قوت خویش باقی است. روابط ایران با مصر و عربستان یعنی دو ستون اصلی سیاست خاورمیانه در گرو مسائل موهومی چون تعداد حضور حجاج در مکه و راهپیمایی آنها در آنجا و شرکت مصر در پیمان کمپ دیوید قرار دارد. جهان عرب، همواره مرکز رقابت ها و کشمکشها و بر سر آقایی خاورمیانه بین کشورهای بزرگ این منطقه بوده است. شورای همکاری خلیج و عربستان سعودی به هیچ شکل حاضر نیستند که عراق دست بالا را در این منطقه داشته باشد.

مصر به اتسوی خاورمیانه در شورای همکاری عرب داعیه ای دیگر در جهان عرب دارد و امریکا و انگلیس در این منطقه بجا رقابت های ویژه ای هستند.

و اینها همه زمینه های مساعد برای یک دیپلماسی قوی و فعال ایرانی است تا بتواند به سود منافع ملی خویش از آن بهره برداری لازم را بکند.

اما دیپلماسی جمهوری اسلامی متکی به واقعیت هائیت و درهاله ای از ابهام و تخیل گرفتار است. محتشمی می گوید:

«سیاست اسلام سیاست بسط و گسترش دامنه نفوذ اسلام است. در کل جهان این سیاست خدشه ناپذیر است و امام هم انقلاب را دقیقاً در این چارچوب قرار داده اند. امام در جهت بسط و گسترش انقلاب و اسلام هسته مقاومت اسلامی و حزب الله در سراسر جهان اعلام کرده.»

اگر در طی زمان به واسطه شکست های فاحش که نصیب این فکرگشت حال بخشی از حاکمین تهران گونه ای دیگری اندیشند و در منطق عمل از این اوهام تا اندازه ای دست نشسته اند چنانکه بشارتی قائم مقام وزیر خارجه می گوید:

«تحقق هیچ چیز در شرایط موجود غیر ممکن نیست و مامی توانیم مشکلاتمان را با عربستان سعودی در محیطی آکنده از تفاهم متقابل حل کنیم، در حالیکه ابر قدرت ها اختلافات خود را با یکدیگر حل می کنند چرا ما نتوانیم با کشورهای اسلامی بویژه عربستان توافق کنیم و روابط خود را با مصر از طریق مذاکره حل نکنیم.»

اما اینکه این نوع درک واقعیت ها در صحنه دیپلماسی چگونه عمل خواهد کرد، ملک است. چرا که به هر حال در دیپلماسی علاوه بر واقع بینی، آنچنان شرایطی لازم است که با واکنش سریع بتوان از حریف امتیاز مطالبه کرد. و گرنه بن بست و پابسته در مقابل حریف به تاراج منافع خواهی پرداخت.

دیپلماسی جمهوری اسلامی که می خواهد در چارچوب نظام اسلامی عمل کند جز این عمل نخواهد کرد.

این دیپلماسی در آغاز هر حرکت دیپلماتیک با جنجال و مشتت شعار و اوهام آن را طرد می کند، آنگاه در عمل بعد از مدت ها نبرد جناح ها و کشمکش های داخلی سرانجام در بن بست کامل کتف بسته، پای میز مذاکره می نشیند و به امتیازدهی مشغول می شود.

منطق حاکم بر این دیپلماسی، بواسطه اهداف از پیش تعیین شده ایدئولوژیک، فاقد واقعیت بینی تام و واکنش و تحریک لازم است. و قطعاً در پای میز مذاکره با عراق نیز از این فراتر نرفته و نخواهد رفت. لذا از هم اکنون جمهوری اسلامی را می توان همچون صحنه جنگ، در مذاکره مستقیم بازنده تلقی کرد.

اینکه باید جستجو کرد این است که در اینجا جمهوری اسلامی از کیسه منافع مردم ایران چه چیزی را خواهد داد تا بتواند همچنان در ایران حاکم باشد.

رژیم جمهوری اسلامی،

رژیم سرکوب!

اخبار و گزارشات رسیده از ایران حاکی از این است که، رژیم جمهوری اسلامی تهاجم جدید و گسترده ای را علیه کمونیست ها و دیگر نیروهای آزادیخواه و دمکرات شروع کرده است.

در روزهای اخیر تعداد زیادی از هواداران سازمانهای کمونیستی و چپ بازداشت شده اند. فشار بر روی زندانیان سیاسی شدت گرفته است. خطر اعدام، جان بسیاری از زندانیان سیاسی را تهدید میکند، و مرتباً در گوشه و کنار کشور گورهای دسته جمعی زندانیان سیاسی کشف میشود. بازداشت مجدد زندانیان سیاسی که در یکی دو سال گذشته آزاد شده بودند، همچنان ادامه دارد. فشار روی نهضت آزادی وادامه بازداشت همفکران آقای بازرگان که طبق آخرین اخبار از ایران، به بیش از بیست نفر رسیده است، افزایش می یابد. یورش وحشیانه علیه زنان و جوانان به بهانه های مختلف دامنه وسیعی یافته است.

تهاجم گسترده و بازداشت های اخیر رژیم، قبل از هر چیز نشانگر این واقعیت است که برخلاف نظر آقایانی که معتقد شده بودند و یا کم کم داشتند معتقد میشدند که رژیم (البته جناح رفسنجانی) «نرم» شده و یا در حال «نرم» شدن است و از جنبش نیرومند آزادیخواهی در جهان پند لازم را گرفته است و پس از این «خردگرایی» را پیشه خود خواهد ساخت و «عقلانی» رفتار خواهد نمود، خیال باطلی بیش نبوده است.

با وجود اینکه بازرگان و یارانش مطلقاً قصد تغییر بنیادی در نظام جمهوری اسلامی ندارند و خودشان را مقید به قانون اساسی ارتجاعی و ضد دمکراتیک میدانند و جز رفوی نظام حاکم نیتی ندارند، حکام جمهوری اسلامی را به چنین واکنش تند و خشنی واداشته است. واکنش رژیم، حداقل باید برای کسانی که از سرنگونی رژیم میخواهند چشم ببوشند و مدافع «انتخابات آزاد» بشوند، عبرت انگیز باشد.

در شرایطی که مبارزات مردم بجان آمده از بیداد حکام جمهوری اسلامی عمق و دامنه وسیعی پیدا میکند نشان دادن شعار «انتخابات آزاد» بجای شعار روشن سرنگونی جز ایجاد توهم نسبت به رژیم و کند کردن و خنثی ساختن مبارزات مردم برای سرنگونی رژیم ارتجاعی - استبدادی معنای دیگری نمی تواند داشته باشد.

تاروپود نظام جمهوری اسلامی با ارتجاعیت و اختناق و نفی حاکمیت مردم بر سرنویشت خویش، تنیده شده است. مردم ایران تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و جایگزینی آن بایک جمهوری مبتنی بر آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی می توانند به آزادی و دمکراسی واقعی دست یابند!

نگاهی به فمینیسم در آمریکای لاتین

نوشت: آناماریا پرتکال

ترجمه این مقاله پیشکش به ناهید کشاورز و دیگر زنان فمینیست ایرانی رامین جوان

خفقان مرد سالارانه و استثمار کاپیتالیستی را پیدا کند. خفقانی که در میان تمام طبقات اجتماعی آمریکای لاتین وجود دارد سبب شده است تا خفقانی که زنان با آن روبرو هستند در سایه قرار بگیرد.

جنبش فمینیستی که از سال ۱۹۸۰ موجودیت یافته است هنوز با شکل‌ها و مدعیان بزرگی رو در رو می‌باشد مثل دولت، کلیسا، سازمان‌های حزبی، نفوذ کلیسای کاتولیک در فرهنگ و زندگی روزمره مردم آمریکای لاتین بسیار قوی بوده و می‌باشد. این کلیسا از انواع تفتیش عقاید حمایت کرده است. «خیمناپونستر» یکی از

تئوریسین‌های فمینیست می‌گوید که آمریکای لاتین دارای دو خصوصیت مهم می‌باشد: ماچوئیسم (مردسالاری) و مریمیست (مریم‌گراشی). ماچوئیسم روابط اجتماعی زن و مرد را با یکدیگر در آمریکای لاتین تشکیل می‌دهد. ماچوئیسم از نوع آمریکای لاتینی آنست که بر طبق آن ماچو ها در خانواده و جامعه از حقوق فردی ویژه‌ای برخوردار شده و با ارزش‌تر از زن در نظر گرفته می‌شود و مریم‌گراشی سنت برتری معنوی زن، زنی که در یک مفهوم مادریست و پارسائیت را مجسم می‌کند است و انتظار آنست که زنان نقش زنانه خود را بر طبق این الگوی عالی پرورش دهند.

سازمان‌های سیاسی هم در سری دیگر قرار دارند. اکثر زنانی که حول مسئله فمینیسم به دور هم جمع می‌شوند زنانی هستند که به نوعی با فعالیت حزبی یا مبارزه مسلحانه سر و کار دارند. اما مسئله اینجاست که ما اغلب هدفها و علایق جنبش فمینیستی را فدای موقعیت و شعارهای مبارزه عمومی می‌کنیم و این گره‌ای است که باز کردن آن بشوار می‌باشد.

در سال ۱۹۸۵ ده سال پس از آغاز دهه زن حدود هزار زن در سومین گرد همائی فمینیستی در سائوپولو گرد آمده بودند. این گرد همائی نشان داد که این زنان با وجود داشتن مختصات مختلف به درک مشترکی رسیده‌اند و دوران تناقضات و انشعابات و ترس‌ها و اضطراب‌ها سپری شده است.

جنبش فمینیستی در برنامه ده سال آینده وظیفه خود می‌داند با مرد سالاری در اشکال مختلفش چه کاپیتالیستی، چه فاشیستی و چه سوسیالیستی مبارزه کند. و یقین دارد که منافع سر راه چندان غیر قابل عبور نیستند.

آناماریا پرتکال: فمینیست پرونی که در لیما زندگی می‌کند و خیر نگار و عضو مرکز زنان، نماینده خبری سازمان‌های بین‌المللی femperss و isis و وابسته به زنان می‌باشد

توضیح مترجم: «خیمنا پونستر» نویسنده شکنجه زندانیان سیاسی زن، پژوهشی در باره بردگی جنسی زن

اینجا تنها چند نمونه از فعالیت فعالین جنبش فمینیستی بودند که در سی، چهل سال اول این قرن در منطقه بوجود آمدند. بطوریکه قبل از سال ۷۰ علیرغم تهمت‌های مطبوعات پلی بوجود آمده بود.

در سال‌های ۷۰ آمریکای لاتین با دوره‌ای از تلاطم‌های اجتماعی روبرو می‌شود: تصرف زمین در کشورهای آند، سیل مهاجرتی که آب و خاک خود را ترک می‌گفتند تا به جستجوی سرزمین معبود به شهرهای بزرگ بروند، کشاورزان و مردم حاشیه‌نشین که به رادیکالیزه شدن سیاسی طبقه متوسط کمک می‌کردند و همینطور ماه مه ۱۹۶۸ پاریس که به برقراری یک «چپ نوین» کمک می‌کند جنبش چپی که سعی در کندن قبای کهنه استالینیستی از تن خود می‌کند. اما این جنبش بطور کامل به ثمر نمی‌نشیند چرا که رفقا در چارادیواری خود همچنان تن پوش‌های فئودالی خود را در بر دارند. و رفقای زن غیر از قهوه درست کردن، تایپ کردن و بقیه خدمات مسئولیت اقتصادی خانه و خانواده را در زمان اختناق، تعقیب، کار مخفیانه و زندان بعهده دارند. و درست ده سال بعد است که زنهایی از این سازمان‌ها در پی ریزی جنبش فمینیستی آمریکای لاتین شرکت کرده و به پیشرفت آن کمک می‌کنند.

سال ۱۹۷۵ را سازمان ملل متحد «آغاز دهه زن» اعلام کرد. برای آمریکای لاتین این دهه، دهه‌ای خونین و سخت می‌باشد. قتل‌شکنجه، مفقود شدن، از هم پاشیدگی روابط خانوادگی ره آورد این دهه برای هزاران تن از مردم است.

اولین کنفرانس جهانی دهه زن در سال ۱۹۷۵ در مکزیک فضای بازی را بوجود آورد. اولین گروه زنان تبعیدی شیلیائی بهمراه بیوه آندره رئیس جمهور مقتول این کشور به مکزیک می‌آمدند. تبعید و شرایط دردناک زندگی مردم آمریکای لاتین برای بسیاری از زنان به عنوان عنصری که پروسه‌ای از جهش را ممکن می‌سازد تلقی می‌شود. پروسه‌ای که او را و می‌دارد تا بطور کامل از یک گذشته حزبی ببرد تا به کسب یک هویت فردی بپردازد.

اما اینکه فمینیست بودن در آمریکای لاتین به چه معناست مسائل بسیاری را در بر می‌گیرد. مسائلی که به شرایط نکبت بار مادی توده‌های عظیم مردم مربوط می‌شود، گرسنگی، کمبود مسکن، آلودگی‌های زیانبار برای سلامت محیط زیست، تبعیض در مورد امکانات بهداشتی، دستمزد پائین، استثمار پوسیده کار بدون مزد و بیکاری شدید و... از یکسو و تفاوت‌های جغرافیائی، زبانی، نژادی و فرهنگی از سوی دیگر آمریکای لاتین را در شرایطی قرار داده است که هر روز زنان بیشتری در آن به فمینیست بودن تشویق می‌شوند. فمینیسم خواهان این است که رابطه میان وضعیت نابرابر اقتصادی مرد و زن و

ما در قاره‌ای زندگی می‌کنیم که شاخص آن کشیدن بار وابستگی و عقب ماندگی می‌باشد. سالهای حماسی مونگادا، چگوارا در بولیوی، کلمبیائیها، ونزوئلائیها، چریکهای پرونی و ماجراهای نظیر ماجرای «رؤی دوباره» این قاره را به نوعی آتشفشان فعال تبدیل کردند که گویای داستان زندگی نسلی است که شاهد تلاطم‌های شدید عصر خود بود.

تا پایان دهه شصت و آغاز دهه‌ای جدید شهادت افرادی مانند تانیا لاگرییرا، هایدی سانتاماریا، سلیا سانچز، لارا آلدنه، دومیتلاچورا، لولیتا لبرون پرتوئی هشدار دهنده بر ضمیر رزمنده‌ای که در مبارزه اجتماعی به استقبال خطر می‌رفت افکنده بود. در سال ۷۰ ما با «فمینیسم» از طریق خبرگزاری‌های بین‌المللی آشنا شدیم و برای ما غریب به نظر می‌آمد چرا که زنان قدرتمندترین کشور روی زمین یعنی آمریکا سینه بندهای خود را درآورده بودند تا علیه ماچوئیسم «مردسالاری» اعتراض کنند. و بعد از آن بر اثر تبلیغات رسانه‌های گروهی واژه «فمینیست» مترادف شد با زن عبوس، ضد مرد و دشمن خطرناکی که در مبارزه طبقاتی شکاف می‌انداخت.

علیرغم اینکه تاریخ نویسان تمام سعی خود را بکار برده‌اند تا حضور زنان را بعنوان پیشگامان، چه در رابطه با خواسته‌های خویشان و چه در رابطه با تلاش‌هایشان در جنبش‌های اجتماعی بطور کلی مسکوت بگذارند اما امروز دیگر کسی نمی‌تواند اهمیت چیزهایی را که زنان برای کسب آن مبارزه کرده‌اند نادیده بگیرد.

در آغاز قرن مبارزه برای شرکت در انتخابات، امکان تحصیل و مبارزه برای تغییر قوانینی که عامل تبعیض حقوقی زن می‌شدند، موضوع‌هایی بودند که اولین فمینیست‌ها را در آرژانتین، شیلی، ونزوئلا، کلمبیا، پرو و پورتوریکا به دور هم جمع می‌کردند.

در سال ۱۹۱۰ اولین کنگره بین‌المللی زنان در بوئنوس آیرس تشکیل شد. در این کشور جنبش فمینیستی مبارزه خود را از سال ۱۹۰۶ آغاز کرده بود و در سال ۱۹۱۹ حزب «فمینیست ملی» جایی که در آن خانم شاعر «آلفونسینا ستوانی» شرکت فعال داشت تأسیس شد. سال ۱۹۱۰ در شیلی زمان تولد فدراسیون زنان پان آمریکا نیست است. هسته‌ای فمینیستی که در سال‌های ۲۰ شکل گیری حزب زنان شهری را ممکن ساخت.

در اروگوئه در سال ۱۹۱۶ شورای ملی زنان اروگوئه تأسیس می‌گردد که هدفش مبارزه برای کسب حق شرکت در انتخابات و مبارزه علیه خرید و فروش بختران بود. در همان سال در اولین کنگره فمینیستی در یوکاتان زنها اعلام می‌کنند که «موجوداتی آزاد» می‌باشند. دو سال پیش از آن در کنگره‌ای که در هاوانا تشکیل شده بود تصمیم می‌گیرند که حزب «فمینیست ملی» را پایه گذاری کنند و برابری سیاسی را در رأس خواسته‌های خود قرار می‌دهند و در همان سال «ماریا خسوس آلوارادو ریورا» «سازمان ترقی زنان» را که بر پایه عقاید فمینیستی بود در لیما تأسیس می‌کند.

فروپاشی مارکسیسم-لنینیسم

کورنلیوس کاستوریادیس

کورنلیوس کاستوریا دیس جامعه شناس، روانکاو و فیلسوف نامی یکی از صاحب نظران برجسته اندیشه سوسیالیستی به شمار می رود. مقاله فوق فشرده مقاله مفصلی است که از او در روزنامه لوموند شماره های ۲۴ و ۲۵ آوریل ۱۹۹۰ به چاپ رسیده است.

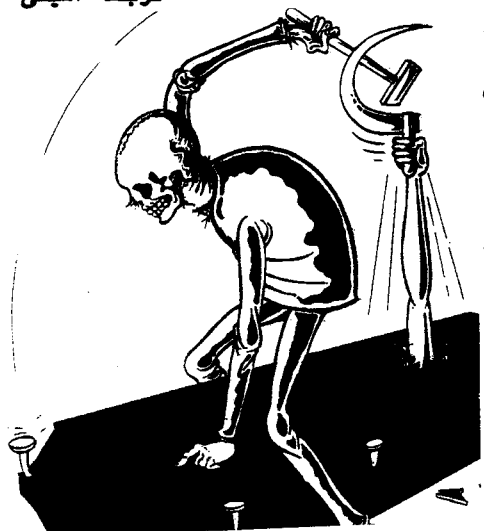
اطمینان داشت اما مارکس اولین نظریه پرداز بود که جنبش سوسیالیستی و کارگری را با اندیشه های سانترالیسم، تکنولوژی، تولید و اقتصاد آشنا کرد. مارکس با بررسی پی گیرانه و مداوم تحولات روح سرمایه داری، سراسر تاریخ بشری را به عنوان محصول تکامل نیروهای مولد تفسیر کرد: این تکامل -چنانچه به فاجعه ای نینجامد- رهائی بشر را تضمین می کند.

بی گمان نکتزین مارکس نیروی عظیمی در اعتقاد و مبارزه برانگیخته است، اما برای مبارزاتی که وضع کارگران و همچنین خود سرمایه داری را دگرگون کرد، مارکسیسم شرط ضروری نبود. چنانکه بررسی جنبش های کارگری کشورهای انگلوساکسون-که مارکسیسم در آنها چندان جای پائی نداشت- به خوبی نشان می دهد. از سوی دیگر این نیرو به بهای گزافی تمام شد.

اگر چنین ملغمه نادری از دانش «اقتصادی»، متافیزیک خرد گرایانه تاریخ، به انضمام پیشگویی پیامبرانه آینده بشری می تواند زمانی چنین طولانی نوام یابد و دیدگان را بفریبد، تنها به این خاطر بود که به اشتیاق سوزان انسان هائی که در پطن نورانی لوزان و بی-اطمینان، در جستجوی امید و اعتماد بودند، پاسخ معینی داشت: قوانین تاریخ.

به موازات گسترش وقفه ناپذیر پوروکراسی در جامعه نوین، این آفت از پایان قرن نوزدهم به جنبش کارگری سرایت کرد و بر آن مسلط شد. عقاید تعصب آمیز «احزاب دینی» را به وجود آورد و به ناپودی کامل تفکر انجامید. تئوری انقلابی به تفسیر مکتب خانه ای «متون مقدس» بدل شد. مارکسیسم از سال ۱۸۹۰ در برابر تحولات علمی، فرهنگی و هنری با سکوت اتخاذ کرد و یا آنها را به عنوان محصولات انحطاط سرمایه داری محکوم نمود. یک کتاب از لوکاچ، یک مقاله از تروتسکی یا گرامشی برای پرکردن این دره ژرف کافی نبود.

ترجمه: امینی



نه اندیشه ها بودند و نه عقاید. تصور تازه ای شکل گرفت که در دو مرحله تکوین و تکامل یافت: در اولین مرحله «مارکسیستی» آن -که با پرویا- این ایمان مذهبی دیرین همزمان بود- این تصور بیانگر یک نیک بختی جهانی بود.

رهائی انسان: آزادی به عنوان عمل، و خلق به عنوان سازنده تاریخ، آماجی است که به تصور مسیحی یک «ارض موعود» قابل ستس بدل می شود که «نظریه علمی» تطور مراحل زمانی آن را تضمین می کند.

در مرحله بعدی -لنینیستی- این عامل را عامل دیگری فرامی گیرد: حتی بیش از «قوانین تاریخی» خود حزب، رهبر آن، نیروی اجرائی آن و خلاصه قدرت خالص بدل می شود به ضامن های اجتماعی، و از آن بدتر به عالی ترین تجلی هیجانات و آرزوها و پندارهای آرمانی. قدرت گیری کمونیسم در همه جا به عنوان امری مهم و پرشکوه تلقی می شود. همه نه به اعمال زور آن بلکه به جاذبه مثبت و نیروی بسیجندگی آن فکر می کردند. اگر ما این جنبه ها را درک نکنیم از درک تاریخ قرن بیستم ناتوان خواهیم ماند: نه نازیسم و نه کمونیسم را نخواهیم فهمید.

نطفه اصلی ایده های مهم مارکس دایر بر تحول اجتماعی -به ویژه درباره خودمداری تولید کنندگان- را نه در نوشته های سوسیالیست های تخیلی، بلکه در نشویات و سازمان های کارگری انگلستان -از سال ۱۸۱۰ تا ۱۸۴۰- می توان یافت یعنی خیلی قبل از آثار اولیه مارکس. این نشان می دهد که جنبش کارگری به مثابه ادامه منطقی جنبش دمکراتیک -که در نیمه راه متوقف مانده بود- به ظهور رسید. در همان حال تصور اجتماعی-تاریخی دیگری به روی صحنه آمد: نگرش سرمایه داری که مدعی بود می تواند واقعیت اجتماعی را دگرگون کند و بر سراسر جهان مسلط شود. برخلاف این سوء تفاهم که حتی امروز هم رایج است -در واقع پایگاه «لیبرالیسم» معاصر به شمار می رود- مفهوم سرمایه داری در تعارض کامل با مفهوم رهائی و استقلال قرار دارد. مدت ها پیش در سال ۱۹۰۶ ماکس وبر به روشنی نشان داد که سرمایه داری نمی تواند با دمکراسی سروکار داشته باشد.

تنها هدف سرمایه داری آن است که انسان ها را به عنوان تولید کنندگان و مصرف کنندگان به طور کامل به زیر یوغ «پیشرفت نیروهای مولد» بکشاند. گسترش بی حد و مرز سلطه خرد گرائی- که امروزه آن را به شکل سلطه کاذب یک خرد گرائی دروغین می بینیم- به صورت نومیین تصور دنیای نوین درآمد است که در تکنیک و سازماندهی جلوه گر می شود.

مدت زیادی طول نکشید که نگرش سرمایه داری موفق شد خرد گرائی تکنیکی و سازمان گرایانه خود را به یک برنامه «رهائی بخش» جوش بدهد. حتی سن سیمون به تکامل خودبخودی تاریخ

سقوط امپراتوری روم سه قرن طول کشید. تنها دو سال -آن هم بدون هیچ حمله ای از خارج- کافی بود تا قدرت مسکو برای همیشه در هم بشکند، و به همراه آن مقاصد برتری جویانه و روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که آن را حفظ می کردند، نابود شوند. در تاریخ ناپودی چنین دژ ظاهراً پولادینی بی نظیر است. یک باره معلوم شد که این بنای رفیع و پرشکوه تنها با آب دهان به هم چسبیده بود، و حالا فجاجیع و وحشت ها، دروغ ها و اباطیلی که هر روز از پرده بیرون می افتد از آن چه سابقاً بدبین تر آدم ها می گفتند هم بارر نکردنی تر است.

به همراه این بلشویسم -که به عقیده استالین هیچ باروشی در مقابل آن تاب مقاومت نداشت- ایده های مبهم مارکسیسم-لنینیسم هم دود شد و به هوا رفت. این ایده ها از نیم قرن پیش تقریباً در سراسر جهان نقش ایدئولوژی مسلط را ایفا کرده بود. مکتبی بود که هیچ کس نمی توانست در برابر آن بی تفاوت بماند. و حالا از مارکسیسم -که به قول سارتر فلسفه پیشتاز روزگار ما بود- چه چیزی باقی مانده است؟ نیازی به تأکید این موضوع نیست که میان گفتار و کردار امروزین گارباچف و «ایدئولوژی» مارکسیسم و یا اصولاً مکتب های دیگر هیچ رابطه ای وجود ندارد.

سؤالی که به حق مطرح می شود این است که چگونه چنین چنین ایده های شبهه آلودی توانستند چنین طولانی ایده ها را مجذوب کنند؟ برای کشورهائی که در آنها مارکسیسم-لنینیسم به قدرت رسید، پاسخ ساده ای وجود دارد: این ایدئولوژی قدرت و منافع گروهی راتامین می کرد و برای دیگران وحشت به بار می آورد. اما چنین جوابی کافی نیست، زیرا حتی در این کشورها هم قدرت گیری تقریباً با بسیج عمومی مردم همراه بوده است. برای پاسخ صریح -توضیح علل جاذبه آن- بایستی تاریخ ۷۵ ساله اخیر را بررسی کرد. ضرورت دارد که در عنصر از یکدیگر تشخیص داده شوند: در اولین وحله مارکسیسم-لنینیسم را باید به عنوان تداوم و تکامل طرح های رهائی بخش انقلابات دمکراتیک اروپای غربی در نظر گرفت. اما در پشت این پدیده چیز دیگری وجود دارد که بیانگر فعلیت تاریخی آن است: یعنی مجموعه هزارتوی «تئوری علمی» مارکس که توانست گروه های بزرگی از روشنفکران را تا دم مرگ به خود مشغول دارد. این مجموعه در دو نسخه تنظیم شده بود: نسخه ساده ای برای عموم (که خود مارکس آن را تدوین کرده بود) که در همه دنیا می توانست مردم را به خیابان بکشاند؛ و نسخه «محرمانه» ای برای یاران سرگندخورده -که توسط لنین تدوین شد- که قدرت فراگیر حزب را به هدف عالی و نقطه مرکزی «تحول تاریخی» بدل نمود.

آنچه این بنای عظیم را سرپا نگه می داشت،

آفریقا: دمکراسی و فقر

اینکه اقتصاد کنونی کوچکترین آمادگی برای پاسخگویی به نیازهای این رشد انفجاری جمعیت داشته باشد.

تحت حکومت های مستبد و ضد دمکراتیک، فساد و دزدی در اکثر کشورهای آفریقایی گسترش بی سابقه ای یافته است. رهبران درجه اول کشور، در عین حال دزدان بزرگ و فاسدترین ها هم هستند. دیکتاتور ها با ذهنیت حکومت های قبیله ای، کشورهای را به حساب می آورند و صندوق دولت هم صندوق شخصی آنها به حساب می آید، ثروت شخصی موبوتو در زئیر به ۶ تا ۱۰ میلیارد دلار (یعنی برابر قرض این کشور به بانک های خارجی) بالغ میشود. ثروت فلیکس بوان رئیس کشور ساحل عاج حدود ۱۰ میلیارد دلار است. دیکتاتور ها، خانواده ها و نزدیکان آنها و صاحب منصبان دولتی بدون دغدغه خاطر بخش بزرگی از ثروت های کشور خود و حتی وام های خارجی و کمکهای بین المللی را به بانک های خارجی منتقل میکنند و در پشت سر خود اقتصادی ویران و جامعه ای گرسنه، فقیر و بدهکار برجا میگذارند. اینست سرنوشت آفریقا ۳۰ سال پس از استقلال!

گارباجف، ماندلا و آفریقا

آفریقا بیمار است. نسل امروز آفریقا در برابر واقعیت های هولناکی قزاق گرفته است که چز شورش و طغیان راه حلی در برابر خود نمی یابد. وقایع اروپای شرقی، حوادث آفریقایی جنوبی و آزادی ماندلا و پیام او در عرصه آزادی و دمکراسی، تجربه نامیبیا در پیاده کردن نظام دمکراتیک بر ذهنیت و افکار عمومی مردم آفریقا تأثیرات مهمی برجا گذاشته است. دیگر دوران آنکه موبوتو در زئیرافراد را از پدر تولد به عضویت حزب خود درآورد، دوران آنکه چولیس نیره پدر سوسیالیسم تانزانیا، کناره گیری خود را «خواست الهی» بنامد به سر آمده است. نظام های تک حزبی در اکثر کشورهای آفریقایی در عمل به بن بست رسیده اند، این نظام ها نه تنها قادر به تأمین توسعه اجتماعی-اقتصادی نشدند، نه تنها از نزاع میان قبایل جلوگیری به عمل نیاروندند، نه تنها به پیدایش یک فرهنگ ملی اصیل یاری نرساندند، بلکه خود عاملی برای تشدید بسیاری از تضاد هائی شدند که جامعه آفریقا در حدود حل کردن آنها بود. امروز آفریقا به آن درجه از بولوغ رسیده است که این رهبران الهی و ابدی را از طریق مبارزه مستقیم از سر خود بازکنند و عصر نوینی را در زمین دوران پس از استقلال آغازکنند.

نظام چند حزبی برای آفریقا، چون سایر مناطق جهان سوم، به مثابه اکسیر خواهد بود و نه هدف غائی، پلورالیسم سیاسی نه تنها ضامن دمکراسی خواهد بود و نه راه حل سریع توسعه اجتماعی-اقتصادی. اما مردم آفریقا دیگر نمی خواهند توسط «رهبران ابدی»، «رؤسای قبیله» اداره شوند. شیوه اداره حکومت در آفریقا باید عوض شود. این خواست مردم است. مردم خواهان مشارکت، خواهان نظارت بر کار دولت و در یک کلام خواهان تأمین حاکمیت خود هستند.

پیش

نظام های دیکتاتوری در کشورهای فرانسه زبان آفریقایی حمایت نظامی و سیاسی می کند و حاضر است ارتش فرانسه را برای سرکوب مردم گابن اعزام کند. همین شیوه برخوردی توان در بین امریکائی ها، انگلیسی ها... دید که برای دمکراسی در آلمان شرقی یا مجارستان مراز ماست می کشند و چشم بر جنایات بی شمار رژیم های ضد مردمی و استبدادی کنیا، لیبیریا، زئیر، کامرون... می بندند.

آفریقایی فقیر و بدهکار

قاره آفریقا با داشتن ۱۱ درصد جمعیت جهان فقط ۱/۵ درصد مبادلات جهان را بخود اختصاص می دهد و تولید ملی ناخالص آن از کشور بلژیک فراتر نمی رود روابط استعماری گذشته با استعمارگران تحت اشکال نوین ادامه یافته است و اکثر این کشورها به شدت وابسته اند. سقوط چشمگیر بهای مواد اولیه (قهوه، کاکائو) که ۷۵ درصد درآمد ارزی کشورها را شامل می شود تعادل مبادلات آفریقا با کشورهای صنعتی را به طور جدی برهم زده است. فقط در سال ۱۹۸۹، کشورهای آفریقایی حاره ۲۰ میلیارد دلار بخاطر سقوط قیمت های مواد اولیه صادراتی خود از دست دادند. کشوری مانند زئیر که ۶۰ درصد درآمد ارزی خود را از صدور مس کسب میکند، به خاطر سقوط بهای این ماده و نیز بدهکاری ۵ میلیارد دلاری اش امروز بیش از ارزی که بدست می آورد، به حساب بانک ها و شرکت های خارجی می ریزد، میزان کل بدهکاری آفریقا به ۱۲۴ میلیارد دلار می رسد و اگر قرض های کوتاه مدت و اقساط عقب مانده اعلام شده را بحساب آوریم، رقم فوق از ۲۲۰ میلیارد دلار تجاوز میکند. این قرض سنگین ۸۰ درصد کل ثروت های امروز آفریقا را می بلعد و ۲۰۰ درصد درآمد ارزی آنها را دربر می گیرد. بانک جهانی و صندوق بین المللی پرل سیاست اقتصادی «ریاضت کش» را به کشورهای بدهکار آفریقا تحمیل میکند که براساس آن بودجه اجتماعی (آموزش و پرورش و بهداشت) باید به طور مرتب کاهش یابد تا با سبک شدن «بار دولت»، امکان بازپرداخت وام فراهم آید...

عدم توسعه اقتصادی و کمبود امکانات دولتی، به منابع طبیعی قاره ضربات سهمگینی وارد می سازند. حدود نیمی از سطح قاره را صحراهای بی آب و علف تشکیل میدهند و از ۵۰ سال پیش به اینسو بیش از یک میلیون کیلومتر مربع (حدود ۶۰ درصد مساحت ایران) از مراتع و جنگل های آن نابود شده است.

از ۴۵ میلیون ساکنان آفریقا ۱۰۰ میلیون گرسنه اند. سازمان جهانی خواربار و کشاورزی برآورد می کند که بحدت جمعیت آفریقا به ۲۵۰۰ کالری مورد نیاز بدن انسان در روز دست می یابد. یونیسف خبر از مرگ ۲۰۰ هزار کودک کمتر از ۵ سال در ۱۹۸۸ میدهد و در حالیکه در کشورهای پیشرفته مرگ و میر کودکان کمتر از یکسال بین ۸ تا ۱۲ در هزار است این میزان در آفریقا رقمی حدود ۱۲۵ تا ۱۵۰ را تشکیل میدهد. جمعیت آفریقا تا سال ۲۰۰۰ به نیم میلیارد و در سال ۲۰۱۰ به حدود ۹۰۰ میلیون نفر میرسد. بدون

ابراهیم تیره بحران آسمان «جهان سوم» جهان سوم را پوشانده است. آفریقایی سیاه امروز ۲۰ سال پس از استقلال از بند استعمارگران در تب بحران می سوزد، بحران اقتصادی، بحران اجتماعی، تسلط حکومت های توتالیتر و استبدادی. بحران هویت و... آنچه شرايطی به وجود آورده اند که نسل امروز دورنمای تیره و تاری در برابر خود می یابد. تظاهرات خونین در کامرون، گابن، زئیر، حوادث ساحل عاج، مالی و لیبیریا، آغاز تغییرات جدی در بنین، ماداگاسکار و... همه نشانه های آغاز دوران جدیدی در آفریقا هم مدل جهان هستند. ۲۰ سال است در آفریقا همه مدل های توسعه متداول در جهان «سوسیالیسم ملی»، «سوسیالیسم علمی» و «سرمایه داری» به پوته آزمایش گذاشته شده است و جالب است که همه این راه حل ها نتیجه کم و بیش واحدی دربر داشته اند: تحطی، گرسنگی، فقر، بدهکاری، استبداد، فساد گروه های حاکم، نظام تک حزبی و...

از میان ۴۶ کشور آفریقایی سیاه فقط پنج کشور دارای نظام هائی کم و بیش دمکراتیک هستند. از نامیبیا که جدید ترین کشور مستقل آفریقا و در عین حال از کاملترین دمکراسی هم برخوردار است که بگذریم. در کشورهای بوسوانا، گامبی، سنگال و جزیره موریس مردم از دمکراسی و آزادی های معینی برخوردارند. در بقیه کشور ها یک رئیس کشوری است مانند یک شاه یا رئیس قبیله از طریق یک نظام تک حزبی تا آنجا که بتواند به حکومت ادامه می دهد و فقط یک کودتای نظامی میتواند او را از قدرت به زیر کشد. حدود هشتاد کودتای نظامی در ۲۰ سال گذشته عامل اصلی جابجائی قدرت در این بخش عقب مانده جهان بوده اند. نظریه پردازان این رژیم های دیکتاتوری از اتیوپی تا کنیا و زئیر و گابن، دوران بعد از استقلال را «دوران کودکی» فرهنگ سیاسی و یا توسعه اقتصادی-اجتماعی جوامع آفریقایی میدانند که باید از طریق یک حکومت «قدرتمند» و برحذر از «پازی های دمکراسی غربی» به «دوران بزرگسالی» انتقال داد.

جوامع کشورهای آفریقایی در ۲۰ سال گذشته تحولات جدی را از سر گذرانده اند، جا افتادن مفهوم «کشور» و «ملت» در برابر درک های قبلی از سازمان دهی جامعه (قبیله) تجزیه نظام های قبیله ای، شکل گیری یک جمعیت شهر نشین، پیدایی ائتلاف وسیع میانی و روشنفکران، گسترش آموزش و فرهنگ، ذهنیت جدیدی در جامعه بوجود آورده است که از چشم حاکمان بدور مانده است. البته حاکمان امروز آفریقا در این طرز تفکر تنها نیستند. بسیاری از نیروها در کشورهای پیشرفته صنعتی طی ۲۰ سال گذشته که پشتیبان این نظام های ضد دمکراتیک بوده اند هم اینگونه می اندیشند. ژاک شیراک از رهبران معروف جناح راست فرانسه نظام چند حزبی را برای کشور های در حال توسعه «نوعی لوکس میداند که ابزار تحقق آنرا در اختیار ندارند». پیرو همین تفکر است که حزب سوسیالیست فرانسه در جریان ۱۰ سال حکومت خود، از همه

کابوس حکومت اسلامی در الجزایر

الجزایر در يك نگاه

-جمعیت ۲۲ میلیون نفر
-۶۵ درصد جمعیت زیر ۲۵ سال دارند
-الجزایر با بیش از ۴ درصد در سال یکی از بالاترین میزان رشد جمعیت را به خود اختصاص میدهد
-درآمد ارزی دولت از محل فروش نفت و گاز ۱۰ میلیارد دلار
-بدهکاری خارجی کشور ۲۷ میلیارد دلار است.
-۲۲ درصد جمعیت فعال کشور بیکار است
-الجزایر از نظر پوشش آموزشی و رشد آموزش عالی در میان کشورهای جهان سوم در وضع مساعدی قرار دارد.
-ارزهای خارجی در بازار آزاد به ۷ برابر قیمت اصلی خرید و فروش می شود

اسلامی لندن) ط کرده است. در الجزایر وی استاد دانشگاه علوم انسانی پایتخت بود و در سال ۱۹۸۲ از وی بعنوان یکی از رهبران فکری گروه های افراطی اسلامی نام برده شد. از این زمان با کمک های مالی عربستان سعودی، ایران و تاجران پولدار الجزایری هسته طرفدار حکومت اسلامی فعالیت خود را در سراسر الجزایر گسترش دادند و توانستند در جریان شورش اکتبر ۱۹۸۸ جوانان نقش رهبری را بعهده گیرند.

سال گذشته در پی وقوع زلزله تیبازا، ج.ن.۱ اولین نیروی بود که بسیار مؤثرتر از دولت وارد عمل شد و همه نیروی خود را برای کمک به زلزله زدگان بکار گرفت و مردم بجای ارسال کمک های خود از طریق دولتی که فساد سراپای آنها گرفته است، از نیروی داوطلبان ج.ن.۱ استفاده کردند. علاوه بر این رسیدگی به محرومین، فقرا و بیکاران در سراسر الجزایر از طریق مساجد و کمک های طرفداران جبهه که شمار آنها به سه میلیون نفر می رسد، به خوبی سازماندهی شده است. هزاران خانواده الجزایری پوشاک، کفش و غذای خود را از طریق این شبکه دریافت می کنند. بازوی فعال ج.ن.۱ را جوانانی تشکیل می دهند که در فقر و تنگدستی هیچ آینده ای در برابر خود نمی یابند. روشنفکران جبهه بخوبی توانسته اند با سازماندهی این عده برنامه جبهه را که خواهان استقرار يك حکومت اسلامی است به عنوان تنها راه برون رفت از بحران کنونی به آنها بقبولانند.

گزارشگر مجله نول ابزرواتور در گزارشی از محلات فقیر پایتخت با يك کارمند ۳۵ ساله بانک به نام مراد مصاحبه کرده است که علت گرایش خود به جنبش اسلامی را چنین توضیح می دهد: «تا حوادث اکتبر ۸۸ زندگانی من در مواد مخدر و الکل می گذشت. امروز به شکر خدا دیگر من این کار ها را نمی کنم. من هنوز ازدواج نکرده ام زیرا نمی توانم سر پناهی برای خانواده بیابم». او که از يك سال پیش در صفوف ج.ن.۱ فعالیت می کند می افزاید: «چه کسی علیه ارتش جنگید؟ ما بودیم، آنهاست که از دمکراسی حرف می زنند مثل زنان در خانه مخفی شده بودند. معنی دمکراسی آنها چیزی جز زیستن به شیوه غربی نیست. خود من هم در این اشتباه به سر می بردم و خدا مرا براه راست هدایت کرد.» مراد در پایان ماه رمضان امسال از سوی جبهه بسراغ خانواده های مستمند محله رفته است و به هر يك هزار دینار الجزایری بعنوان کمک اهدا کرده است.

وقتی بچه ها جاسوسی می کنند

طرفداران جبهه بیشترین توجه خود را به مدارس معطوف کرده اند. طی سالهای اخیر از هر امکانی برای ارباب شاگردان و معلمان استفاده شده است. از توزیع روسری مجانی تا تشکیل هسته های مخفی کار. خدیجه مادر يك خانواده الجزایری به خبرنگار نول ابزرواتور می گوید: «آموزش مدرن امروز در مدارس جای خود را به آموزش اسلامی داده است. بچه ها در خانواده به صورت پلیس عمل میکنند درست مثل نازی ها. سه سال پیش دختر یازده ساله من می خواست به تقلید از معلمش حجاب بگذارد و فقط پدرش با تهدید توانست او را از این کار باز دارد.» خانم دیگری می گوید: «معلم جدید پسر من امسال در مدرسه دختر ها و پسر ها را از هم جدا کرده است. او برای تنبیه مثلاً يك پسر او را به قسمت دخترانه می فرستد و این حد اکثر مجازات محسوب می شود.» خدیجه ادامه می دهد: «روزی پسر من هراسان به خانه آمد و پرسید: مادر درست است کسانی که روزه نمی گیرند را خدا از پلك چشم اعدام می کند و نگاه آنها را در آتش می اندازد؟» یکی از دانشجویان دختر به خبرنگار مجله می گوید که امسال هنگام جمع آوری امضاء برای منع چند همسری بسیاری از دختران از ترس از امضاء خود داری می کردند.»

هدف اصلی ما استقرار يك قدرت اسلامی و انطباق قوانین جامعه با تنها قانون اساسی مسلمانان یعنی قرآن و شریعت است. این گوشه ای از اظهارات عباس مدنی در مصاحبه با مجله اکسپرس درست دو هفته پیش از پیروزی چشمگیر جبهه نجات اسلامی الجزایر در انتخابات محلی این کشور است. کابوسی که طی چندین ماه شمال آفریقا را فرا گرفته بود، با انتخابات ۱۲ ژوئن الجزایر صورت واقعی بخود گرفت و جبهه نجات اسلامی به رهبری عباس مدنی و علی بالاج با پیروزی در ۵۵ درصد شهرهای الجزایر جای پای خود را به صورت بزرگترین نیروی سیاسی کشور تثبیت کرد و شهر های بزرگ کشور مانند پایتخت و یا کنستانتین تحت کنترل بنیاد گرایان یا بقول بسیاری از مردم «ریشو ها» در آمد.

آنچه که در الجزایر گذشت، ضمن شباهت های معینی که با وضعیت ایران دارد، بیان و روانشناسی بسیاری از کشور های عربی است که در جستجوی هویت نوین، ابراز وجود و یافتن راه حل های بحران اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی عمیقی است که اینک سراسر منطقه را فرا گرفته است، بحران فقدان فرهنگ، تفکر و ارزش هایی که مردم این جوامع بتوانند خود را در آن بیابند و مبارزه سیاسی خود را بر بستر آن به پیش برند. نمونه چنین گرایش هایی در اردن، مصر، تونس، مراکش، سرزمین های اشغالی فلسطین، پاکستان و... به چشم می خورد که همگی فرهنگ، ارزش ها و باور های معینی را نمایندگی می کنند. استبداد سیاسی و فقدان دمکراسی در کنار بحران فزاینده اقتصادی و اجتماعی در بستر هستند که به بنیادگرایی میدان عمل وسیعی می دهند.

تحلیل دقیق تر حوادث سالهای اخیر در الجزایر نشان می دهد که بروز گرایش های افراطی از قبیل بنیاد گراشی در خاور میانه در چنین جو سیاسی و اجتماعی-اقتصادی تقویت می شود و در عمل بصورت الگواتیور جامعه در می آید.

جبهه نجات اسلامی، فرزند بحران

از عمر قانونی جبهه نجات اسلامی ۱۵ ماه بیشتر نمی گذرد، اما فعالیت جبهه در قالب سازمان های «غیر سیاسی» با پوشش مذهبی و از طریق شبکه بیش از ده هزار مسجد به سال های دور تر باز می گردد. خود عباس مدنی از فعالین دوران مبارزات ضد استعماری در الجزایر بود و بخاطر همین مبارزه به زندان افتاد. وی تاهنگام استقلال الجزایر عضو جبهه آزادیبخش ملی الجزایر به شمار می رفت و بعد ها بخاطر تمایلات سوسیالیستی جبهه از آن کناره گرفت. مدنی که در سال ۱۹۲۱ متولد شده است، تحصیلات خود را از مدرسه سنتی قرآنی در الجزایر آغاز کرد و دارای لیسانس فلسفه و دکترا در همین رشته است و سالهای متمادی از عمر خود را در لندن در کنار محافل اسلامی متمایل به عربستان (مؤسسه

الجزایر به کدام سو می‌رود؟

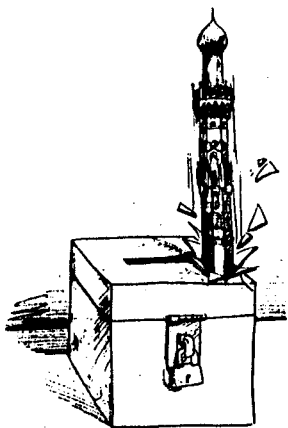
دراختخابات محلی دوازدهم ژوئن حدود ۲۵ درصد مردم از رفتن پای صندوق های رأی امتناع کردند. در تشکیلات کم و بیش بانفوذ این کشور یعنی جبهه نیروهای سوسیالیستی به رهبری حسین آیت احمد و جنبش برای دموکراسی در الجزایر به رهبری بن بلا انتخابات ژوئن را بعلت شتابزده بودن تدارک آن ونیز عدم فرصت کافی تحریم کرده بودند. اما با این وجود جبهه نجات اسلامی پیروزی خیره کننده ای را از آن خود ساخت وجبهه آزادیبخش ملی را ۲۸سال به تنهایی برکشور حکومت کرده بود پشت سر گذارد. جبهه آزادیبخش ملی در مجموع ۲۲ درصد آرا را به خود اختصاص داد. مدنی پیش از انتخابات گفته بود که در صورت پیروزی از شاذلی خواهد خواست پارلمان این کشور را منحل کند وانتخابات پارلمان جدید را تدارک ببیند. مدنی همچنین به ارتش اخطار کرد که در صورت پیروزی جبهه نجات به مداخله در امور داخلی نزنند چرا که «میلیون ها مسلمان در راه اسلام و محمد به مقابله با آنها خواهند پرداخت». بدین ترتیب برای جبهه نزدیکترین دورنما، بدست گیری همه قدرت است.

به قدرت رسیدن جبهه نجات اسلامی در الجزایر رویدادی منفی برای همه منطقه خواهد بود و به تحکیم موقعیت بنیادگرایان اسلامی منجر خواهد شد. پیروزی جبهه در محافل جمهوری اسلامی با واکنش بسیار مساعدی مواجه شده است. هرچند بسیاری از ناظرین سیاسی امکان استقرار حکومتی شبیه ایران را در الجزایر به دلایل تاریخی، ترکیب قومی، مذهبی (مذهب سنی)، قدرت نیروهای دموکراتیک نا ممکن به شمار می آورند، اما زبان و برخورد رهبران جبهه با «حزب الله» ایران مشابهت های حیرت انگیزی دارد. اینان هنوز به حکومت نرسیده حمله به زنان را شروع کرده اند، فوتبال را غیر شرعی اعلام کرده اند، بچه هارا به جاسوسی علیه پدر و مادر وامیدارند، و... همه اینها نشانه های شومی هستند که ما ایرانی ها بخوبی می توانیم پی آمدهای آنها در برابرچشمانمان مجسم کنیم.

نیروهای هوادار دموکراسی وجدائی بین از حکومت به دلیل پراکندگی خود نتوانستند در انتخابات ژوئن سری جدی دوبرابر موج بنیادگرایی باشند. ۲۸ سال حکومت مطلقه جبهه آزادیبخش ملی و آلوده بودن آن به نظام فاسدی که اینک سراسر جامعه را فراگرفته است، امکان وسیع شدن جبهه دموکراسی در برابر هجوم بنیادگرایان را بسیار تضعیف کرده است. این ها عواملی هستند که بر پیچیدگی اوضاع کنونی می افزاید.

الجزایر ماه های دشواری درپیش دارد. مردم الجزایر دبرابر خلاء سیاسی موجود، برای رها شدن ازبحران عمیق اجتماعی-اقتصادی و به قول تاریخدان بنجامین استورا «تلاش برای نجات یافتن به هویت ملی» و بازگشت به افکار ناسیونالیستی بر بستر فرهنگ سنتی جامعه به حزب نجات اسلامی روی آورده اند. بدون تردید رأی مردم باید مورد احترام همگان قرار گیرد. آینده نشان داد که جبهه نجات ملی چگونه با این مشکلات عظیم اجتماعی دست و پنجه نرم میکند. اما به شرطی که مردم الجزایر پس از بقدرت رسیدن «ریشوها» بار دیگر امکان آزادانه رأی دادن راداشته باشند ومانند مردم ایران با یکبار«بله» گفتن برای همیشه گرفتار این نیروی ارتجاعی وضد ترقی نشوند.

بشر



دوسال طوفانی

۵ اکتبر ۱۹۸۸: شورش خونین جوانان در خیابانهای پایتخت و کشته شدن بیش از ۵۰۰ نفر از تظاهر کنندگان
شاذلی بن جدید همراه با سرکوب خونین مردم قول داد نظام سیاسی کشور اصلاح شود.
۲۲ دسامبر ۱۹۸۸: شاذلی بن جدید با ۸۱ درصد آراء به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد.
۲۴ فوریه ۱۹۸۹: قانون اساسی جدید الجزایر با رأی ۷۳ در صد مرد تصویب شد.
طبق این قانون عنوان جامعه سوسیالیستی از قانون حذف ونظام چند حزبی به رسمیت شناخته شد.
مارس ۱۹۸۹: عباس مدنی و دیگر فعالین شورش اکتبر تاسیس جبهه نجات اسلامی را اعلام کردند.
ژوئیه ۱۹۸۹: پارلمان لایحه آزادی احزاب را تصویب کرد و به ۲۷ سال نظام تک حزبی پایان داد.
نوامبر ۱۹۸۹: در کنگره جبهه آزادی بخش ملی الجزایر (تنها حزب قانونی) اصلاح طلبان نتوانستند موفقیت مورد نظر را به دست آورند.
آوریل ۱۹۹۰: اولین تظاهرات عظیم جبهه نجات اسلامی در الجزایر
مارس ۱۹۹۰: پیروزی ج.ن.ا در انتخابات محلی

حرف های آشنا برای ما ایرانی ها

با آنکه جبهه نجات اسلامی در شرایط دموکراتیک به رقابت با سایر نیروهای سیاسی پرداخته است ونمی تواند به آسانی علیه نظام چند حزبی ودموکراتیک آشکارا موضع بگیرد، اما نحوه بر خورد در پهلوی و میهم، رهبران جبهه با حکومت آینده و برنامه جبهه شباهت بسیاری با زبان و برخورد خمینی در سال های پیش از انقلاب دارد. مدنی در مصاحبه با اکسپرس پیرامون اجرای قوانین اسلامی مانند قصاص میگوید: «عدالت اجتماعی فقط درشرایطی قابل اجراست که دولت اسلامی وسائل لازم زندگی برای همگان فراهم آورده باشد. قبل از قطع دست باید ابتدایه اوسواد یاد داد، به او خانه داد، به او کار ویک زندگی شرافتمندانه داد آن وقت...» وی در ادامه همین بحث پیرامون انطباق این قوانین بردوران ما میگوید: «من یک دین شناس نیستم. اما میتوانم بگویم که دولتی که درآینده نزدیک بوجود خواهیم آورد، بر اساس قوانین اسلام عمل میکند.»

علی بالحاج از رهبران بانفوذ دیگر جبهه دریک سخنرانی خطاب به دولت میگوید: «دین ومذهب شما کجاست؟ شما اجازه داده اید زن و مرد درادارات، کارخانه هارمدارس بصورت توطئه آمیزی درکنار هم باشند. وقتی شما اجازه میدهید سینماها، کافه هاوبارها درماه رمضان بازباشند، وقتی شما اجازه میدهید تلویزیون شب و روزبا پخش برنامه های شرم آور، اخلاق برادران وخواهران مارا فاسد کنند...» وی در جای دیگر از سخنرانی خود همه مصائب وگرفتاری های اقتصادی رابه بی دینی دولت وغضب خدا نسبت میدهد ومیگوید: «خشکسالی؟ تمام خشکسالی ها؟ این آسمان است که از باریدن برای کسانی که او را فراموش کرده اند امتناع میکند! زمین لرزه؟ این خشم خداوند برای زمین است که برای اعتراض به زیرپا گذاشتن قوانین اسلامی برما نازل میشود.»

برای ما ایرانی ها این زبان ونحوه استدلال بسیار آشناست و مردم ایران هم نتایج اجرای قوانین اسلامی را به چشم دیده اند و هم معجزات حکومتی که به ظاهر نمی بایست «خشم خداوند» را برانگیزد. اما چیزی که درباره الجزایر درست مانند ایران نباید فراموش کرد این است که ج.ن.ا. دارای گرایش های گوناگون در درون خود است که برسر بسیاری از مسائل اجتماعی واقتصادی دارای اختلاف نظر گاه جدی هستند. مثلا مدنی خودراطرفدار لیبرالیسم اقتصادی (ازنوع عربستان سعودی) میداند درحالیکه بسیاری از رهبران جوان جبهه دارای افکار رادیکال در عرصه اقتصادی هستند.

در محافل سیاسی چه می گذرد؟

نامه به حزب دمکرات کردستان ایران

به دنبال تصمیم پلنوم اردیبهشت ماه شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران، نامه ای در انتقاد به برخورد پلنوم حزب دمکرات کردستان ایران با حزب دمکرات کردستان ایران (رهبری انقلابی) به هیئت سیاسی این حزب ارسال داشت. نامه ضمن انتقاد از بکارگیری کلماتی مانند «خائن» و «مزدور» و «دشمنان جنبش کردستان» نسبت به جدانشدگان از حزب، خواستار امتناع از بکارگیری زور و برادرکشی در حل اختلافات و برخورد سیاسی واقناعی شده است. در بخشی از این نامه آمده است: «صمیمانه باید بگوئیم که موضع شما به هیچ وجه قابل دفاع نیست، زیرا به حق نیست. آخر چگونه میتوان پیشمرگ کرد را برای مقابله نظامی، یعنی برای قتل پیشمرگ کرد دیگری که در سرزمین کردستان برای مقابله با پاسداران جمهوری اسلامی وارد عملیات میشود ترغیب کرد؟... راهی را که شما برای حل مسأله مورد اختلاف «نام مشترک» انتخاب کرده اید، دمکراتیک نیست، بلکه حل موضوع از موضع قدرت است و این خطر جدی برای دمکراسی است». در پایان نامه همچنین اشاره شده است که در دیدارهای مسئولین حزب با رهبری انقلابی، به آنها رفیقانه توصیه شده است مسأله نام حزب را برای پایان دادن به این مشکل حل کنند.

اعلام پایان جنگ با کومله

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران اخیراً پیامی برای نیروهای پیشمرگ حزب فرستاده است.

در این پیام ضمن بررسی تاریخ شش ساله جنگ میان حزب دمکرات کردستان و کومله و حمله «به مواضع شوروینیستی» آن که در واقع از نظر حزب دمکرات کردستان برای اجرای تئوری های ذهنی خود برای «حاکمیت پرولتاریا» آغازگر جنگ محسوب میشود، اعلام ختم جنگ با کومله مطرح شده است. در پیام گفته میشود که طراحان آتش افروزی «اکنون صحنه کردستان و مبارزه را رها کرده و در سوئد و دیگر کشورهای اروپایی پناهنده شده اند و تک و توك باقیمانده هم با بی صبری در انتظار رسیدن نوبت ویافتن فرصت برای فرارند». آنگاه اضافه شده است که: «(کومله) از نظر عملی، امروزه بسیار ضعیف تر از آنست که خیال تحمیل خویش را بر مردم کردستان از طریق زور و توسل به اسلحه در سر بپروراند و بتواند بصورت مانعی جدی بوسر راه مبارزه و فعالیت حزب دمکرات ظاهر شود. بنابراین موضع ما در برابر کومله و افراد مسلح آن از این پس بدین قرار خواهد بود که: ما با آنان جنگی نداریم مگر در حالیکه آنان به منظور آشوبگری و جنگ افروزی مسلحانه به ما حمله و رشوند و مارا ناچار کنند که با اسلحه به آنان پاسخ گوئیم. به عبارت روشن تر ما آغازگر جنگ و برخورد مسلحانه نیستیم و نخواهیم بود».

انتقاد از حزب دمکرات کردستان

در کنار موضع جدید و امید بخش حزب دمکرات کردستان در قبال کومله، حملات شدید این حزب

سازمان اکثریت در مورد سلطنت طلبان، سیله نامه های پراز حمله و انتقاد به او کماکان به کیهان لندن جاری است، بطوریکه این نشریه از خوانندگان خویش بخواهر عدم امکان درج آنهمه نامه پوزش خواسته است! در پی درج مقاله وی در انقلاب اسلامی شماره های ۲۲۹-۲۲۸ تحت عنوان «ضرورت تدوین واعلام يك تئوری» که در آن به شدت مذهب - سلطنت - چپ استالینی وابسته حمله شده بود و از ضرورت به میدان طلبیدن رژیم اسلامی از سوی «روشنفکران و فرزندان داخل» سخن رفته بود، اکنون مصاحبه وی بانشریه فدائی و نیز نامه وی به این نشریه در مورد نوشته ناصر رحیم خانی و انتقاد به مواضع او در شماره ۶۳ این نشریه منتشر شده است. در نامه آخر، حاج سید جوادی مقاله ناصر رحیم خانی از اعضای رهبری سازمان فدائیان خلق را که در آن کلیشه برداری از تحولات اروپای شرقی را برای شرایط ایران نادرست دانسته به نقد کشیده است. رحیم خانی ظاهراً حاج سید جوادی را به زعم خویش طرفدار استحاله رژیم دانسته و گفته است که «کلیشه برداری از تحولات اروپای شرقی در شرایطی که جمهوری اسلامی جز خشونت و قتل و کشتار و تروریسم به هیچ قید و بند قانونی و حقوقی پای بند نیست، اگر آگاهانه و به منظور توجیه و تقرب به اپوزیسیون لیبرال داخل کشور یعنی نهضت آزادی نباشد، حد اقل نشانه فقدان تحرك و ابتکار سیاسی در شرایط مشخص ایران، دنباله روی از تحولات دیگر کشورها و توهم آفرینی درباره امکان مصالحه با رژیم اسلامی است». حاج سید جوادی ضمن برشمردن موارد تکرار تحولات نوع اروپای شرقی درشیلی، آفریقای جنوبی، نیکاراگوئه و... ابتدا اتهام دنباله روی را نفی میکند و سپس از نویسنده بخواهر وارد آوردن اتهام تلاش برای تقرب به نهضت آزادی بخواهر کمبود اطلاع از مواضع انتقادی وی (حاج سید جوادی) در مورد نهضت آزادی انتقاد کرده و آنرا به تداوم فرهنگ اتهام زنی در چپ ایران نسبت می دهد. در مورد مسئله ای بنام سرنگونی یا استحاله میگوید: «اندیشیدن در این زمینه که با اتخاذ چه شیوه هائی از نقاط ضعف و استیصال رژیم استفاده کرد و آنرا وادار به عقب نشینی نمود، از مقوله سازشکاری و مصالحه بار رژیم یا قبول چهارچوبی که رژیم خود را در قانون اساسی حکیم فرموده بصورت يك خودکامه مطلق العنان جاسازی کرده است، نیست». وی در پایان اطلاق واژه لیبرال به سبک چپ سنتی در مورد جریان نهضت آزادی را نادرست میدانند و در عرصه سیاسی صفت لیبرال را مثبت دانسته و از نظر اقتصادی معتقد است که نهضت آزادی طرفدار تسلط بلا منازع سرمایه داری و فقر سیاه برای مردم نیست. وی در پایان نتیجه میگیرد که: «هنوز چپ ایران به معنای امم از بیماری کودکی خلاص نشده است. بخشی از آن در تلاش خلط و مخدوش کردن حافظه جمعی به «پهلوی طلب ها» چشمک میزند، و بخش دیگر هنوز نظیر اصحاب کعب در خواب است و از بیم بی هویتی سیاسی و اجتماعی دامن استالین و برژنف را رها نکرده است».

تدارك تشكيل كنگره فوق العاده

هیئت اجرایی سازمان فدائی (بخش باقی مانده سازمان فدائیان خلق و آزادی کار پس از

به جریان انشعابی تحت عنوان «رهبری انقلابی» ادامه دارد و در این میان نشریه فدائی شماره ۶۳ در مورد اطلاعاتیه حزب دمکرات کردستان در مورد پلنوم اخیر م.م. این حزب آنچاکه «رهبری انقلابی خائن» و مزدور خوانده میشود مقاله انتقاد آمیزی نوشته شده است، مقاله پس از تاکید بر روابط گرم و محکم سازمان فدائیان خلق با حزب دمکرات کردستان، وارد آوردن این اتهامات به «رهبری انقلابی» و تجویز مجدد بکارگیری امکانات نظامی علیه آن را «به طور قاطع غیر اصولی، غیر دمکراتیک، غیر مسئولانه و برای کل جنبش بسیار زیانبار» دانسته است.

آرمان دادگری و آزادی در کلام

اسماعیل خوئی

این عنوان مصاحبه ای است که علی کشتگر با اسماعیل خوئی انجام داده و در دو شماره ۶۲ و ۶۳ نشریه فدائی چاپ شده است. در این مصاحبه شاعر معروف درباره دستاوردهای به جا مانده از انقلاب بهمن یعنی نفی نظام پادشاهی از یکسو و آگاهی توده های نسبت به واقعیات حکومت مذهب، درباره درک معیوب چپ از شعر و شاعری با ذکر مثالهایی در مورد پایکوت خویش به خاطر حضور در شب شعر سیاوش کسراش، درباره رها شده سیاست از «سیاست زدگی»، درباره روابط قدیمی خود با امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده و گرایش خویش به جریان فدائی و پریدن تدریجی اشعارش از وابستگی گروهی و... سخن گفته است. خوئی در این مصاحبه به پیچیدگی رابطه میان آرمان دادگری و آرمان آزادی میپردازد و با خوشبینی خاصی به تحولات دراماتیک جهان امروز می نگرد. او ضمن دفاع از آرمانهای مارکس میگوید که: «من برخلاف گذشته های نوجوانانه ام، الان هیچ نگرانی ندارم که آنچه میگویم با آنچه که حضرت مارکس میگوید در تضاد باشد». او هوشیاری بورژوازی در درک آموزش مارکس و عقب نشینی گام بگام آن در برابر جنبش کارگری را به عنوان یکی از علل ناکامی مارکسیسم برمی شمرد و بر اهمیت حیاتی ترکیب دو آرمان عدالت و دمکراسی بعنوان تنها آرمانهای بشری در دو قرن اخیر تاکید می کند. خوش آمدی به چپ متشکل در سازمانها ندارد و از هم اکنون سازمان مجاهدین خلق را تمام شده میدانند و جریان فدائی را تکه تکه. او بزرگترین خطر برای آینده ایران را ظهور پول پوتیسم به یکی از اشکال مجاهد، سلطنت طلب و یا چپ میدانند که در صورت عدم مداخله عنصر آگاه و «روشنفکرانی که از کلیشه اندیشگی خودشان فراتر رفته اند هر دو آن حتمی است» او میگوید: «اگر ایران راه رهائی داشته باشد که بنظر من دارد، آن راه در یگانه شدن تاریخی تمام نیرو هائی است که به جذب آزادی اعتقاد دارند و با تمام نیرو به جذب دادگری اعتقاد دارند».

باز هم درباره

علی اصغر حاج سید جوادی

چنگال و مصاحبه و اظهار نظر حول نظرات بحث انگیز حاج سید جوادی همچنان ادامه دارد. در پی انتشار نامه شدیدالحن او علیه موضع

هند، پاکستان...) چرا در ایران نباشد؟ نویسنده آنگاه ترس از جدائی طلبی جنبش های ملی در کردستان و بلوچستان و آذربایجان را نادرست دانسته و به شواهد متعددی در مورد میل و خواست مردم این نقاط برای ماندن در چارچوب ایران اشاره می کند و در خاتمه می نویسد: «این ایالات از ایران جدا نخواهند شد، هیچکس نباید این مسئله را بهانه سیاست های دیکتاتور مآبانه خود قرار دهد. همانطور که خراسان و کرمان احتیاج به دمکراسی دارند، بلوچستان و کردستان و خوزستان و... نیز. آیا همه به یکسان به دمکراسی احتیاج نداریم؟»

داریوش همایون نیز به صف

طرفداران "انتخابات آزاد" پیوست!

آقای داریوش همایون وزیر اطلاعات رژیم محمدرشاه و یکی از مؤثرترین تئوریسین های «تمدن بزرگ» و «حزب فراگیر رستاخیز» شاهنشاهی به چرگه مدافعین «انتخابات آزاد» پیوست. او در مقاله ای تحت عنوان «پیکار برای انتخابات آزاد» در نشریه هفتگی اش «آیندگان» (شماره ۱۴) می نویسد انجام انتخابات آزاد در ایران در بیانیه ها و منشورهای رهبران و گروههای مخالف جمهوری اسلامی جای مهم تری پیدا میکند. و تصریح میکند که شعار «انتخابات آزاد» به معنای «فراخواندن سران رژیم به انجام آن ویا آماده کردن زمینه برای آن در خارج» است.

آقای داریوش همایون مینویسد: «در ده گذشته گرایش عمومی مخالفان رژیم اسلامی به سرنگونی آن بوده است» منتها ایشان نیز مانند تمام کسانی که از انقلاب مردمی بیزارند سرنگونی را تنها در «جابجایی خشونت بار و قهری قدرت سیاسی» و همان را مترادف با «خیزش [کور] همگانی» و «کودتا» و «تروریسم مجاهدین خلق» و «قیام خلقی به زور سرنیزه ارتش عراق» دانسته است! و این، تحریف وقیحانه شعار سرنگونی است. لازم به استدلال نیست که نه خیزش خود بخودی و بی برنامه و کور همگانی، و نه کودتا [که داریوش همایون با این یکی همدلی نشان میدهد و آنرا احتمالی میدانند] که از نظر نباید دور داشت ولی به آن بسنده نمی توان کرد. [و نه تروریسم مجاهدین خلقی، هیچکدام به معنای سرنگونی ای که مردم میفهمند نیست. انقلاب و بطور مشخص تر شعار سرنگونی از دیدگاه توده های میلیونی مردم که در چنگال خونچکان رژیم اسلامی گرفتار آمده اند استقرار یک نظام دمکراتیک مبتنی بر آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی بجای رژیم ارتجاعی-استبدادی حاکم است.

آقای داریوش همایون بچار تناقض آشکاری نیز هست: وی با وجود اینکه عمیقاً و باتمام وجودش از انقلاب مردمی بیزار است ولی بدلیل خیلی روشن نمی تواند از سرنگونی رژیم نیز چشم ببوشد. بنابراین بر خلاف تمام کسانی که «انتخابات آزاد» را به جای شعار سرنگونی نشانده اند و استراتژی خود اعلام کرده اند، «انتخابات آزاد» رایگ شعار تاکتیکی باهدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی میدانند. او بدینوسیله میخواهد نشان بدهد که با آنها تکیه دل به استحاله رژیم سپرده اند ویا در پی فرصتی اند که با رژیم جمهوری اسلامی بیعت کنند، فاصله دارد.

بقیه در صفحه ۲۲

«اگر قرار باشد مانند گذشته هر «سازمان» و «رهبری» خود را به تنهایی قادر به بسیج ملت و نجات ایران بداند ویکه تاز میدان شود، نتیجه همان است که تا بحال شاهد آن بوده ایم: ادامه تسلط رژیم جمهوری اسلامی!»

گسترش اختلاف دیدگاه های

طیف های سلطنت طلب؟

درج مصاحبه بهروز صور اسرافیل با هوشنگ نهاوندی در کیهان لندن زمینه ای برای آشکار شدن اختلاف برداشت و دیدگاه ها در طیف سلطنت طلب شده است. بهروز صور اسرافیل که خود به نوعی جناح افراطی سلطنت طلبان را نمایندگی می کند در این مصاحبه با طرح نظرات خاص خویش از یکسو و هوشنگ نهاوندی با طرح نظرات عقب مانده و غیر دمکراتیک خویش، واکنش سریعی در میان جریانات و عناصر دارای تفکر دمکراتیک تر درون طیف سلطنت طلب برانگیخته اند. از جمله این واکنش ها می توان از دو مقاله یکی بقلم دارا جهانبخش و دیگری بقلم حسین بر نام برد.

در مقاله اول مندرج در کیهان لندن شماره ۲۰۴ نویسنده به دنبال روی و اطاعت کورکورانه اطرافیان شاه از جمله هوشنگ نهاوندی و پیمان شکنی و بی اعتنائی به قانون ازسوی رجال مملکت اشاره می کند و سیستم قانونگذاری و انتخابات فرمایشی آن دوران را به باد انتقاد گرفته و از بی اراده بودن قوه قضائی کشور سخن می گوید. وی از فقدان آزادی مطبوعات و احزاب، از سانسور و اختناق و سرکوب روشنفکران می گوید و فساد فراگیر و فرهنگ چاپلوسی دوران سلطنت پهلوی را محکوم می کند. نویسنده از اینکه نهاوندی پس از تجربه ناکام ارتش و سلسله مراتب اطاعت درون آن و خطر استبداد نظامی بر اثر سلطه سیاسی ارتش هنوز طرفدار ایجاد یک حکومت مرکزی قوی حول یک نهاد مقتدر نظیر ارتش است بر آشفته شده و می نویسد: «ارتش برای درهم شکستن نیرو های مهاجم خارجی تربیت می شود... سازندگی در ماهیت و هدف ارتش نیست» وی به اصالت مبارزات مردم در برابر ارتش در دوران انقلاب و انحراف این مبارزات اشاره می کند و عقاید اینچنینی را نادرست می داند. در مقاله دوم تحت

عنوان «مروری بر دیدگاه های سیاسی دکتر هوشنگ نهاوندی» (کیهان لندن ۲۰۵)، نویسنده پس از ابراز خوشحالی از دو درسی که نهاوندی در سایه سقوط رژیم گرفته (نفی وابستگی به فرد و عدم اعتماد به دنیای غرب)، به درس ناگرفته سوم یعنی نفی استبداد و ضرورت دمکراسی اشاره می کند و می نویسد: «نمی دانم چند ده سال دیگر باید بگذرد تا ایشان درس اصلی را بیاموزند، یعنی نقش مردم را در بقدرت رساندن یک شخص یا یک نظام ویا در سرنگونی آن شخص و یا نظام بپذیرند». نویسنده در مورد این نظر نهاوندی که طرفدار یک حکومت مرکزی قوی و مخالف فدرالیسم است نیز می نویسد: «دیکتاتوری در ایران امتحان خود را پس داده و مردم ایران نیز نظرات خود را نسبت به آن معلوم کرده اند. اما از شما باید پرسید که چرا شکل فدرال حکومت ایران را به اضمحلال خواهید کشید... اگر فدرالیسم در همه جای دنیا اساس دمکراسی و پیشرفت است (از جمله در آمریکا،

انشعاب اخیر)، تدارک تشکیل کنگره فوق العاده این سازمان را اعلام کرده است. دستور کار این کنگره، بررسی گزارش کمیته مرکزی از اوضاع سازمان پس از انشعاب، بررسی گزارش سیاسی، بحث اختلاف ها و وجبهه، تکمیل اساسنامه، بررسی عملکرد دو سازمان فدائیان خلق و آزادی کار، و انتخاب کمیته مرکزی تعیین شده است.

فراخوان برای نجات جان کیانوری

حزب توده ایران طی اطلاعیه ای خیر میدهد که از فروردین سال جاری کیانوری و مریم فیروز بخاطر گفتگوی اخیر کیانوری با فرستاده دبیر کل سازمان ملل ممنوع الملاقات شده اند و جان آنها در خطر است. این حزب از نیرو های سیاسی برای پراه انداختن کارزاری جهت نجات جان کیانوری و مریم فیروز استمداد کرده است.

فرخ نگهدار کنار میروود

اخیرا فرخ نگهدار دبیر اول سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت که به دفاع از مواضع حزب توده و برخورد شدید با مخالفان درون سازمان معروف است، تغییر مواضع جدی داده و این تغییر مواضع را در جزوه ای تحت عنوان «پیرامون برخی مسائل خط مشی، برنامه و اساسنامه» منتشر کرده است. در این جزوه، نگهدار به صراحت در مورد لزوم دمکراسی در هر حزب سیاسی، ضرورت خط مشی مستقل، سیمای جامعه دمکراتیک آینده، انتقاد از دگم های مارکسیستی و لنینیستی، نفی سانترالیسم دمکراتیک و امثال آن صحبت میکند. صرف نظر از این تغییر موضع جدی و نیز پیشنهادات خود ویژه او برای جبهه ای متشکل از همه و همه نیروهای اپوزیسیون بدون «هیچ شرط دیگری از قبیل سوابق، ترکیب و مسائل درونی این یا آن جریان» که خود جای بحث بسیار دارد، و نیز موضع در مورد سلطنت طلبان، پیشنهادهای را در مورد شخص خویش به عنوان مسئول سازمان اکثریت طی هشت سال اخیر مطرح کرده که جلب نظر میکند. وی بدون بررسی نقش مثبت یا منفی هشت ساله خویش، تنها به دلیل آن که بیش از مدت زمان منطقی تصدی این پست را عهده دار بوده، می گوید: «من نه شخص خود را و نه هیچ موجود زنده و مرده دیگری را برای بیش از هشت سال در چنین مسئولیتی بودن صالح نمی شناسم» و به این وسیله تلویحاً پیشنهاد کنار رفتن خود از رهبری سازمان را مطرح می نماید. وی ضمن اعلام این مطلب که تمام حیات سیاسی ۲۱ ساله خود را وقف سازمان خویش کرده تصریح میکند که این خواست او هرگز به معنای کنار رفتن از مبارزه سیاسی آن هم «در این زمستان بی برگی که برخی از یاران بسیار خوب دیروز از ادامه راه دلسرد کرده» نیست.

چرا دعوت یک جانبه؟

در پی فراخوان اخیر نهضت مقاومت ملی شاپور بختیار مبتنی بر دعوت از مردم برای آمدن به خیابان ها و لبخند زدن به یکدیگر به عنوان اعتراض به رژیم خواننده ای به نام م. اربابی طی نامه ای به کیهان لندن (شماره ۲۰۶) کله کرده که در شرایطی که تمایل و کشش به همکاری میان نیروها از چه تا راست بیشتر شده اقدام «نهضت مقاومت ملی ظاهراً بدون کمترین تلاشی برای جلب همکاری یا مشورت با دیگر سازمانها و گروه های سیاسی واقع بینانه نیست» وی می نویسد:

آشنایی با «کیمیا و خاک»

بکتر رضا پراهنی یکی از پرکارترین و در عین حال جسورترین نویسندگان کشور ماست. وی پیش از انقلاب عمدتاً در حوزه نقد و انتقاد و بررسی ادبیات ایران کار کرده و کتابهای با ارزشی چون «طلا در مس» و «قصه نویسی» از آن جمله اند. وی در ضمن شاعر نیز است و هرگز در این حوزه وقفه ای در کارش نبوده است. پس از انقلاب چهار رمان منتشر کرده که آخرین و پر سر و صداترین آن «رازهای سرزمین من» است. در زمینه نقد و بررسی ادبیات، کیمیا و خاک (مؤخره ای بر فلسفه ادبیات) آخرین کار وی می باشد. این کتاب به سال ۶۴ نوشته و همان سال نیز منتشر شده است. چاپ دوم و سوم آن در سال های ۶۶ و ۱۳۶۸ انجام گرفته است. آنگونه که نویسنده می گوید «بخشی از این کتاب در ابتدا به این قصد نوشته شد که مؤخره ای بر طلا در مس باشد. و به همین دلیل در عنوان فرعی کلمه «مؤخره» را هم یک می کشد.» کیمیا و خاک مکمل کتاب های طلا در مس و قصه نویسی است.

نخست در نظر بود نقد و معرفی ای درباره این کتاب در صفحه فرهنگی راه آزادی آورده شود. ولی بعداً به دلایلی مصلحت دیدیم که خوانندگان نشریه را با یکی از مهم ترین و جالب ترین بخش های کتاب به طور کامل آشنا سازیم، لذا آن را با حذف برخی جملات (به خاطر محدودیت صفحات فرهنگی) - که البته به ایده اصلی و انسجام مطلب لطمه نمی زند- در اینجا می آوریم.

م. آشنا

بزرگ نویست صفحه ای محصول شاه آباد هستند. «نویسنده در ادامه می نویسد: «من اگر بخواهم در اختیار داشته باشم، اول این فرهنگ شاه آبادی را منقح می کردم. این فرهنگ شاه آبادی با ابتذال خود، با ساده خواهی و سهل گیری خود، با بازاریابی های خاص خود، با موذی گری خاص خود در تلخیص متون و چاپ و توزیع و پخش -طوری که آثار آن را در هر ده کوره و شهر ایرانی، از سلمانی و حمام و دواخانه گرفته تا فروشگاههای معتبر می توان یافت- یکی از سدهای اصلی تولید فرهنگ ملی است. وظیفه اصلی آن تخریب اذهان است، ایجاد مشغولیت تفننی است و بازداشت آدم ها از جدی گرفتن خود و دیگران. هدف اصلی آن تبعید خواننده از موقعیت ها و مکان های عینی و تفکر و جهان بینی صحیح مبتنی بر ارجاعاتی که از آن فوقاً یاد کردیم به دوردست های الکی خوش کن و همه جایی و هر جایی است. این قدم اول در راه تبعید خواننده از محیط فرهنگ ملی، شاه آباد جای همه رنگین نامه ها و ننگین نامه های دوران شاه را گرفته است.»

«پدیده دیگر در جهت تبعید خواننده از موقعیت عینی، آقای محترم زحمتگشی است به نام ذبیح الله منصور، که تخصصش دقیقاً در جهت عکس تخصص آن مترجم نمونه شاه آبادی است؛ گرچه تیپ خود او هم شاه آبادی است. اگر مترجم شاه آبادی پیرو مکتب قبض است، آقای منصور طرقدار مدرسه بسط است، به این معنی که یک رمان ششصد صفحه ای موقع ترجمه در دست ایشان حداقل هزار صفحه می شود... سه تفنگدار، غرش طوفان، ژرف بالسامو. و انگار درهای رمان های عاشقانه بسته شده تا دروازه های تخیل آقای ذبیح الله منصور در دربارهای شاهی قرن هیجدهم و نوزدهم در جلد های قطور این رمان ها مفتوح شود. خواننده به دنبال ماری آنتوانت می رود؛ به دنبال ناپلئون می رود؛ و در همه حال آقای ذبیح الله منصور با نبوغ خاص خود، یک عده کتاب خوان هاچ و واچ را به ناکجا آباد خاصی رهنمون می شود که در اعماق آن عقده های سرکوب شده به وسیله انقلاب، از نو سومی گشاید و حضرات کتابخوان، اگر نه در واقع، دستکم در خیال، با شاه و ملکه و درباریان، میعاد تازه ای می گذارند و میثاق نوی می بندند.»

نویسنده سپس به «مقوله ای به نام تاریخ» می پردازد و به خرید و فروش «کتاب های تاریخی» توسط «کتاب فروشی های خارج از محیط روبروی دانشگاه» و «کتابخرا» (آقایی که خودش کتابخوان نیست، ولی از هر کتاب قطور تاریخی که در می آید یک نسخه می خرد تا یا قفسه منزلش را پر کند و یا به خارج صادر می کند) اشاره کرده می نویسد: «در خارج از ایران یک عده منتظرند که از ایران کتاب برسد، و اینها رویهم از بورژوازی سابق هستند که می خواهند همان کتاب هایی را بخوانند که همیشه می خوانند... چرا که باید بدانند ناصرالدین شاه دیگر چه غلطی با زن هایش، دلقک هایش و درباریان مرتکب شده است.»

«و چرا این ولع برای تاریخ؟ وحشت اینان از هر چیزی که مربوط به عصر کنونی باشد، ادب، هنر، شعر، تاریخ، جنگ، انقلاب، پرتشان می کند به گذشته، به قلعه الموت، حسن صباح، خواجه تاجدار و همه کتاب های مربوط به عصر ناصری. ولی از گذشته، یک تکه از قلم افتاده است: عصر پهلوی. کسی که از گذشته ای به این دور و درازی همه روزه از طریق کتاب های قطور به همه خبر می دهد، کسی که هزار جور عکس از قاجاریه و درباریان

«از سال ۲۰ تا ۵۷، تولید ترجمه ای ما در همه عرصه ها دهها برابر تولید ملی ما بود. بر این تولید هیچگونه ضابطه، جهت و هدفی که واقعاً نیاز جامعه ما را برطرف کند حاکم نبود. ارکان اصلی رمان غربی در قرن بیستم عبارتند از: «جیمز جویس» ایرلندی، «ویرجینیا وولف» انگلیسی، «مارسل پروست» فرانسوی، «جان دس پاسوس» و «ویلیام فالکنتر» آمریکایی. ویژگی های اصلی آثار اصلی اثر این نویسندگان عبارتند از: ۱- تجربی بودن آنها؛ ۲- جدی بودن آنها؛ ۳- پیچیده بودن آنها. هیچ نویسنده جدی در جهان کنونی نیست که توانسته باشد از تاثیر این چند تن جان سالم به در ببرد از جویس فقط «دوبلینی ها» ترجمه شده که در مقایسه با سایر آثار او از اهمیت درجه اول برخوردار نیست؛ از ویرجینیا وولف دو کتاب ترجمه شده -خیزاب ها و خانم دلروی- که از اولی، یک فصل، گویا موقع چاپ گم شده؛ از پروست هیچ چیز چاپ نشده؛ از دس پاسوس هیچ چیز چاپ نشده، و از فالکنتر، خشم و هیاهو و تسخیرناپذیر، و بعد از انقلاب، دو سه مجموعه قصه، سپس رضا پراهنی سؤال می کند: «آیا از میلیونها تومانی که ناشرهای گنده مملکت صرف ترجمه های بد و خوب آثار خوب و متوسط کرده اند، نمی شد چندصد هزار تومانی را به ترجمه و چاپ آثار این پنج تنی تخصصی بدهند که تجربی ترین، عمیق ترین و مهم ترین آثار روایی غریبان هستند و برکل ادبیات جهان اثری عمیق و دیرپا گذاشته اند؟» نویسنده در ادامه درباره ترجمه آثار فلسفی می نویسد: «درست است که سانسور سلطنت اجازه نمی داد که شما مارکس و انگلس را چاپ کنید؛ ولی آیا دکارت، هیرم، لاک، برکلی، روسو، کانت، هگل، شوپن هاور، فویرباخ، سن سیمون، فیخته، میشله، تن، کی یرکه گور، هوسرل، هایدگر، مرلوپونتی و سارتر» سارتر هستی و نیستی و نقد خرد دیالکتیکی، هم اشکال «فنی» پیدا می کردند؟ حتی یک مقاله از کی یر که گور، هوسرل، هایدگر و مرلوپونتی در زبان فارسی نیست. بی هدفی کامل بر ترجمه آثار فلسفی حاکم بود.»

نویسنده درباره ترجمه آثار انتقادی ادبی می نویسد: «هیچ چیز جدی از نقد ادبی صد سال گذشته غرب به زبان فارسی در نیامده است...» و «از سال ۲۰ تا ۵۷ آثار نقد ادبی ترجمه شده یا چندان مهم نبودند و یا از آثار مهم نویسندگان و منتقدان درجه یک نبودند. بی هدفی کامل بر ترجمه آثار انتقادی حاکم بود... این روال ترجمه در بعد از انقلاب ادامه یافته است. تولید ترجمه ای ما در عرصه قصه و رمان شاید صد برابر تولید ملی ما بوده است. اگر قبلاً عده ای از نویسندگان خود را به عصر قصیده و مرزبان نامه تبعید می کردند، حالا عصر تبعید خواننده آغاز شده است. چیزی به نام «شاه آباد» وجود دارد که حالا جای اطلاعات بانوان و زن روز دوران شاه را پر می کند و خوانندگان زن روز سابق را ارضاء می کند... مترجم یک کتاب هشتصد صفحه ای را خوانده، بعد، از حفظ آن را در دو بیست صفحه نوشته، حق ترجمه دائمی گویا در حدود پنج الی ده هزار تومان را گرفته، بعد سراغ یک کتاب هشتصد صفحه ای دیگر رفته تا خاک بر سر آن کند... تراژدی عمیق جامعه ما در این است که این کتاب فروش دارد، و شاید بیشتر از کتاب های نویسندگان درجه یک ما. اینچه مهر نویست صفحه ای، برادرارفته نویست صفحه ای، بینوایان سیصد صفحه ای و صد ها کتاب مهم و

کتابها و نشریات رسیده



حقوق بشر
بهار ۱۳۶۹
آلمان غربی

آخرین شماره نشریه «جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران» که در راه اجرای «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و لغو مجازات اعدام در ایران پیکار می کند، حاوی این مطالب است: مقاله ای درباره جشن نوروز و اهمیت آن در مقاومت روحی مردم ایران در برابر نظام ضد ملی، شادی ستیز و مرگ ستای «ولایت فقیه»؛ مقاله «زمینه های تحقق دمکراسی در ایران» بقلم علی شیروازی، گفتگویی با غلامحسین پالروزه؛ نوشته ای به عنوان «زن در جامعه ماه از سرونازاهگر که به مناسبت هشتم مارس (روز جهانی زن) به نگارش درآمده است. در صفحات پایانی نشریه «حقوق بشر» اسناد و مدارک هولناکی از نقض خشونت آمیز و روزمره موازین حقوق بشر در ایران - با استناد به مطبوعات سانسور شده ی ایران - درج شده است. طبق یکی از گزارشها مردم ایران حتی در محاکم و دادگاههای قضائی هم از امنیت جانی برخوردار نیستند. در ماههای اخیر چند نفر در داسراهای ایران به دست «تبهکاران مسلح» (یعنی برادران پاسدار و بسیجی) مشروب پاکشده شده اند.

جهان بینی حماسه کوراوغل
ناشر و مؤلف: بهروز حقی
۵۰۰ صفحه
چاپ مرتضوی

جهان بینی حماسه کوراوغل عنوان تالیفی است از بهروز حقی که از زوایای مختلف «داستان کوراوغل» را مورد بررسی قرار داده است.

این کتاب در ۱۳ بخش تدوین شده و در آن از: - زمینه های تاریخی - اجتماعی پیدایش حماسه کوراوغل

- روایات کوراوغل
- همزمان کوراوغل
- زمینه های عینی و ذهنی جنبش دهقانی دوران کوراوغل
- آب سرچشمه حیات جاودان
- آب در اسطوره
- درخت زندگی
- کیش اعداد
- میصری قیلینچ
- عاشق مظهر روشنگری
- زنان چنلی بئل
- کچل حمزه
- کوراوغل فدای میرنده و رستاخیزنده به طور مفصل و همه جانبه سخن میروید.

دکتر رضا براهنی

و حتی زنان و کنیزان قاچار چاپ می کند، معلوم نیست چرا يك بار، فقط يك بار خط خود رضا شاه را چاپ نمی کند؟ و چرا این همه مورخ طاق و جفت يك بار حساب هزینه های یکی از شاهزادگان پهلوی را چاپ نمی کنند؟ و لجبازی این گذشته گرایان چنان با ادب واقعی عصر پهلوی شدید است که حاضر نیستند حتی تاریخ مختصری از ادبیات آن دوره را - که طبیعی است در برابر سلطه پهلوی نوشته شده - چاپ کنند. یر این بازگشت به سوی تاریخ - با حفظ سلسله پهلوی - نوعی بازگشت به سلطنت - با حفظ سلطنت پهلوی - نهفته است. از این حس نهفته بورژوازی برای احیای سلطنت، آنانی که مشق بورژوازی می کنند تا در آینده بورژوا بشوند - یعنی آنانی که بازار را تشویق به خریدن کتاب «تاریخی» می کنند و موزیانه دنبال سلطنت هستند - استفاده مستقیم می کنند تا جیب خود را پر کنند، و از پشت پرده، فانوس دریائی خود را به سراغ ذهنیت های تنبل و سرگردان و پادروها می فرستند تا آن ها را به سوی احیای سلطنت جذب کنند. چه قامت های کشیده ای از ناپلئون پر روی جلد این کتاب ها افرشته می شود و چه چهره مظلومی در اذهان از ماری آنتوانت کشیده می شود! از نظر سیاسی چاپ کنندگان این قبیل کتب تاریخی طرفدار «بناپار تیس» هستند. لویی شانزدهم شاه ایران است و حالا از نظر ایشان همه چیز آماده است تا سلطنت در قالب يك بناپارت ایرانی قد برکشد. و اگر چنین چیزی در تاریخ واقعی ایران عملی نیست، در کتاب تاریخ، و به صورت بالقوه عملی است. «مورخان معاصر ایران سکوت کرده اند تا تواریخ جعلی و تواریخ خارجی به نام آنان سخن بگویند، و بعضی از سفرنامه ها و یادداشت ها و خاطرات ایام که چاپ شده اند به هیچ وجه کافی نیستند. ساخت های اصلی و اساسی تاریخ ایران، هم پیش از آغاز انقلاب در ایران به معنای امروزی و جهانی، و هم پس از ورود ایران به مراحل پرتحرک اجتماعی و تاریخی، هنوز به کفایت، به تفصیل، و به وسیله آدم های واقعا صالح تحت بررسی و دقت برنیامده اند (ناظم الاسلام، کسروی و آدمیت و یکی در تن دیگر تنها استثنای ما هستند)... فقط به عنوان نمونه بگوئیم که تاریخ حول و حوش انقلاب بیست و دوم بهمن را عملاً سناس های تاریخی نوشته اند: کارتر، برژینسکی، سالیوان، همیلتون جردن و سفیر بریتانیا در ایران، و امثال اینها، و این کتاب ها بارها چاپ شده اند و ترجمه های مختلف از بعضی از آنها به دست مردم داده شده اند. تفسیرهای شفاهی که از تحریرات این سناس ها به وسیله خوانندگان این کتاب ها به عمل آمده، آنها را به این نتیجه رسانده است که تصمیم به انقلاب ایران، در گوادالوب، واشنگتن و یا لندن گرفته شده و امواج و افواج عظیم انسانی که پیش از انقلاب و در جریان آن، یل ها و میدان های شهرها را تسخیر کرده بودند، همگی ساخته و پرداخته بی بی سی و نیروهای از ما بهتر بودند، وگرنه ما خود نه اراده انقلاب داریم و نه اراده جمع و تظاهرات، و نه اراده شعار دادن. از نظر بورژوازی بی غیرت ایران که در هیچ انقلابی پیش قدم نبوده و اگر انقلاب را به دست او سپرده اند اول کاری که کرده خیانت به همان انقلاب بورژوائی خودش بوده، در ایران هرگز انقلابی صورت نگرفته است. چون بورژوازی از نظر انقلابی عقیم است، پس مردم هم به همان اندازه عقیم هستند، و اگر آنها به خیابان ها ریختند و شاه را از ایران بیرون کردند و بساط سلطنت را برچیدند، به اراده خود دست به چنین کاری نزدند: «آقا، دست هائی در کار است که ما از آنها سر در نمی آوریم! مردم بازیچه این و آن هستند. خود این مردم که عرضه انقلاب نداشتند!» بورژوازی بی غیرت مردم را هم بی غیرت می داند و چون خودش دست بوس، اجیر و در صد بگیر خارجی است، گمان می کند، هر حرکت انقلابی در ایران هم باید از یکی از مصادر امپریالیستی به ایران صادر شده باشد...»

«بورژوازی ایران در عرصه دیگر نیز به همان اندازه بی غیرت است: نه موسیقی می شناسد، نه نقاشی، نه ادبیات، نه فلسفه، نه روانشناسی و نه علم و متدولوژی علمی. رمان نویس بورژوازی فرانسه بالزاک است، رمان نویس بورژوازی ایران علی ششتی؛ روانشناس بورژوازی اروپا فروید است و یونگ، روانشناس بورژوازی ما خواجه نوری؛ شاعر بورژوازی فرانسه بودلر است، شاعر بورژوازی ما رعدی آذرخشی؛ فیلسوف بورژوازی اروپا هوسرل است، فیلسوف بورژوازی ما این مترجمان زبان بریده و درجه ۲ آن

بورژوازی اروپا؛ مهم ترین ذهنیت فلسفه بورژوازی در ایران، آقای «فرید»، به همان اندازه همان بورژوازی بی حاصل است: هنوز به خط خود يك مقاله در باب اندیشه هایش ننوشته است.»

سخن ماه!

از ادیب النصایح: ابوالحسن ساده
تذکر: لطفا پس از مصرف درس را گذاشت در جای خشک نگهداری کنید!

باعرض درود. نه اینکه خودم آدم ساده ای هستم، برای همین از اینکه بعضی ها اینطور میخوردند. غصه میخورم. حیفم میاید. آخه حیف این آب وهوای تمیز و بانشاط نیست که نفس عمیق نکشی و زجر بکشی؟ حالا حتما میخوای بگی فلانی، آب وهوا که بانشاط نمیشه! من چه میدونم، میشه یا نمیشه. فقط خواستم بگم ماهی از سرش میگذره نی زدم! آخه واسه چی حرص میخوری؟ رفتیم ساعتی بشینیم پای صحبت هم بگیم و بخندیم، برداشته روزنومه کیهان نیروهورایی یکماه پیش رو آورده که بفرما، اون از یابای گور به گور شدش اینم از یادگارشا! روزنومه را گرفتیم این نستم، استکان چای آوردستم. انگشتش گذاشته روی خیر: «دیدارو گفتگوی هیئت های هفت نفره چریان زمین و این حرفها باسیداحمد». مهلت نمیده که، تیتتر درشت نقل تو سید احمد آقارو نشون میده که یارو گفته: «باتحقق سریع اهداف انقلاب امیدواریم دیگر شاهد زورگوئی زمین داران و سرمایه داران نباشیم»، مهلت که نمیده، هی جوش میزنه که: - انگار این یادگار تخم جن دوزاریش تازه افتاده، بعد از دوازده سال تازه یاد تحقق سریع اهداف انقلاب افتاده! گفتم! آخه گل من این چه جور برخورد کرده، این بیچاره زبون بسته از روزی که پاشو به دنیا گذاشته کارش وردل پایش و ایستادن و زار زدن بوده، بیخودی بهش نمی گفت سید احمد گویان که! حالا بعد از پایش خواسته به حرفی به غلطی هم اون کرده باشه، لابد باز، به شیرخام خورده ای در گوشش گفته اگه اینجوری بگی نمیدونم توده ایها و اکثریتی ها بهت میگوین دمورات انقلابی. جوونه، ناندونه! توچرا به دل گرفتی؟ بالاخره هرچی پاشه اونم از تخم و ترکه هخامنشیانه، من و توهم ایرانی هستیم. اونم ولیمهده، اینم ولیمهده! گیرم که چفتشون بد آوردن و بین راه موندن. من و تو باهاس عاقل و خونسرد باشیم. مگه به گوشش میره؟ دوباره انگشتش گذاشته روی روزنومه که «چکی به مبلغ دویست میلیون ریال ازسوی هیئت های هفت نفره به حضور یادگار امام به منظور ساخت حرم مبارک امام اهداء شد!» میگه من اینا سرم نمیشه، این هیئت ها این همه پولو از کجا آوردن؟ اون میخواد چیکار کنه؟

میگم آخه پسر جون، چرا حرص میخوری، خوب دور و بری پایش اینطوری سرشو گرم کردن دیگه، وگرنه بچه ای که روی زانوی رفسنجانی و خامنه ای بزرگ شده می زاره میره بیرون زرد و الواط میشه. تازه، به گردن کلفتش نیگاه نکن، پتیمه! بی پدر! خرج داره، اونهمه بچه قد و نیم قد و خواهر و مادرش خرج دارن، اگه همین پولها و کمکهای چند میلیونی این وارن نباشه چه جوری چلو خوار و مادرشو بگیره؟ اونم میون اونهمه گرگ توی چمارون!

باباچون همه ما ایرونی هستیم، از يك آب و خاکیم، باهاس همدیگرو بلهیمیم، وگرنه این خارجیها چه میگوین؟ تو هم که خودت حسابدار

ف.ت. ناظر

فرهنگ سیاسی

انترناسیونالیسم پرولتوی: خیابان يك طرفه، که اگر از طرف دیگر حرکت کنید، «ژیان» فسقلی شما زیر کامیون هجده چرخ» می رود و له می شود، بی آن که صدا از کسی در بیاید.

تعریف دوم: انترناسیونالیسم پرولتوی یعنی این که برادر بزرگ باخیال راحت و بی ملاحظه دیگران پس در پی خرابی بار بیاورد و برادرهای کوچک، مانند بنا های قدیم، گچ و ماله دست شان باشد و روی خرابی های او را گچ بمالند و با ماله صاف و صوف کنند و دوغاب بزنند.

سانترالیسم دموکراتیک: خیابان دو طرفه که طرف سانترالیسم آن همیشه بازو شلوغ و پر رفت و آمد است و طرف دموکراتیک آن همیشه «در دست تعمیر» است و بسته!

حزب طراز نوین: کارخانه مطلق سازی.

روزنامه ارگان حزب: نشریه ای که به شما می آموزد چگونه «توجیه» را جانشین «استدلال» کنید.

هوزه حزبی: کارگاهی که آدم هارا به نوار ضبط صوت تبدیل می کنند.

مسئول هوزه: نوار مادر.

عضو حزب: شتر مرغ وارونه!

توضیح: شتر مرغ هنگام بار بردن مرغ است و هنگام پریدن، شتر. عضو حزب بر عکس هنگام پرداخت حق عضویت، و صرف وقت و زحماتی برای کارهای حزبی عضو است، اما هنگام رای دادن و اظهار نظر یا انتقاد کردن «هوادار» است و حق رای و اظهار نظر و انتقاد و انتخاب ندارد.

همزیستی مسالمت آمیز: نشست «کهنه اندیشان» و «نواندیشان» (نواندیشان پس از خرابی دیوار برلین!) در کمیته مرکزی در کنار یکدیگر.

تضاد آنتاگونیستی: تضاد «رهبری» با منتقدان و معترضان که همیشه هم به دفع و نفی منتقدان و معترضان منجر می شود.

تلفیق کار مخفی با کار علنی: چون تعریف این اصطلاح بشوار است، با آوردن مثالی آنرا برای خوانندگان عزیز شرح میدهم:

یکی از اعضای سابق روزه و پرسابقه حزب طراز نوین، در لیوان آبجوش پنهانی و دگا می ریخت و می نوشید. وقتی که از او می پرسیدند چرا چنین می کنی، پاسخ می داد: «دارم رهنمود لنینی حزب را به کار می بندم: تلفیق کار مخفی با کار علنی!»

بودی، سرت توکاره، چرا تعجب میکنی؟ این هیئتهای هفت نفره که خیراتی و فی سبیل الله خدوشونو تو کوره و کمر معطل نکردن که، خرچشون یکجوراشی باهاس تامین پشه یا نه؟ حقشونم یکجوراشی باهاس به امامک برسه دیگه!

حالا حرم و امامزاده نسازن برون سکس شاب و نجیب خونه بمانن، باهاس سرمرودمو یکجوراشی گرم کرد یا نه؟

خلاصه ش کنم. زیاد جوش نزن، اول آخرش همه مون ایرونی هستیم، قدر همدیگه رو باهاس بدونیم، امشب اینجا بودیم، فردا شب ما میایم منزل شما، هفته دیگه شما مارو دعوت میکنی یا شب ما شام میایم دور هم باشیم، خلاصه هوای همدیگه روداشته باشیم بهتره!

طنز

اتوبوس

اتوبوس در «خط امام» کار می کند. يك راننده دارد و يك کمک راننده. «صفر علی» راننده است و «شاغلام» کمک راننده.

بالای شیشه های جلو، روی داشبورد، بالای در، خلاصه همه جا، عکس های گوناگون گاوگوش به چشم می خورد و از ضبط صوت اتوبوس هم نوار های گاوگوش پخش می شود. بالای سر راننده هم این شعرها را نوشته اند:

می کنم رانندگی دارم توکل بر «خدا»
«خدا» کشتی آنجا که خواهد برد
اگر ناخدا چاه برتن درد.

اتوبوس با سرعت صفر کیلومتر در ساعت، در «راه پر افتخار» در حرکت است. مسافران رو صندلی ها نشسته اند و دارند چرت می زنند. گه گاه صفر علی نست می کند توی داشبورد و روزنامه ای، مجله ای، چیزی در می آورد و به شاغلام می دهد و او هم میان مسافران پخش می کند. اما پس که روزنامه ها و مجله ها کهنه اند و مطالب شان تکراری است، مسافران حوصله نمی کنند آن ها را بخوانند، فقط نگاهی از سر ملال به آن ها می اندازند و دوباره به شاغلام پس شان می دهند.

پیش از این اتوبوس خیلی شلوغ بود و مسافر زیاد داشت. اما برخی مسافر ها که دیدند «این ره که صفر علی شاغلام می روند، به ترکستان (و شاید هم به ترکمنستان) است» از خیرش گذشتند و پیاده شدند. برخی هم گفتند: «پیاده برویم، زودتر می رسیم.» و پیاده شدند.

برخی از آنها راهم که سروصدا می کردند و می گفتند: «بابا، يك کمی تندتر برو، این چوری نصف شب هم به مقصد نمی رسیم.» یا: «بابا راه روعوضی می روی، اینجا که اتوبان نیست، کوره راه است. نمی بینی دیگر هیچ اتوبوسی پیش رو و پشت سرت نیست؟» به دستور صفر علی، شاغلام آنها را از اتوبوس بیرون انداخت.

چند تا هم جوشی شدند، کورس بستند بپرند فرمان را از دست صفر علی بگیرند و اورا کنار بزنند و سرچایش بنشینند و اتوبوس را خودشان راه ببرند. این هارا هم شاغلام با قلدری تمام، به کمک نوچه های بزن بهادرش، از اتوبوس پرت کرد بیرون. هر چه گفتند: بابا، ما از مؤسسه جهانگردی «اینترویست» بلیط معتبر درست داریم، گفت: «بلیط معتبر یعنی صفر علی و من! خود مؤسسه گفته هرکی زیادی حرف زد، بلیطش را باطل کن. حالا خدا را شکر کنید که شدت عمل به خرج نمی دهیم. اگر بابا سبیلو بود، به جای بلیط، شناسنامه تان را باطل می کرد.»

صفر علی هم بعد از این که از شر آن ها خلاص شد، گفت: «په! کورند، نمی بینند توی بزرگ راه شیخ فضل الله نوری هستیم!» به بزرگ راه می گویند کوره راه!

اگر من استالین بودم...

در باره نیکاراگوئه و پیروزی خانم چامورا بسیار نوشته اند و هر گروه و دسته ای به تعبیر و تفسیر از دید خود پرداخته است. در این میان نظر چپ های جهان سوم کمتر باز تاب یافته است که مقاله اوارو کالانو EDUARDO GALEANO گامی در رفع این کمبود به شمار می آید. وی از جمله تئوریسین های پر چست چپ در آمریکای لاتین و نویسنده کتاب های «رگ های باز آمریکای لاتین» و «تاریخ یک قاره» می باشد. این ترجمه از برگردان آلمان آو، منتشره در هفته نامه زوربخیه، صورت گرفته است.

۳-۳ پویا

نیکاراگوئه، کوبا و کمونیسم

در بخارست مجسمه لنین با جرتقلیل به پائین کشیده می شود. در مسکو گروهی له له زنان جلوه های مک دونالد صف کشیده اند، دیوار نفرت انگیز برلن قطعه قطعه به فروش می رسد و برلن شرقی اصرار می ورزد که طرف راست برلن غربی واقع شده است. درورش و بوداپست وزرای اقتصاد از همین حالا عیناً مانند مارگارت تاچر حرف می زنند. در پکن هم هنگامی که تانک ها دانشجویان را له می کنند، حزب کمونیست ایتالیا، بزرگ ترین حزب کمونیست در غرب خود کشتی قریب الوقوع خود را اعلام می کند. کمک های اتحاد شوروی کاهش می یابد و به ناگاه سرهنگ منگیستو هایل ماریام کشف می کند که سرمایه داری چندان هم بد نیست.

در آخرین انتخابات نیکاراگوئه، ارزش و اعتبار ملی مبارزه را باخت. او مغلوب جنگ و گرسنگی شد، ولی او مغلوب وضع فضای بین المللی هم شد. چرا که امروز باد قوی تر از همیشه بر چهره چپ ها می وزد. به طرز ناچوانمردانه ای بی گناهان جرم گناهکاران را می پردازند. ساندینیست ها نه مسئول گرسنگی هستند و نه بانی جنگ، ذره ای نیز مسئولیت آنچه در شرق گذشته است را بر دوش ندارند. و بزرگترین تناقض این انقلاب دمکراتیک، پلورالیست و مستقل که نه دنباله رو شوروی هارچینی ها و کوبائی ها و نه دنباله رو هیچکس دیگری بوده بهای جامی را پرداخت که دیگرانش بر زمین کوبیده اند. جالب اینجاست که حزب کمونیست نیکاراگوئه نیز چامورا را انتخاب می کند.

عاملین جنگ و قحطی امروز نتیجه انتخاباتی را جشن می گیرند که قربانیان را مجازات می کند. درست یک روز پس از آن، دولت آمریکا اعلام کرد که به محاصره اقتصادی نیکاراگوئه خاتمه می دهد. در سال های گذشته، پس از کودتای شیلی نیز چنین شد. در فردای روز مرگ آئنده بهای مس در با زارهای بین المللی به گونه حیرت آوری افزایش یافت.

انقلاب نیکاراگوئه (...) را در این دهسال یکبار هم آرام نگذارند. هر روز و هر شب از سوی یک قدرت خارجی و جنایتکاران مزدور مرد حمله قرار گرفت و بانکداران و تجار - که اربابان جهان هستند - محاصره ای بی پایان نصیبش ساختند. با وجود این توانست متمدن تر از انقلاب فرانسه رفتار کند، (هرگز کسی به گیوتین سپرده و اعدام نشد و با انعطاف تر از آمریکای شمالی ها بود)، چرا که در میانه جنگ با اندکی محدودیت به سخنگویان داخلی استعمار گرانزادی بیان داد.

ساندینیست ها نیکاراگوئه را پاسواد کردند. مرگ و میر کودکان را بسیار کاهش دادند و به دهقانان زمین دادند. ولی جنگ، کشور را در خون فرو برده بود. آسیب های ناشی از جنگ یک برابر و نیم تولید سرانه می شوند. به عبارت دیگر نیکاراگوئه یک بار و نیم نابود گشته است. دادگاه بین المللی لاهه تجار آمریکا را محکوم کرد و سودی نداشت. و به همین اندازه تیریکات سازمان ملل برای موفقیت در آموزش، تغذیه و سلامتی بی نتیجه بود. «هورا، هورا» برای گرسنه نان نمی شود.

متجاوزان به ندرت اهداف نظامی را مورد حمله قرار می دهند. هدف مقدم، تعاونی های کشاورزی بود. چه تعداد نیکاراگوئه ای در این ده سال کشته و یا زخمی شده اند؟ بطور نسبی به میزان سه میلیون آمریکایی (نسبت به جمعیت آمریکا). علیرغم آن در آن سال ها هزاران آمریکایی از نیکاراگوئه دیدن کرده اند و همیشه نیز با روی باز از آنها استقبال شد. به هیچکدام آسیبی وارد نیامد، به جز یک نفر به نام بن لیندر توسط ضد انقلاب (کنترا) به قتل رسید.

و کوبا؟ آیا در آنجا هم فاصله عمیقی میان دولتمردان و مردم وجود دارد؟ آیا مردم آنجا نیز از سیستم تک حزبی، مطبوعات دولتی مدعی «حقیقت یگانه» سیر و بیزار شده اند؟

کاسترو می گوید: «اگر من استالین بودم پس کشته شدگان من از سلامت خوبی بر خوردارند!» و به یقین این تنها اختلاف نیست. کوبا ساختار عمومی و از پیش ساخته شده قدرت را از مسکو وارد نکرد. بلکه مجبور بود به قلعه ای تبدیل شود تا با کارد و چنگال صرف صبحانه دشمن پر قدرت خود نگردد. با وجود این شرایط، هیچ کشور دیگر رشد نیافته ای نتوانست اعمال قهرمانانه کوبا را انجام دهد: در شرایط فعلی در صد مرگ و میر کودکان در کوبا کمتر از ایالات متحده است. علاوه بر این سوسیالیسم کوبا بر خلاف کشور های شرقی مختلف با نستان بیگانه و مصنوعاً بنا نشد. بلکه عمیقاً در درون و کاملاً از پائین رشد کرد. کوبائی های بسیاری که برای آنگولا کشته شده و یا اینکه بیشترین تلاش را برای نیکاراگوئه بکار برده اند بی آنکه پاداشی بگیرند، به این دلیل آنجا نبوده اند که از فرمان یک حکومت پلیسی اطاعت کرده باشند.

امروز کوبا ساعت های تراژیک تنهائی را تجربه می کند. ساعت هائی خطرناک: تجاوز به پاناما و فروپاشی اردوگاه باصطلاح سوسیالیستی به بدترین وجهی بر اوضاع داخلی کوبا اثر می گذارد. و ترس و نگرانی هم در اینجاست. چرا که بدین ترتیب میل به انتظام بوروکراتیک، تکم ایندولولوژیک و نظامی گری جامعه امکان رشد می یابد. دولت آمریکا در برابر پاناما، نیکاراگوئه و کوبا دمکراسی را قسم می دهد، همانگونه دول شرق سوسیالیسم را: برای استتار گناه. در طول این قرن کشور های آمریکای لاتین بیش از صد بار مورد دستبرد ایالات متحده واقع شده اند. همیشه به نام دمکراسی و همیشه برای به قدرت رساندن دیکتاتورهای نظامی و یا حکومت های نست نشانده که امنیت پول در معرض تهدید قرار گرفته را تامین کنند. سیستم سلطه گر حاکم، کشور های دمکراتیک نمی خواهد.

برای ما سرمایه داری رؤیائی که باید به واقعیت پیبوند نیست، بلکه یک کابوس واقعیت یافته است. برای ما خواسته خصوصی کردن حکومت مطرح نیست بلکه می خواهیم آنرا «عمومی» کنیم. حکومت های ما و همه چیزمان به وسیله زمینداران بزرگ و بانک ها به قیمت حراج خریداری شده اند. برای بازار چیزی جز کشتی راهزنان دریائی نیست: هرچه آزاد تر به همان اندازه وحشی تر (...). ما در منطقه ای زندگی می کنیم که در آن قیمت های اروپائی و مزد های آفریقائی بر قرار است سرمایه داری در آمریکای لاتین ضد دمکراتیک است، با یا بدون انتخابات: اکثریت مردم زندانی فقر، محکوم به تنهائی و تحمل زور هستند. گرسنگی دروغ می گوید زور دروغ می گوید: آنها می گویند که گرسنگی زور در آمریکای لاتین بخشی از طبیعت است، فریبکارند، آنها بخشی از نظام طبیعی هستند. و تا این نظم طبیعی بهم می خورد نظامیان بر سر کار می آیند با بارانی ها و یا با سر های برهنه. کلمبیائی هائی گویند «هزینه زندگی بالا و بالا تر می رود، ارزش زندگی پائین و پائین تر» هنگامی که نتیجه انتخابات نیکاراگوئه را شنیدیم خود را چنان کودکی احساس کردیم، کم شده و بی پناه. کودکی کم شده ولی نه تنها. ما بسیاریم. در سراسر جهان ما بسیاریم.

طی چند ماه فروپاشی سیستم شکننده را تجربه کردیم که سوسیالیسم را به مسخره گرفته بود و گوش مردم را مثل یک بهی می کشید. ولی سه یا چهار قرن پیش هم آنها که بساط تفتیش عقاید بر پا کرده و ادعا می کردند که یک ماموریت الهی انجام می دهند در واقع خدا را انکار می کردند. به نظر من انگلیزیسیون مسیحیت نیست. در این زمانه بوروکرات ها امید را بی حرمت ساخته و زیباترین ماجراجویی انسانی (مبارزه برای سوسیالیسم) را به لجن کشاندند. ولی به نظر من باز هم استالینیزم سوسیالیسم نیست. حال باید که دیگر بار آغاز کرد، گام به گام. بی هیچ الگویی غیر از آنچه یکبار ما آنرا می سازد (...).

چرا جبهه جمهوریخواهان

بابک امیرخسروی

آزادی ها و جلوگیری از پیدایش و گسترش نهاد های دمکراتیک و برقراری حیات دمکراتیک جامعه، انتقاد از سیاست نظامی گری افراطی، ایفاء نقش ژاندارم منطقه، ریخت و پاش درآمد های سرسام آور نفت در جهت بلند پروازی های ناشی از خواب و خیال دروازه های تمدن بزرگ و سوسه ایجاد پنجمین قدرت نظامی جهان به قیمت فقر و گرسنگی توده ها و ویرانی اقتصاد کشاورزی کشور و بی خانمانی دهقانان، پیروی از سیاست کور مبارزه با کمونیسم و بازگذاشتن میدان عمل مذهب گرایان و بسیاری اقدامات زیانبار دیگر، که زمینه های عینی و ذهنی طغیان سال ۵۷ و انقلاب بهمین را فراهم کردند، اشکال کار رژیم گذشته را در آن می بیند که: «بقدر کافی بلند پرواز نبود». ایشان میگویند: «بلند پروازی ما به حق بود، قدرت طلبی ما قابل توجیه بود، نقشی که می خواستیم در سیاست منطقه ای داشته باشیم و پاسدار امنیت منطقه باشیم صد در صد صحیح بود...».

و برای توجیه آن ها به تاریخ سه هزار سال قبل برمیگردد و با یادآوری این نکته که «در دنیای عهد عتیق سه ابر قدرت وجود داشت: چین، ایران و روم. پیش از آن، یک ابر قدرت بیشتر وجود نداشت و آن ایران بود»، می خواهد خود بزرگ بینی ها و خرج تراشی های سرسام آور نظامی شاه را توجیه تاریخی بکند. غافل از آنکه سیاست امروز کشور و مصلحت آن را نمی شود باقیاس به وضع جهان و کشور در سه هزار سال پیش تدوین کرد. مضافاً آنکه ایشان «فراموش» می کنند که سیاست شاه در منطقه چیزی جز تحقق دکترین معروف نیکسون در ایجاد ژاندارم های کوچک منطقه در مناطق حساس و استراتژیک جهان از جمله خلیج فارس نبوده است. اساس فکر آقای دکتر نهاوندی برای فردای جمهوری اسلامی بازم «گرد آمدن اغلب نیروها بر محور یک تاسیس و یک نهاد مقتدر داخلی پیرامون آن» و به انکاء آن به احتمال قوی ارتش... تشکیل میدهد. روشن است که محور و نهاد مقتدر هم چیزی جز آقای رضا پهلوی و نهاد سلطنت نمی باشد. من نقل قول از مصاحبه آقای نهاوندی (کیهان لندن ۱۳ اردیبهشت ۱۹) را به عنوان آخرین نمونه آوردم نه به قصد دیگر تازه ایشان، با وجود آنکه حتی کلمه دمکراسی را حاضر نیست بکار گیرد. معذرتاً باز به نوعی آزادی در جامعه و حاکمیت ملت اعتقاد دارد. حال آنکه دهها نمونه از گفتار ها و اعلام مواضع فرماندهان ارتش، اشرف پهلوی و سایر ستون های پر قدرت شاه الهی ها را می توان شاهد آورد که حتی رضا پهلوی را «مرتد» می دانند و طرح و آرزونی جز برقراری نظام شاهنشاهی مطلقه زمان محمد رضا شاه، درس ندارند. بی تردید در برابر چنین رسوسه ها و نقشه هایی باید به مقابله برخاست و همه امکانات دمکراتیک و توضیحی و اغناشی را برای منزوی کردن سیاسی چنین جریان هایی که کم نیستند و ضعیف هم نیستند، به کار گرفت.

در سری دیگر سازمان مجاهدین خلق قرارداد که تحت پوشش «شورای ملی مقاومت» در سودای برقراری جمهوری دمکراتیک اسلامی و تحقق شعار رجوی-ایران، ایران-رجوی است و رؤیای دیکتاتوری اسلامی از نوع دیگری را در سر می پروراند. وظیفه ما مقابله دمکراتیک با روی کار آمدن هر جریان و تفکر استبداد زاست. ما خواستار نظام مبتنی بر دمکراسی و حقوق بشر هستیم. ما خواهان تامین هر چه کامل تر حاکمیت مردم وجدائی دولت از دین و هر ایدئولوژی هستیم. ما عمیقاً بر این باوریم که در شرایط مساوی، آن شکل دولتی که بتواند به مناسب ترین و کامل ترین نحوی، آرمان های فرق را متعلق سازد، جمهوری مبتنی بر دمکراسی و لائیسیت است.

مشروطه سلطنتی، حتی در یک دمکراسی، بخاطر نهاد سلطنتی که موروثی است و شاه بودن، نه بر پایه لیاقت و شایستگی فردی و انتخاب آزاد مردم، بلکه بخاطر فرزند ارشد شاه بودن است، در مقایسه با جمهوری، در همان شرایط سیاسی جامعه معین، در تناقض با حاکمیت تمام عیار مردم است. زیرا نهاد سلطنت در خارج از حیطه اعمال حاکمیت ملت قرار دارد و در حوزه کنترل وی نمی باشد.

البته من این عقیده و استدلال متداول را که رژیم سلطنتی در ایران در هر شرایطی به دیکتاتوری منجر می شود و بیان این حکم که استقرا دمکراسی توأم با نظام سلطنتی در ایران را غیر ممکن می بیند اصولاً درست نمی دانم. به نظر من چنین گفتاری نوعی ساده کردن مطلب و خلاصه کردن مساله رژیم استبدادی یا دمکراتیک در شکل سلطنت یا جمهوری در کشور معین است. زیرا مساله دمکراسی در یک کشور را اساساً و در درجه

مدت هاست امر ائتلاف نیروهای سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی در یک جبهه واحد، در میان احزاب و سازمانها و شخصیت های سیاسی-اجتماعی ایران، چون ضرورتی مبرم، موضوع بحث و تبادل نظر جدی است.

تجربه های تلخ و دردناک، با عواقب فاجعه بار اما بسیار آموزنده انقلاب بهمین، همچنان باقوت، نقطه حرکت هر تعمق و تفکر درباره آینده ایران است و هشدار می دهد. قصد من در این نوشته بررسی آنها نیست. منظور فقط تکیه بر برخی نکات است که با موضوع مقاله مربوط است.

جنبشی که از سوی روشنفکران و دانشگاہیان با شعار آزادی و حقوق بشر آغاز شد، وقتی به انقلاب مردمی و وسیعاً توده ای بهمین فرا روئید، شاه و رژیم وی را چون مظهر حکومت مطلقه و استبداد سلطنتی و تجسم وابستگی و میدان دار یکه تازی خارجی ها، بر انداخت و با شعار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، ایران آزاد و آباد و شکوفا را نوید داد.

تقریباً جز خمینی که دید و هدف روشنی از آنچه میخواست، داشت و با مهارت و پیگیری برای استقرار جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه می کوشید و موفق هم شد، بخش عمده نیروهای اپوزیسیون، به ویژه نیروهای چپ و بخش مهمی از روشنفکران آزادیخواه، این ساده گرایی و خوش باوری را از خود نشان دادند که تصور کردند سقوط نظام استبدادی شاهنشاهی به دلیلی جز دمکراسی و آزادی های سیاسی ندارد. و خطای بالاتر از آن باور به وعده و وعید های دوپهلوی خمینی و تمکین به وی بود که امکان دادند روحانیت برای عروج به قدرت، تعلین های خود را بر شانه های آنان بگذارد.

تجربه انقلاب بهمین از جمله نشان داد که اگر نیروی متحد و مؤثر و قوی، با تکیه گاه مردمی و هواخواه واقعی دمکراسی در میدان نیابد، استبداد شاهی می تواند به چرباریت و توتالیترایسم مذهبی واپسگرا و یا هر نوع استبداد دیگر، حتی به مراتب سرکوب گتر و مصیبت آورتر، بر کشور حاکم شود. تجربه انقلاب بهمین نشان می دهد، آنکه که میلیون ها مردم عاصی و ازجان گذشته وارد میدان شود، اگر نیروهای سیاسی آگاه، دوراندیش و معتقد به دمکراسی واقعی در صحنه نباشد تا شرط خروشان ناشی از احساسات توده را در مسیر درست آزادی و تعادل هدایت کند، نیروهای افراطی چپ یا راست قدرت طلب و دیکتاتورمنش، می توانند بر امواج احساسات توده ها سوار شوند و برنامه ریزی شده و گام به گام استبداد نوع دیگری را بر مردم تحمیل کنند.

متأسفانه در بیعت رهبران نهضت آزادی، بخش مهمی از جبهه ملی، حزب توده و بسیاری از شخصیت ها و روشنفکران آزادیخواه ایران با آیت الله خمینی، اضافه بر ضعف سازمانی و فرصت طلبی های تک تک آنان و فقدان یک ائتلاف دمکراتیک، همین باور ساده که اگر شاه مستبد برود کار تمام است و آزادی های سیاسی و نظام دمکراتیک برقرار خواهد شد. نقش عمده ای بازی کرد. شعار دیو چو بیرون رود فرشته در آید، که زینت بخش دیوارها و اعلامیه ها بود، انعکاسی از همین ساده کردن هابود.

اینک کشور ما در معرض چرخش تازه ایست. مبارزه با دیو استبداد مذهبی و پایان دادن به رژیم ارتجاعی و خودکامه جمهوری اسلامی با هدف برقراری نظام نوین مبتنی بر دمکراسی و حقوق بشر در دستور روز است. بحث ها و گفتگوهای قبل از انقلاب بهمین، البته در سطح دیگر، با نیروهای درگیر متفاوت و باتجربه های بیشتر، در جریان است. تعجب آور اینست که بخشی از نیروهای سیاسی گوئی حافظه تاریخی خود را از دست داده اند. جنایت ها و فشار ها و اختناق حاکم و فقر و تنگدستی مردمی که به تنگ آمده اند و برای تامین حد اقل معاش و مسکن و اشتغال و خلاصی از ظلم دستگاه حاکم کنونی موجب شده است که هر راه حلی را استقبال کنند. و این خود بر دشواری ها می افزاید. تا جایی که حتی هواداران رژیم مطلقه شاهنشاهی، که عاملان اصلی همین بدبختی کنونی و مسبب میدان داری روحانیون و قدرت گرفتن آنها هستند، با مراجعه به فلاکت کنونی مردم و استبداد و ظلمی که بر آن ها میروند، سربلند کرده و مظلوم نمائی میکنند و به توجیه و تحلیل گذشته پرداخته و سودای استقرار مجدد و بزرگ شده رژیم گذشته را دارند.

روشنفکران و صاحب منصبان بلند پایه وابسته به رژیم سابق نظیر آقای دکتر نهاوندی به جای بررسی انتقادی دوران پهلوی بویژه سیاست سرکوب

باردیگر با کودتای آمریکائی-انگلیسی بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، دمکراسی ایران و جنبش ملی سرکوب میشود. نوره بیست و پنج ساله سلطنت مطلقه وی و وابستگی کامل به امپریالیسم آمریکا و انگلیس آغاز می گردد. دکتر مصدق در دادگاه نظامی می گوید: «تعظیم میکنم به مجسمه شاه فقید که او را انگلیسیها آوردند و ۲۲ سال نفت را تمدید کردند» و سپس خطاب به مجسمه محمد رضا شاه میگوید: «تعظیم میکنم به مجسمه محمد رضا شاه پهلوی، که فرمان عزل مرا داد و انگلیسیها را آورد». بسیاری از صاحب نظران علم سیاست، کودتای بیست و هشتم مرداد را لحظه شکاف قطعی میان شاه و ملت و سر آغاز سراسیمگی می دانند که در پایان به سقوط نهائی نظام پهلوی و روی کار آمدن خمینی منجر شد. مسئولیت این فاجعه بزرگ تاریخی با کیست؟ جز خاندان سلطنتی و حامیان خارجی آنها؟

بی تردید اگر حکومت ملی و دمکرات مصدق با توطئه مشترک امپریالیسم و دربار و روحانیت سرنگون نمی شد، هم رشد اقتصادی و صنعتی شدن کشور با آن همه در آمد های افسانه ای نفت گسترده تر و متوازن تر بود و کشاورزی و روستاهای ایران به نابودی کشانده نمی شد، هم جامعه ما اکنون چاه دمکراسی را هموار و پرگشت ناپذیر کرده بود و هم فاجعه جمهوری اسلامی بر سر ملت ایران نمی آمد.

واقعیت اینست که مردم ایران يك دل و يك زبان برای پایان دادن به استبداد سلطنتی و برقراری آزادی ها و نظامی دمکراتیک، برای پایان دادن به وابستگی ها و فساد و دزدی ها قیام کردند و با فریاد مرگ بر شاه، وی و خانواده اش را به ترک ایران و دست شستن از سلطنت و فعال مایشائی مجبور ساختند.

اگر خمینی و روحانیت با غصب قدرت و فریب مردم، نظام واپسگرا و به مراتب خشن تر و منافق با حاکمیت مردم را به ملت ایران تحمیل کردند، دلیل نمی شود که در مقایسه با نظام شاهنشاهی و یا مقایسه بد و بد تر، به آن نظام حقانیت داده شود. با توجه به دو تجربه بزرگ تاریخی در باره نظام شاهنشاهی و پیروژه سلطنت پنجاه ساله خاندان پهلوی و ولایت فقیه، ما خواهان نظامی هستیم که در آن حاکمیت مردم بتواند به کامل ترین شکل آن اعمال شود و هیچ نهاد مهمی از حیثه کنترل و حوزه انتخاب مردم خارج نباشد. از چنین نقطه حرکت و دیدگاه، ما براین باوریم که در شرایط برابری، شکل جمهوری دولت، مناسب ترین و خوانا ترین نوع اعمال حاکمیت ملت است و پایه استدلال ما در دفاع از جمهوری مبتنی بر دمکراسی و آزادی های سیاسی، در همین است. و الا ما منکر آن نیستیم که در جامعه ما، در میان مردم و بخشی از روشنفکران ما، نیروهای سیاسی و افرادی هستند که صدقانه طرفدار دمکراسی و حقوق بشر در چارچوب يك نظام مشروطه سلطنتی هستند. لذا در همین محدوده، قابل احترام هستند و طرف های گفتگوی ما و از مؤلفه های مبارزان راه دمکراسی اند، لیکن از نظر ما در انتخاب شکل حکومتی، که در شرایط مشخص ایران به رجعت خاندان پهلوی می انجامد، راه خطا می روند و میخوانند آزموده رابار دیگر بیازمایند. پنجاه سال سلطنت پهلوی آیا کافی نیست؟ چه تضمینی وجود دارد که در آینده چنین نباشد، آیا صرف بیانیه چهارده ماده ای رضا پهلوی و چند سخنرانی و مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی، آنهم در غربت و فرسنگ هادور از اهرم قدرت کافی است؟ حد اقل صداقت در گفتار امروز، و برخورد قاطع به گذشته و مرزبندی با آنست. محکوم کردن کودتای بیست و هشت مرداد، سرکوب آزادی ها، کشتار دگراندیشان، تجاوزات متعدد به قانون اساسی و برقراری حکومت فردی و فعال مایشائی، مسلط کردن بیگانگان بر امور کشوری و لشگری، حد اقل آنست.

جریانات ملی-دمکراتیک و پای بندان دمکراسی چون نهضت مقاومت ملی و آقای دکتر بختیار که خواهان مشروطه سلطنتی هستند، کسانی که از یاران مصدق و خود از قربانیان رژیم استبدادی سلطنت پهلوی اند، چگونه تجربه های تلخ ایران برپایه گذشته را نادیده می گیرند، سلسله پهلوی در طول پنجاه سال، همیشه چون کانون خطر برای دمکراسی و سد راه اعمال حاکمیت ملت عمل کرده است. روی نظام آینده ایران نمیشود قمار کرد. توجه به این موضوع، بویژه در جامعه استبداد زده ایران که تجربه دمکراسی کم دارد و سنت پرور است، بسیار اهمیت دارد. در ایران بعد از جمهوری اسلامی، پای بندان به دمکراسی و استقلال ملی، بویژه باید برای پاسداری دمکراسی نوپای ایران ناست به کار شوند و جبهه محکم و پرتوانی را بوجود آورند. بخصوص برای ما که طرفدار مبارزه دمکراتیک و قانونی و اقماعی هستیم و از سیاست خط و خط کشی، انقلاب و ضد انقلاب و محروم و قدغن کردن این یا آن نیروی سیاسی، تا وقتی که اصول مبارزه دمکراتیک سیاسی بقیه در صفحه ۲۰

اول ناشی از تحولات و رشد اجتماعی-سیاسی و به ویژه فرهنگی هر کشور و نتیجه قدرت و توان نیروهای طرفدار آزادی و معتقد به دمکراسی و تناسب نیروهای سیاسی-اجتماعی آن می دانم نه صرفا در شکل دولت. مسلما در این محاسبه و نبرد نیروها، سلطنت می تواند در کفه نیروهای طرفدار استبداد قرار بگیرد و مثلا در نمونه ایران، در سلسله پهلوی چنین نقشی داشته است که هرگز نباید به فراموشی سپرد. اما با حرکت از این واقعیت مشخص تاریخی، رسیدن به حکم عام بالا را نادرست می دانم. در اسناد کنگره دوم حزب دمکراتیک مردم ایران بدرستی تاکید شده است که «دمکراسی با مبارزه بدست می آید و در سایه مبارزه حفظ می شود و گسترش می یابد». دمکراسی دستاورد توده هاست نه هدیه این و آن! این امر را تاریخ همه کشور ها و مبارزات سیاسی-اجتماعی نشان داده است.

حتی تاریخ معاصر ایران در عصر مشروطیت این نظریه را ثابت می کند. نوره سلطنت تقریباً بیست ساله احمد شاه، سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، به ویژه بیست و دو ماه حکومت دکتر مصدق، خلاصه هربار که آزادیخواهان و نیروهای سیاسی طرفدار دمکراسی قوی بوده اند، وجود سلطنت نتوانسته است مانع عملکرد نسبی دمکراسی، یعنی اعمال حاکمیت نسبی ملت باشد. آیا در زمان سلطنت احمد شاه، نظام سیاسی ایران با موازین دمکراسی زمان خود بیشتر همخوانی داشت یا در آن جمهوری که رضاخان برای کسب قدرت مطلقه خواهان آن بود؟ اگر آخوند های طراز اول قم با خطر حفظ اصل دوم متمم قانون اساسی و حفظ حقوق شرعی خود با تغییر سلطنت موافقت نمی کردند و رضا خان اولین رئیس جمهور ایران می شد، آیا خصلت و مضمون مطلق حکومت او تغییر می یافت؟ بهتراست که دیگر از تجربه جمهوری اسلامی سخنی نگوئیم که بالاترین لطمه را به وجهه جمهوری در افکار عمومی وارد کرده است. دمکراسی با آن مضمون و مفهومی که متداول است و ما هم همان را در نظر داریم و برای آن مبارزه می کنیم، اساسا يك مقوله تاریخی-اجتماعی و نتیجه مبارزات سیاسی طولانی است. تصادفی نیست که دمکراسی معاصر را پدیدایش نظام سرمایه داری و معمولاً با انقلاب کبیر فرانسه مربوط می کنند.

اما اگر از این بحث اصولی و کلی و ضروری بگذریم، در يك برخورد مشخص و در موضع گیری نسبت به رژیم آینده بعد از جمهوری اسلامی، نمی توان نسبت به موضوع بی طرف بود و در چارچوب احکام مجرد باقی ماند. زیرا صحبت بر سر مشروطه سلطنتی متکی بر مجلس و دولت منتخب مردم یا جمهوری مبتنی بر دمکراسی نیست. سخن بر سر رجعت خاندان پهلوی با وعده مشروطه سلطنتی یا جمهوری متکی بر دمکراسی و حقوق بشر است. سرگذشت این خاندان برای بحث امروز ما بسیار آموزنده است. سلسله پهلوی و انگلیسیها با کودتای ۱۳۹۹ بدست رضا خان میرپنج، قزاق آن روز و سردار سپه ۱۳۰۴، بدست مجلس مؤسسان ساخته و پرداخته فرماندهان لشکر بر سر کار آوردند و در شهریور ۱۳۲۰ از سلطنت خلع کردند. به گفته شادروان دکتر مصدق در دادگاه نظامی «شاه فقید را انگلیسیها در ایران شاه کردند. این شاه با عظمت و اقتدار را با دو مذاکره B.B.C لندن در شهریور ۲۰ از ایران بردند. او شاه ایران نبود. اگر شاه ایران بود می گفت: میان ملت ام می مانم و نمی روم! محمد رضا، جوان ۲۱ ساله را به جای وی نشانند. در دهه ۲۰ و آغاز دهه ۳۰، تانیرهای مردمی و طرفدار دمکراسی و ملیون قوی بودند به دمکرات منش و مشروطه خواه بودن تظاهر میکرد. مثلا با اصرار رهبران حزب توده را به دربار دعوت میکرد و با آنها به گفتگو می نشست. از دمکرات بودن خود و از افکار سوسیالیستی اش سخن ها می گفت. دکتر رادمنش (دبیر کل حزب توده) تعریف میکند روزی شاه، وی و دکتر یزدی و افراد دیگری را به دربار دعوت کرده بود. در میان صحبت ها، شاه کف کفش خود را که سوراخ داشت و مسلما برای عوامفریبی تهیه کرده بود، نشان می دهد و با لبخند می گوید: «می بینید که منم پرولتر هستم! رادمنش هم معطل نمیکند و با حاضر جوابی می گوید «کفش اعلیحضرت سوراخ است اما روی قالی های ابریشمی راه می روی!»

بابهانه قراردادن سوء قصد پانزده بهمن ۱۳۲۷ همین شاه دمکرات و سوسیالیست! حزب توده را غیر قانونی میکند و به سرکوب آزادی ها دست می زند. در جو ارباب و خفقان بعد از پانزدهم بهمن، مجلس مؤسسان را تشکیل می دهد. مجلس سناراکه تا آن روز در تاریخ مشروطیت سابقه نداشت، برپا میکند و اولین دستبدهای جدی به قانون اساسی و تجاوز به حق حاکمیت ملت صورت میگیرد و شاه اختیارات وسیعی به دست می آورد. با اوج جنبش ملی-دمکراتیک ملی شدن نفت و روی کار آمدن دکتر مصدق، باز محمد رضا شاه عابد می شود و از فعال مایشائی موقتا ناست می کشد و منتظر فرصت می نشیند.

درسیاست ماهیت گرائی نباید کرد

این مصاحبه در تاریخ بیست و نهم خرداد ۱۳۶۹ صورت گرفت

در اجلاس عمومی جمهوری خواهان ملی چه گذشت؟

اجلاس اخیر حزب جمهوری خواهان ملی ایران نتوانست بآنتیچه دلخواه کار خود را به پایان برده، ارزیابی شما از نتایج کار این اجلاس چیست؟

اجلاس عمومی در اوائل ماه مه در چهارچوب نشست های سالیانه این ارگان برگزار شد. بحث هایی که در اجلاس صورت گرفت، امکان رسیدن به یک تفاهم وسیع و برای تدقیق خط مشی سیاسی ما بوجود نیاورد ما یک برنامه سیاسی مصوب نشست برلین داریم که سال پیش به تصویب رسید. علاوه بر این ما برنامه سرگشاده خطاب به نیروهای سیاسی نیز سیاست کلی خودمان را توضیح داده ایم. در این اجلاس تدقیق این سیاست بویژه همکاری بانبروهای اپوزیسیون مطرح بود. در این زمینه اختلاف نظرهایی وجود داشت که باعث شد تصمیم گیری به تعویق افتد و پس از یکی دو سیمینار درونی و بحث بیشتر اجلاس دیگری برگزار شود.

اختلاف نظرها در رابطه با اپوزیسیون بیشتر بر سر چه مسائلی دور میزد؟

این اختلاف نظرها در نشریه ما منعکس شده است. به نظر من بحث اساسی بر سر این است که آیا باید فقط یک نیروی پشتیبان فعالین سیاسی داخل باشیم و یا خودمان بعنوان یک سازمان مستقل میتوانیم علاوه بر هماهنگی با نیروهای داخل با سازمان های سیاسی دیگر خارج از کشور وارد اتحاد عمل و همکاری شویم.

خود شما از کدام سیاست پشتیبانی میکردید؟

من طرفدار دیدگاه دوم هستم و فکر میکنم ضمن هم آهنگی با داخل در چهار چوب سیاست کلی سازمان ما میتوانیم بانبروهای سیاسی گوناگون دست به اقدامات مشترک بزنیم.

این نیروها کدامند؟

از یک طرف نیروهای چپ سنتی هستند که در دیدگاه های گذشته خود تجدید نظر کرده اند و امروز درجات مختلف مآشاهد تفوق گرایش های دمکراتیک در این سازمان ها هستیم. از میان این نیروها بطور اخص میتوان از حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائیان خلق ایران، سازمان اکثریت نام برد. حزب دمکرات کردستان ایران بعنوان یک حزب منطبقه ای جای ویژه خود را دارد و از دیدریاز با پذیرش سوسیالیسم دمکراتیک گام مهمی بسوی پذیرش تفاهم و همزیستی نیروهای سیاسی مختلف برداشته است. از سوی دیگر نهضت مقاومت ملی باتوجه به ترکیب و سابقه اکثریت اعضای آن بخشی از نیروهای دمکرات جامعه به شمار میرود. در مورد این نیرو اختلافات سیاسی جدی منجمله در زمینه اتحاد باسلطنت طلبان در گذشته و پذیرش مشروعیت قانون اساسی مشروطه تاکنون مانع نزدیکی ما بوده است.

گرایش وجود دارد که مایل به همکاری با سایر نیروهای

اپوزیسیون نیست؟

آری. آنها معتقدند تحولات دمکراتیکی که در نیروهای چپ صورت گرفته هنوز سطحی و ظاهری است و بویژه تحت تاثیر تحولات رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی است و در نتیجه گرایش های دمکراتیک در این سازمان ها هنوز تحکیم نشده است و باید با احتیاط با این سازمان ها برخورد کرد.

در باره نهضت مقاومت ملی؟

آنها نهضت مقاومت ملی را گرایش سلطنت طلب می دانند و علی الاصول با هر گونه همکاری باسلطنت طلبان مخالفند.

آیا این اختلافات باعث مختل شدن فعالیت حزب نمی شوند؟

اختلاف نظر در سازمان ما یک پدیده معمولی است. تمام هنر ما در ارسال های

گذشته این بوده است که با حفظ نظریات متفاوت بتوانیم به یک میانگین سیاسی برسیم. تا کنون در این زمینه نا موفق نبوده ایم. امروز نیز در خطوط اساسی یعنی شعار محوری انتخابات آزاد، پذیرش همزیستی دمکراتیک همه نیرو های سیاسی جامعه و ضرورت ایجاد جو دیالوگ و گفتگو بین مخالفین رژیم و حتی برخی از طرفداران جمهوری اسلامی که گرایش به گشودن فضای سیاسی دارند، باهم هم نظریم. البته مسئله اتحاد ها در فعالیت های ما جای ویژه خود را دارد ولی آنقدر مهم نیست که فعالیت سیاسی ما را فلج کند. ما از چند ماه پیش به این سوگفتگو های منظمی را با شما و سه سازمان دیگر پیش برده ایم و این مذاکرات با تایید هیئت اجراییه موقت ادامه خواهد یافت. اگر شما مشی سرنگونی را کنار بگذارید و انتخابات آزاد را بعنوان شعار محوری بپذیرید، بدون تردید گام بلندی در زمینه اقدامات مشترک برداشته خواهد شد. زیرا اکثریت مهمی در سازمان ما مسئله اتحاد ها را از دیدگاه سیاسی می نگرند. من خوشحالم که نام دو تن از رهبران شما در کنار همایون کاتوزیان در اطلاعیه پشتیبانی از نامه سرگشاده ۹۰ نفر به چشم می خورد.

از نظر شما جایگاه جمهوری خواهان ملی در میان نیرو های

سیاسی ایران کجاست؟ مثلاً آیا شما خودتان را یک نیروی چپ می دانید یا...

پاسخ به این پرسش مستلزم بررسی مجدد مفهوم چپ و راست در جامعه ما و در دنیا است. اگر نیرو های چپ را گرایش هایی بدانیم که از دمکراسی و حقوق بشر دریافت گسترده ای دارند و همبستگی و عدالت اجتماعی را ضامن سعادت فرد در جامعه میدانند، ما جزء نیروهای چپ جامعه به شمار می رویم. ولی چپ در مفهوم متداول خود دستکم در ایران همیشه به این معنا نبوده است.

برخورد با جمهوری اسلامی

نظر شما در باره حاکمیت ایران چیست و بر پایه چه درکی از

ماهیت رژیم شعار انتخابات آزاد را مطرح می کنید؟

من اگر تجربه ای در زندگی سیاسی داشته باشم، این است که در سیاست ماهیت گرائی نباید کرد. وقتی از ماهیت صحبت می کنیم یعنی بخش تغییر ناپذیر یک پدیده مورد توجه ما است. رژیم ها و نیرو های سیاسی همواره در کنش و واکنش با یکدیگر مشمول تغییرات اساسی می گردند. تجربه گذار از دیکتاتوری به دمکراسی از آمریکای لاتین تا فیلیپین و کوه و پاکستان نشان داد که مبارزه مردم، تغییرات جو بین المللی و تحول برخی گرایش های داخلی رژیم ها می توانند راه را برای استقرار دمکراسی بگشایند. گفته می شد که این رژیم ها اساساً دیکتاتوری های مدرن و غیر مکتبی بودند و نظام های دیکتاتوری شرق نمی توانند به شیوه مسالمت آمیز و با همکاری گرایش هایی از درون احزاب کمونیست تغییر کنند. دیدیم که این تعبیر هم منطبق بر واقعیت نبود. در ایران نیز رژیم ولایت فقیه اساساً یک شخصیت و اسطوره گسترش انقلاب اسلامی بنا شده بود. با در گذشت رهبر فرهمند و شکست گسترش خشونت بار انقلاب، شکل سیاسی رژیم دیگر با واقعیت قدرت در ایران خوانا نیست. ضرورت باز سازی اقتصادی و همکاری بین المللی بسیاری از طرفداران رژیم را به بازنگری اساسی وادار می کند. بطور طبیعی بدون مبارزه مردم این بازنگری صورت نخواهد گرفت. سیاست ما در این زمینه باید این باشد که آن بخش از طرفداران رژیم را که در نتیجه شکست سیاست های خود به بن بست رسیده اند را به پذیرش همزیستی دمکراتیک همه گرایش های سیاسی جامعه وادار کند.

نیز شعارها و گفتارهای ویژه خود را دارد. این دو را باید از هم تفکیک کرد. ولی نظام های دیکتاتوری و شبه فاشیستی در بسیاری موارد این انتخابات را با بکارگرفتن روش های خشونت آمیز علیه مردم و نیروهای سیاسی ناممکن میکنند. آیا به نظر شما در برابر روش های سرکوبگرانه، مردم گاه ناگزیر نخواهند شد از روش هایی مانند اعتصاب، قیام عمومی و... استفاده کنند؟

انفعال و یا مبارزه جوش مردم تابع شعارهای رادیکال و یا مسالمت جویانه احزاب سیاسی نیست. ما در انقلاب ایران دیدیم که با وجود تمام خشونت های رژیم و با وجود جمعه سیاه، رهبران سیاسی، جنبش را بسوی اعمال خشونت سوق ندادند و برعکس بر تظاهرات مسالمت آمیز پای فشردند. بدین ترتیب توانستند نیروهای رژیم سابق را بیشتر و بهتر تجزیه کنند و در عمل آنها را به تسلیم وادارند. اعمال خشونت در ۲۲ بهمن نقشی کاملا فرعی و جنبی داشت.

ولی بی اعتمادی مردم به رژیم سبب شده بود که هم کلیت رژیم توسط مردم نفی شود و هم شکل مبارزه حالت قیام عمومی بخود گیرد.

در سطح شعار های سیاسی نیز کلیت رژیم به یکباره زیر پرسش نرفت. جنبش با خواست های دمکراتیک در محدوده نظام سابق آغاز شد و کلیت نظام بتدریج و در نتیجه مقاومت آنها برای پذیرش راه حل های دمکراتیک زیر علامت سؤال رفت. هنگامی که بختیار به حکومت رسید دیگر خیلی دیر بود بهر حال در مواردی مانند انقلاب ایران، در شرایط تجزیه حاکمیت، همواره سؤال اصلی اینست که آیا می توان و یا باید با بخشی از طرفداران رژیم گذشته که همزیستی دمکراتیک را می پذیرند، سازش کرد یا خیر. در انقلاب ایران اگر بختیار، بازرگان و سنجابی تمایل به این کار داشتند، خمینی از این حرکت جلوگیری کرد. برای ما که امروز خواهان همزیستی همه گرایش ها در ایران فردا هستیم، همزیستی با نیرو هائی که امروز طرفدار جمهوری اسلامی هستند، یک مسئله اساسی است. بنابراین سیاست ما چه امروز و چه در اوج مبارزات مردم در چگونگی گذار به دمکراسی مؤثر خواهد بود.

جبهه هواداران جمهوری

بسیاری از نیروهای دمکرات و چپ تشکیل يك جبهه وسیع هواداران جمهوری مبتنی بر حقوق بشر و دمکراسی را در اولویت برنامه های خود قرار داده اند، نظر شما در این باره چیست؟

در مورد تشکیل جبهه جمهوریخواهان باید به دو نکته توجه کرد. نخست اینکه سازمان های سیاسی چپ همه در حال تحول اند و هنوز تمایز خود را در زمینه بینش و مشی سیاسی به اندازه کافی روشن نکرده اند. ما در واقع در آغاز دوران جدیدی از سازمانیابی نیروهای سیاسی از مفاهیم و بینش های جدیدی استفاده کنیم. در زمینه اتحاد ها نیز نباید فقط به اشکال سنتی نظر داشته باشیم.

مسئله اساسی در این میان ایجاد يك آلترناتیو دمکرات، جمهوریخواه، يك دورنمای روشن و امیدبخش برای داخل و خارج کشور است، چیزی که در عمل در شکل جبهه وسیع وجود ندارد و به امر گسترش مبارزات مردم و روشنفکران لطمه جدی می زند.

درست است که ائتلاف وسیعی به گرد جمهوری وجود ندارد، ولی چنین ائتلافی برای سایر آلترناتیو ها هم موجود نیست. سلطنت طلب ها و طیف چپ سنتی بیش از همیشه متفرقند و شورای مقاومت ملی نیز تنها مجاهدین خلق را شامل می شود. جمهوری خواهان ملی ایران ۶ سال پیش در برابر آلترناتیو جمهوری دمکراتیک اسلامی و جمهوری دمکراتیک خلق، شعار جمهوری ایران را پیش کشیدند و تا کنون برای سازمانیابی جمهوری خواهان به گرد این آلترناتیو کوشیده اند. امروز گسترش این آلترناتیو از طریق اتحاد سازمان های سیاسی در وحله اول بستگی به توافق این سازمان ها بر سر مشی سیاسی دارد. آنچه در این مرحله برای جمهوری خواهان حائز اهمیت است سیاست مشترک و همگانی در مبارزه عملی است. در مقابل این دیدگاه درک دیگری است که می گوید نخست بر سر يك

بقیه در صفحه بعد

اما طی ده سال گذشته رژیم هر دستی برای همکاری را پس زده است و همه نیرو های مخالف را بطرز خشنی سرکوب کرده است. اکنون نیز هیچ گرایشی که نشانه این تحول باشد به چشم نمی خورد، در کشورهای دیگر اپوزیسیون پس از مشاهده تغییرات در رژیم، در شعار های خود تجدید نظر کردند...

این حرف درست است. ولی باید در نظر داشت که این رژیم برآمده از انقلاب و از پشتیبانی وسیع توده ای برخوردار بود. امروز با شکست های پی در پی چه در زمینه گسترش انقلاب و چه در زمینه اقتصادی این رژیم دیگر از پشتیبانی سابق بر خوردار نیست. زمامداران رژیم و بویژه جناح تند روی آن دیگر قادر نیستند مردم را زیر شعار های رادیکال بسیج کنند. شکست تظاهرات سالگرد تسخیر سفارت آمریکا و شرکت محدود مردم در تظاهرات سالگرد درگذشت خمینی بوضوح نشان داد که این رژیم از توانایی بسیج مانند گذشته بر خوردار نیست. امروز رهبران جمهوری اسلامی در موضع ضعف قرار دارند و یورش اخیر آنها به آزادی خواهان درون کشور بیش از آنکه نشانه قدرت آنها باشد، ضعف و هراس آنها از گسترش جنبش آزادیخواهی را نمودار می سازد. این واقعیت بر بسیاری از طرفداران رژیم پوشیده نیست. بدون تردید اختلافات درونی آنها افزایش خواهد یافت. ما باید بکوشیم با در پیش گرفتن يك سیاست معقول و غیر انتقام جویانه، آن بخش از طرفداران رژیم را که به بن بست رسیدن خود واقف شده اند را بسوی پذیرش همزیستی مسالمت آمیز دمکراتیک سوق دهیم. این يك سیاست استراتژیک یا درازمدت است و نمی توان آن را با هر عکس العمل خشونت بار رژیم تغییر داد.

آیا با توجه به توافق همه جناح های رژیم برای حفظ نظام جمهوری اسلامی و همچنین با توجه به اینکه پذیرش همزیستی دمکراتیک نیروها در عمل به معنای پایان حکومت استبدادی و دین سالارانه جمهوری اسلامی خواهد بود، احتمال وجود چنین گرایشی در میان زمامداران ایران محتمل است؟ آیا واکنش همه جناح های رژیم در برابر ۹۰ نفر به اندازه کافی معنی دار نیست؟

بطور طبیعی آنها طرفدار استمرار حکومت اسلامی و استبداد فقهائی هستند. ولی امروز بسیاری این واقعیت ها را می بینند و در برابر این انتخاب که اساساً بعنوان يك گرایش سیاسی در جامعه حذف شوند و یا با پذیرش همزیستی سستک به عنوان يك نیروی سیاسی با ارزش ها و ایده آل های خود در جامعه باقی بمانند، قرار گرفته اند. تنها مبارزه مردم است که می تواند این انتخاب را به سوی همزیستی گرایش ها سوق دهد.

مسئله شعار سرنگونی

بیشتر شما صحبت از ضرورت دست برداشتن از شعار سرنگونی کردید، آیا معنای این حرف پذیرفتن چارچوب جمهوری اسلامی است؟

اگر ما طرفدار باقی ماندن جمهوری اسلامی بودیم علت وجودی خود را از دست می دادیم. ما همانطور که در برنامه سیاسی با صراحت نوشته ایم، خواهان تغییر نظام موجود و استقرار جمهوری ایران هستیم. واژه سرنگونی در ادبیات سیاسی ما تغییر نظام و بر انداختن قهرآمیز را باهم پیوند می دهد. ما معتقدیم که برای تغییر نظام باید از شیوه های مسالمت آمیز یا اتکاء به نیروی مردم ایران استفاده کرد.

بنابراین شما برای تغییر رژیم مبارزه می کنید، ولی از بکار بردن سرنگونی بخاطر درکی که پشت آن وجود دارد، امتناع می کنید؟

ما معتقدیم واژه سرنگونی و بر اندازی مربوط به سیاست و مشی سازمان هاست نه هدف آنها که تغییر نظام سیاسی موجود است. در اغلب نوشته ها منجمله در اسناد کنگره شما می خوانیم که باید از هر شیوه مبارزاتی استفاده کرد. این اصطلاح که از گذشته به ارث رسیده است نمایانگر يك مرحله گذار در تفکر سیاسی است. نیرو های سیاسی باید شیوه غالب در مبارزه را آشکارا تعیین کنند. چون هر شیوه الزامات خود را دارد. مشی براندازی و سرنگونی الزامات خاص خود را دارد و مشی ای که می کوشد تحول سیاسی جامعه را از مجاری مسالمت آمیز متحقق گرداند

در سیاست ماهیت گرائی ...

(بقیه از صفحه قبل)

سری اصول جمهوری خواهی جبهه ای بوجود آوریم و سپس درون این جبهه بر سر خط مشی و سیاستی که باید نسبت به رژیم و سایر نیروهای اپوزیسیون در پیش گرفت گفتگو کنیم. خوب این کاری است که ما ۶ سال پیش شروع کردیم. یعنی بر سر ۷ بند بیانیه ۱۶ ذرکه ناظر بر استقرار يك جمهوری لائیک مبتنی بر حقوق بشر است با هم متحد شدیم. این کار را دوباره نمی توان کرد.

بنابراین شما به نوعی جمهوریخواهان ملی ایران را ال‌ترناتیو جبهه مورد نظر می دانید؟

آری و نه. بستگی دارد از ال‌ترناتیوچه می فهمیم. اگر منظور از ال‌ترناتیو پیش کشیدن جمهوری در برابر ساینظام های پیشنهانی و یا موجود است آری. ما خود را یکی از نیرو هائی می دانیم که پیگیرانه این ال‌ترناتیو را پیش کشیده و از آن دفاع می کند. ولی اگر ال‌ترناتیو ناظر بر نیروی سیاسی است، هنوز آنچنان نیروی نیستیم.

همکاری با نهضت مقاومت ملی

مسئله همکاری با نهضت مقاومت ملی بحث های فراوانی در محافل اپوزیسیون طرفدار جمهوری بر انگیزته است، شما از هواداران این همکاری هستید، به چه دلایلی از این همکاری دفاع می کنید؟

همانگونه که پیش از این گفتیم نهضت مقاومت ملی بنا بر سابقه و تر کبب اکثریت اعضای آن جزء نیرو های ملی و دمکراتیک ایران به شمار می رود. مشکل ما با نهضت اینجاست که در منشور نهضت شکل نظام سیاسی آینده ایران-سلطنت مشروطه یا جمهوری-مسکوت گذاشته شده است و هدف این سازمان استقرار حاکمیت ملی خوانده شده است. ولی نهضت در عین حال سازمانی است که به گرد دکتر شاپور بختیار به وجود آمده است و وی از مقامی مافوق سازمان بر خوردار است و در این مقام خود را طرفدار سلطنت مشروطه می خواند. فزون بر این نهضت در گذشته با نیرو هائی که خواهان بازگشت نظام پیشین بوده اند، وارد اتحاد هائی شد که شکست آن پیشاپیش آشکار بود. اگر امروز نهضت مقاومت چنانچه از موضع گیری اخیر آنان آشکار است، سیاست عمومی خود را به گرد شعار انتخابات آزاد تعیین کند و بی طرفی خود نسبت به شکل نظام آینده را همانطور که در منشور نهضت آمده است بدون دو پهلوئی و تناقض موضع رهبر و سازمان تلقی کند، می توان با آنها وارد اتحاد عمل شد.

آیا طرفدار مشروطه سلطنتی بودن معنائی به جز تلاش برای بازگرداندن رضا پهلوی به سلطنت دارد؟

خیر، مشروطه خواه انتخاب دیگری ندارد

بنا بر این دکترو بختیار خواستار بازگشت رضا پهلوی به ایران است؟

بله!

اگر شما نیروی سلطنت طلب را غیردمکرات به حساب می آورید، آیا در این اتحاد عمل با نهضت نوعی تناقض به چشم نمی خورد؟

برای مقابله با احیای سلطنت استبدادی در ایران نیرو های جمهوریخواه باید همزمنی سیاسی خود را در جامعه بدست آورند و این امر بدون پذیرش صریح و بی پرده همزیستی دمکراتیک همه نیرو های سیاسی منجمله سلطنت طلبان امکان پذیر نیست. نیروهای سلطنت طلب نیز مانند سایر نیروهای سیاسی ایران دچار تغییرات و تحولات جدی هستند و ما باید با معیارهای عام به سنجش این تحولات بپردازیم. نخستین معیار برای ما کنار گذاشتن مشروطیت قانون اساسی گذشته است. ما معتقدیم که امروز هنگام آن فرا رسیده است که مردم ایران با میثاق جدیدی برسند و قانون اساسی نویی را پایه ریزند که متضمن آشتی ملی و همزیستی گرایش های متفاوت سیاسی در ایران باشد. ادعای دمکراسی و مشروع شناختن نظام سیاسی گذشته و در نتیجه بر آن اساس خود را پادشاه و شهروار خواندن یا هم در تناقض است. علاوه بر این سلطنت طلبان زمانی میتوانند ادعاهای اخیر خود را در معرض داوری قرار دهند که چون نیروی سیاسی متشکل با برنامه به صحنه سیاسی بیایند و با موضع گیری در مسائل سیاسی روزمره و برخورد انتقادی به گذشته استبدادی رژیم سلطنتی در ایران جدی بودن ادعاهای خود را ثابت کنند.

بااین موضوعی آیا امضای مشترک شما با داریوش همایون ... کار درستی بود؟

این موضوع بستگی به درک ما از مسئله امضاهای مشترک پای یک طومار دارد. اگر امضای چنین عریضه هائی به این معنا تلقی شود که فقط نیروهای همگون دمکرات می توانند با هم موضع گیری سیاسی مشترک کنند، طبیعتاً این عمل می تواند نادرست خوانده شود. ولی اگر چنین امضاء هائی صرفاً به معنای برسمیت شناختن موجودیت سیاسی دیگری و اتحاد عمل مقطعی تلقی گردد آنوقت امضای عریضه توسط روشنفکران چپ، جمهوریخواه یا سلطنت طلبان یا هم کار نادرستی نیست. ماندر همان زمان پارهبران حزب دمکرات کرستان ایران، حزب شما و فدائیان خلق عریضه مشابهی را امضاء کردیم.

به عنوان آخرین سؤال به مسأله ای برمی گردم که دویار در بین صحبتهای شما تکرار شد. آیا شما به نحوی پذیرش شعار انتخابات

آزاد را بیش شرط همکاری با سایر نیروها قرار نمی دهید؟

آنچه برای ما اساسی است پذیرش يك مشی سیاسی مشترک از سوی همه نیروها است. مشی سیاسی ما جمهوریخواهان ملی امروز همان است که در نامه

چرا جبهه جمهوریخواهان

(بقیه از صفحه ۱۷)

را می پذیرند، پیروی نمیکنیم، توجه به این نکات اهمیت دارد. برای جلوگیری از استقرار مجدد رژیم دیکتاتوری سابق و هر نوع دیگر نظام استبدادی است که ایجاد جبهه ای از جمهوری خواهان که واقعا طرفدار حاکمیت تمام عیار ملت و مدافع بی قید و شرط آزادی های سیاسی و حقوق بشر باشد، اولویت دارد. برای دمکراسی در ایران، وجود چنین جبهه ای هم در مرحله مبارزه برای پایان دادن به رژیم ارتجاعی-استبدادی جمهوری اسلامی و هم برای تثبیت و تعمیق دمکراسی در فدای سرنوشتی رژیم حاکم، اهمیت سرنوشت ساز دارد.

ما صریحا و صادقانه اعلام کرده ایم که متعهد به رای مردم و حاکمیت آنها هستیم. در فدای سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی، ما از آزادی فعالیت برابر حقوق همه احزاب و همه تمایلات سیاسی، فکری که به منشور حقوق بشر و اصل حاکمیت ملت احترام گذاشته و متعهد به رعایت اصول دمکراسی و اقدامات و فعالیت علنی باشند دفاع خواهیم کرد و رای مجلس مؤسسان را که در شرایط دمکراتیک برگذار شود، در تعیین نظام حکومتی و شکل دولت و سمت گیری های اقتصادی-اجتماعی، ولر آنکه مخالف باشیم، محترم خواهیم شمرد. زیرا اساسا تعیین نهائی شکل نظام را از وظایف مجلس مؤسسان منتخب آزادانه مردم می دانیم.

حزب دمکراتیک مردم ایران با تعهد به اصول دمکراسی، بر این اعتقاد نیست که چون مردم با قیام و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ علیه سلطنت پهلوی و نظام شاهنشاهی نظر داده اند، در ایران فدای جمهوری اسلامی، طرفداران مشروطه سلطنتی حق حیات و فعالیت سیاسی ندارند و یا در مجلس مؤسسان که در پاره نظام آینده تصمیم میگیرند، باید صحبت و اظهار نظر درباره آن را ممنوع کرد. این موضوع خلاف آزادی و خلاف اصل حاکمیت مردم است.

مسئله اینست که نه با پشت کردن، نه با کم بهادادن ونه با خط و نشان کشیدن ها، نمی توان این واقعیت را نادیده گرفت که طرفداران سلطنت، بخصوص در اثر چنانیت کاری ها و ندانم کاری ها و اختناق بی سابقه از سوی جمهوری اسلامی، در میان مردم، زمینه اجتماعی پیدا کرده اند و نیروی را تشکیل میدهند. من حتی يك کاسه کردن طرفداران سلطنت و همه را در شاه الهی ها خلاصه کردن و همه را با يك چوب زدن و تحولات درونی آنها را در پرتو تجربیات گذشته و بهیژه پانزده سال حکومت خمینی و دگرگونی های بزرگ جهانی امروز ندیدن را خطا میدانم. طرفداران سلطنت در ایران، طیف وسیع وناهمگونی است. بی توجهی به این طیف ها و نداشتن سیاست متفاوت و متناسب با هر کدام را برای يك حزب سیاسی نادرست میدانم. به نظر من اگر نخواهیم باز فردا، بنام دمکراسی، دیکتاتوری از نوع دیگری برقرار کرده و امر و نهی بکنیم، باید وارد يك مسابقه و مناسبات دمکراتیک با همه اندیشه ها و گرایش ها بشویم و چون راه حل پیشنهادی خود را برای يك جمهوری مبتنی بر دمکراسی و حقوق بشر مناسب ترین و دمکراتیک ترین راه حل برای حل معضلات کشور و پیشرفت و ترقی آن و تأمین عدالت اجتماعی میدانیم، باید بگوئیم تا مردم مارا و راه مارا بپذیرند و آزادانه و داوطلبانه به آن به پیوندند. بهمین مناسبت وظیفه خود میدانیم که با استفاده از همه امکانات دمکراتیک برای ترویج و تبلیغ نظام جمهوری مبتنی بر دمکراسی و حقوق بشر، چه در مرحله فعلی مبارزه، چه در جریان کارزار انتخاباتی برای مجلس مؤسسان و چه در درون آن، برای تحقق آرمان های خود تلاش ورزیم. اینکارها بدون تحکیم صفوف جمهوری خواهان و ارائه برنامه روشن از سوی آنها ولذا تشکیل جبهه جمهوری خواهان غیر ممکن است. این است اساس سیاست ما و دلیل مقدم و مبرم آن.

در پایان اشاره به این نکته را ضروری میدانم که در ورای اشکال حکومتی، که سلیقه ها و معتقدات نسبت به آنها متفاوت است، میان نیروهای مختلف دمکرات و ملیون، مخرج مشترک طرفداری از دمکراسی و حقوق بشر قرار دارد که نیاید به آن بی تفاوت ماند. بهمین مناسبت وظیفه بعدی ماست تا پس از تشکیل جبهه ای از جمهوری خواهان، آن گونه که در میانی نظری-سیاسی مصوب کنگره دوم حزب دمکراتیک مردم ایران تأکید شده است، این جبهه باید بتواند «با سایر نیروها و تشکل های مخالف رژیم، به اقدامات مشترک ویا ائتلاف های موقت، در ارتباط با مسائل مهم مبارزات ضد رژیم دست بزند».

ما باید جامعه سیاسی خود را از این زاویه مورد بررسی دقیق و مجدد قرار بدهیم و سایر مؤلفه های ملی-دمکرات طرفدار دمکراسی را اضافه بر جمهوری خواهان دمکرات و طرفدار حقوق بشریابی کنیم و گفتگوی سالم و سازنده ای را با آنها، برای تشکیل احتمالی ائتلاف گسترده تر آغاز کنیم.

سرگشاده به نیروهای سیاسی آمده است و برای ما قابل تصور نیست که وارد اتحاد میان مدت ویا دراز مدتی شویم که مشی های سیاسی متفاوتی بر آن حاکم باشد. چنین اتحادی هرگز به جایی نخواهد رسید. آنچه ما می پذیریم هم گفتگوی آشکار و هم مذاکره بین سازمان ما و دیگر سازمانهای جمهوریخواه است تا زمینه تفاهم بروی مشی سیاسی بوجود آید. تنها آن زمان است که می توان از اتحادهای جبهه ای و امثال آن سخن گفت. ولی از دیدگاه من این امر مانع آن نیست که وارد اتحادهای مقطعی به گرد شعارهای همین روز شویم.

از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید صمیمانه تشکر می کنیم.

فساد، تباهی و هرج و مرج در اقتصاد رژیم ولایت فقیهی

توانسته است با شرکت در اقتصاد طفیلی و انگلی نظیر خرید و فروش ارز، زمین و دیگر معاملات تجاری نقدینگی خویش را بیش از پیش به طور سرسام آور بالا برد. اما این بخش خصوصی جز همپیوندی با ساختار قدرت نمی توانست به این امر نایل شود.

اربابی فرد نماینده رامیان می گوید: «اقداماتی که در طول این چندسال به منظور کسب درآمد بیشتر در موسسات اقتصادی و بنیادها انجام گرفته مخرب ترین نوع خود در نظام اقتصادی کشور بوده است. زراندوزان و چپاولگران بخش خصوصی که يك شبه میلیاردر شده اند به کمک زالوصفتان وابسته به دولت با تبانی موفق به دریافت مجوز و عقد قرارداد می شده اند.»

این است منطق حاکم براقصنادایران، يك دستگاه عریض و طویل دولتی مرکب از صدها ارگان و بنیاد، نهاد و باند که از طیف های مختلف حکومتی تشکیل یافته اند. این طیف ها در صحنه سیاست و اقتصاد مرتب در حال رد و بدل امتیاز میان خود هستند و از طریق اهرمهای دولتی، شرکت ها و بنیادها و موسسات خصوصی که تشکیل می دهند و در محدوده خویش از امکانات فعالیت اقتصادی برخوردارند و برای خارج از این طیف یعنی خارج از کادرحکومتی شانسی در فعالیت اقتصادی قائل نیستند. چون در سایه دیکتاتوری اسلامی در همه زمینه ها فعال مایشاء بوده، فقط با ساخت و پاخت با آنها، و از طریق رشوه دادن های کلان می توان در زمینه اقتصادی برای خودشانسی دست و پا کرد، عملاً در این هرج و مرج، تخریب و فساد شکل می گیرد و هیچ فرصتی جهت يك فعالیت اقتصادی مثبت باقی نمی ماند.

فضای باز سیاسی يك تمایل روشن فکراته و يك دغدغه فیلسوفانه نیست که باید برای آن در جامعه ایران مبارزه کرد، بلکه دمکراسی و فضای باز سیاسی لازمه برون رفت از این گونه فسادها و تخریب های اقتصادی-اجتماعی اند.

دمکراسی و فضای باز سیاسی لازمه و جزء لاینفک يك اقتصاد پویا و پدوراز فساد است. این مفهوم تئوریک اینک در سراسر جهان به اثبات رسیده است. جمهوری اسلامی هرچه از دمکراسی و فضای باز سیاسی فاصله می گیرد در فساد و تباهی خود بیشتر غوطه ورمی شود. هنگامی که علت این فساد و تباهی راریشه یابی می کنند، این بخش اقتصادی یا آن بخش اقتصادی را ام الفساد معرفی می کنند. حال آنکه فساد در حکومت مطلقه است که با دستخط مبارک !!! می بخشد و می گیرد. فساد و تباهی در حکومت مطلقه مذهبی-ایدئولوژیک که نمی تواند انرژی و تخصص و نیروی انسانی را در جهت شرکت و تولید و سازندگی آزاد کند.

بخش خصوصی و بخش دولتی هر دو در نظام جمهوری اسلامی فاسدند چونکه مجموعه نظام در فساد بصری برد و نظام فاسد است چون ایدئولوژیک و دیکتاتور است و اجازه شرکت به اقشار و طبقات مختلف اجتماعی ایران را در تولید، توزیع و نظارت به آنها را از طریق اتحادیه ها، سندیکاها و احزاب مختلف سیاسی نمی دهد.

برلن

احمد توکل در سلسله مقاله های در روزنامه رسالت به افشاء نهادها و بنیادهای دولتی و شبه دولتی پرداخت. او به عملکرد بنیاد رشد جامعه اسلامی (رجاه) که متعلق به حجت الاسلام بیات و چندتن از معاونین وزارت صنایع سنگین و چند مسئول کشوری دیگر بوده است اشاره نمود و پرده از روی بسیاری از معامله ها و چپاولگری آنها که به کمک اهرمهای دولتی انجام گرفته، برداشت. در ادامه به بنیاد الهادی متعلق به هادی غفاری اشاره نمود که چگونه در مزایده شرکت کرده و يك شرکت بزرگ ملی شده را در اختیار بنیاد خویش قرار داده است. و آنگاه به فروش سیگارهای قاچاق خارجی که توسط این بنیادها از طریق اعمال نفوذ در اهرمهای دولتی انجام پذیرفته اشاره کرد.

این افشاءگری ها و پرده برداری ها که از قضا از طرف هردو جناح علیه یکدیگر با مدارک و اسناد انجام می گیرد مؤید فساد و تباهی در تار و پود نظام اسلامی است که بدین شکل عریان و هریدا می شود.

این فساد در محدوده اشخاص خاص بانگوش ویژه ای نسبت به مسائل متوقف نمی ماند، این ابداه شخصیت افراد بستگی ندارد بلکه فساد است که ریشه در مجموعه نظامی به نام جمهوری اسلامی دارد. نظامی که بغایت سرکوبگر و مختنق است. این فساد است که از راس حکومت تا اجزای آن رافرا گرفته و بخش خصوصی و دولتی دست در دست در يك مکانیزم همکاری ساختار اقتصادی جمهوری اسلامی رامی رساند.

نماینده رامیان: «متأسفانه تاکنون هرچاکه خلافی در نظام اقتصادی کشور شده پس از افشاء و پیگیری وقتیکه سرفضیه به یکی از موسسات دولتی وصل می شد، در جریان رسیدگی به پرونده کندی گردیده است.»

فساد و تباهی نه در این بخش یا آن بخش، نه در بخش خصوصی یا دولتی بلکه از آنجا ریشه می گیرد که هنگامی که هادی غفاری در سکوی اتهام قرار می گیرد که چگونه بنیاد الهادی مالک کارخانه بزرگی شده است، به دستخط خمینی استناد می جوید و توگویی که این پاسخ تمام اتهامات است.

«من دستخط حضرت امام که بخشی از اموال این کشور (بخش کوچک) را از بنیاد مستضعفان تحت عنوان کارخانه جوراب استار لایت آسیا با دستخط مبارک خود به موسسه الهادی واگذار کردند که نامه آن موجود است»

این است ریشه فساد که بجای پاسخ دهی در مورد چگونگی قرار گرفتن يك کارخانه به يك موسسه، مراجعه به دستخط مبارک !!! استناد داده می شود.

توگویی طایفه ای از اقوام بدوی رافتح کرده اند، و رئیس این قوم به تقسیم غنایم پرداخته است و با دستخط اموال و غنایم رامیان رعایای خویش می بخشد.

آنچه مسلم است بخش خصوصی در ایران، در طی هرج و مرج اقتصادی-اجتماعی که از پرکت نظام اسلامی بر جامعه ایران حکم فرما شده است

طرح مجازات اعدام برای «تروریست های اقتصادی» در مجلس، جواب جناح تندرو و طرفداران بخش دولتی به سیاست ایجاد جذابیت برای سرمایه گذاری بخش خصوصی و میدان دادن بیشتر به این بخش از طرف دولت رفسنجانی بود. در آغاز «جناح تندرو» اقدام به افشاء عملکرد مخرب بخش خصوصی نمود و از طریق برنامه تلویزیونی «سیمای اقتصادی» در پائیز ۶۸ که تناسب قوا در حکومت به نفع هواداران گسترش بخش خصوصی تغییر کرده بود علیه شرکت های مضاربه ای به تبلیغ و تهییج دست زد.

در فاصله چندروز صف های طویل در مقابل شرکت های مضاربه ای تشکیل شدند و مردمی که پس اندازهای خویش را در اختیار این شرکت ها قرار داده بودند از آنها مطالبه سرمایه خویش را می کردند و عملاً این شرکت ها مختل شدند.

این شرکت ها که در هرج و مرج ناشی از حکومت اسلامی ایجاد شده بودند، با جمع آوری پس اندازها و سرمایه های اقشار مختلف مردم در دلالی، قاچاق ارز، خرید و فروش شرکت می جستند و بهره بالایی نیز به صاحبان پس انداز می دادند (بهره ۴۰ درصد). با موج جناح تندرو و معرفی این شرکت ها به عنوان مصادیق بارز بخش خصوصی این شرکت ها اکثراً تا در آستانه انحلال پیش رفتند و بسیاری از مدیران آنها سرمایه های مردم را برداشته و از کشور گریخته بودند.

یونسی دادستان تهران در این مورد گفت: «با وضعیت فعلی شرکت های مضاربه ای از مصادیق تروریست های اقتصادی هستند چطور ممکن است شرکتی با فعالیت سالم بتواند ۱۲۰ درصد سود بدست آورد»

در مورد عملکرد بخش خصوصی و فعالیت مخرب آن و میزان تمرکز نقدینگی و دارایی در دست این بخش محسن شفیعی نماینده مجلس گفت: «۲۰ درصد بالای جامعه، مالک ۷۴/۸۹ درصد ثروت های کشوری باشد، این ۲۰ درصد را اگر خرد کنیم ۱۰ درصد آن مالک ۱۱/۶۸ و ۱۰ درصد دیگر مالک ۶۳/۱۷ درصد ثروت جامعه هستند، نهایتاً ۱۰ درصد گروه آخر پیدامی شود که به تنهایی صاحب ۲۱/۸ درصد ثروت کشور است. با این معنی حدود ۲۴۰ هزار تهرانی مالک نیمی از دارایی های منقول و غیر منقول و مابقی صاحب نیمی دیگرند.»

و یا به گزارش بانک مرکزی: ۸۰ درصد پول در دست کمتر از ۲۰ درصد مردم ۶۰ درصد آن در دست ۱۰ درصد مردم است.

بدین شکل شرایط و اوضاع از هر نظر فراهم آمد تا به همراه مسایل ویژه ای در سیاست دولت، که مجال بیان آن نیست، لایحه مبارزه علیه تروریسم اقتصادی به ابتکار «جناح تندرو» در مجلس به تصویب برسد.

جناح حامی بدون قید و شرط بخش خصوصی آنهم بخش تجاری که از يك نظام متکی به بازار مطلقاً آزاد دفاع می کند، به میدان آمد و با اسناد و مدارک بسیار، عملکرد ناهنجار و مخرب بخش دولتی را در ساختار اقتصادی-اجتماعی ایران پررسم کرد.

ملاحظه ای در باب تفکر جدید

حوادث ده ساله اخیر ایران، دگرگونی اوضاع بین المللی، فروریزی نظام های سوسیالیستی، این دستاورد را برای جنبش چپ ایران داشت تا به این باور برسد که فاقد بینش علمی در تحلیل جامعه، و حوادث سیاسی بوده است. لاجرم ضرورت بازاندیشی در میانی تفکر و اندیشه سیاسی را در طیف گسترده ای از روشنفکران متمایل به جریان چپ فراهم ساخته است.

پاسخ به این ضرورت ها و یافتن شالوده و میانی جدید تفکر از سوی بسیاری از نیروهای سیاسی در حال انجام گرفتن است. اما آنچه بیش از هر چیز در این رهگذر جلب نظر می کند همانا ادامه اسلوب و متد گذشته که همانا سیطره گونه «ایدئولوژی جامعه شناسانه» در تحلیل مسائل است.

فعالین عملگرای گذشته، بیش از اینکه میانی عمیق در شالوده تفکر و اندیشه سیاسی خویش داشته باشند، همچنان یک تنه حوادث گذشته را فارغ از هرگونه «فروتنی»، «سعه صدر علمی» و دوری از صدور احکام عام وحتی اخلاقی باردیگر از قله رفیع دیروز به پند و اندرز و موعظه اخلاقی در صحنه سیاست می پردازند.

باز اندیشی در میانی تفکر و اندیشه سیاسی اگر می خواهد به پی ریزی شالوده جدید در تفکر و اندیشه سیاسی بر بستر یک جریان فکری-فرهنگی اصیل که از اصالت علمی برخوردار باشد همراه گردد نیاز به عمق و ژرف اندیشی در تاریخ اندیشه سیاسی ایران دارد و این بررسی و ژرف اندیشی علمی و ارزیابی نقادانه جز با تکیه به گونه ای «سنجش خرد ناب» به دور از هرگونه احساسات، کین، بغض و عشق، محبت فردی، سازمانی و گروهی ناممکن است.

تفکر سیاسی ایران بطور عام و جنبش چپ بطور خاص فارغ از هرگونه تکیه بر سنجش خرد ناب بوده است. تفکر سیاسی ما بخاطر دوری چستن از میانی فلسفی همواره تحت تسلط اندیشه های عرفانی-عاطفی به سر بوده است و اکنون جز با سنجش این سلطه و دور ساختن اندیشه سیاسی از چاذبه پر کشش اندیشه های عرفانی-عاطفی راه بجائی نخواهد برد.

بایست با دوری چستن از سلطه عواطف به تحلیل جنبش ها و اوضاع حوادث سیاسی نشست و این درست همان روحیه ای را می طلبد که گالیله هنگام تحلیل اجرام سقوط کننده با خود داشت و از آن برخوردار بود و پایه علم دینامیک که شالوده علم طبیعت جدید بود را ریخت و به حق مایکاولی نیز با این روحیه پایه علم سیاست را در دوران جدید هموار کرد.

آنچه مسلم است، ما در دوران جدید بسومی بریم. جامعه دو ساختاری ایران که نیمی صنعتی نیمی سنتی است الزامات دوران جدید را لااقل برای قشر وسیعی از شهروندان فراهم آورده است. اما هر چند ما در این دوران جدید زیست می کنیم و از ظواهر این دوران بهره مندیم در حوزه اندیشه و تفکر در آن غایب هستیم. دوران جدید تاریخ ما

نامه های رسیده

خواننده گرامی جمالی در رابطه با مواضع اخیر رضا پهلوی مقاله ای برای راه آزادی فرستاده است که در بخش هائی از آن می خوانیم: «...باعت تاسف است که برحال ملت ما چنان رفته است که قداره بند دیروزی در برابر ساطورکش امروزی پیراهن معصومیت پرتن می کند و با استفاده از ذهن های فراموشکار خود را بر تخت معصومیت می نشاند.

باعث خنده است که بناکنندگان «اوپن» و «کمیته مشترک»، سازمان دهندگان جوخه های اعدام در برابر بهترین فرزندان خلق، شکنجه گران خوانندگان «کتاب های ممنوعه» و همپالکیان «فرانکر» و «پینوشه»، امروز با تقلیدی مسخره و

که با انقلاب مشروطیت آغاز شد اندیشه دوران جدید یعنی «تجدد» را برای ما به ارمغان نیاورد. ما با شتاب یک دوران صنعتی شدن از بالا را در دوره های مختلف پهلوی تجربه کردیم و وارد دوران جدید تاریخ جهانی شدیم و چون این ورود یک ورود تمحیلی بود، حضور ما صرفاً یک حضور فیزیکی-جسمانی بود. لذا نتوانستیم «تجدد» را عمیقاً هضم کنیم و در آن تفکر و تعمق ورزیم لذا سهمی از تفکر و اندیشه دوران جدید عاید ما نشد و بسیاری از مسائل و مشکلات دوران جدید هنوز برای ما طرح نشده اند و اگر هم طرح شده اند فاقد اصالت از منطق درونی و خردپوی تحول اندیشه سیاسی ما بوده است. لذا این ورود به دوران جدید آنچنان با جهش صورت گرفت که ما بکلی با گذشته و تفکر قدیم در تمامی حوزه های حیات اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی قطع ارتباط کردیم و عملاً نتوانستیم تفکر دوران جدید را برشانه های گذشته استوار کنیم و براساسه عدم ایجادتفکر و فلسفه دوران جدید وارث منحط ترین و نازلترین و سطحی ترین ایدئولوژی های مغرب زمین شدیم، و از تفکر و اندیشه غرب دور گشتیم.

حیات فکری ما درست به فرشی می ماند که رشته هایش از آغاز بافته شده اند، اما در یک مقطع این رشته ها و تار ها سوخته اند و این هنگامی است که تاریخ جهان راه خویش را با سرعت ادامه داده است و ما وا مانده ایم. اکنون تعجیل در این عقب ماندگی نا ممکن است چرا که درحیطه اجتماع، فرهنگ، تفکر، پرش یا جهش سرنوشت دردناکی را عاید خواهد کرد. لذا ضرورت یافتن سرنخ ها و تار های سوخته شده کار شاق و طاقت فرسائی است که پیش روی اندیشمندان و متفکران ایرانی است که بایستی صبورانه فارغ از هرگونه مصلحت سیاسی لحظه، درعقب ماندن یا جلو افتادن سازمانی، گروهی، شخصی انجام پذیرد.

فرانکفورت-بهار زنده رودی

مضحک پا به صحنه دمکراسی گذاشته اند بی آنکه یک لحظه بیاندیشند که این «جامه» -که یقیناً فاخر است- بر تن آنها چه بی قواره می ایستد..

*

خواننده عزیز راه آزادی منوچهر از فرانکفورت طی نامه ای از چگونگی درج اعلامیه انشعاب رفقای کرد توده ای از حزب توده ایران انتقاد کرده می نویسد: «... آنجائی که رفقای انشعابی در اعلامیه قید کرده اند که ما قتل عامهای رژیم را در کرستان توجیه کرده ایم و عملاً در کنار خلق نمادیم (یعنی خیانت کردیم) در متن چاپ شده در راه ارانی سانسور دمکراتیک گردیده است... سؤال من از راه ارانی این است که اولاً با چه معیاری این عده را رفقا می نامد و سؤال دوم هم این است که چرا وبه چه منظور آنجائی که رفقای اقرار می کنند که ما در کنار خلقمان نایستاده ایم را حذف می کنند.

آیا راه ارانی قصد دارد با حذف کردن این جمله گذشته مشترک خود را با آنها بپوشاند، آیا راه ارانی با، رفقا خواندن این دسته راه را برای ورود آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران هموار می کند...

این گروه یا دسته که امروز شما اعلامیه ناقص آنها را چاپ می کنید، در لحظات سرنوشت ساز جنبش کرستان به دستور حزب توده از حزب دمکرات کرستان ایران جدا شدند، تصویر سوسیالیسم دمکراتیک را در حزب دمکرات کرستان که امروز باید برنامه همه احزاب و سازمان های چپ مدرن باشد نفی کردند و از این طریق زنده یاد دکتر قاسملو را عامل ناتو خواندند و ضربات چبران ناپذیری را بر جنبش کرستان وارد کردند، باصطلاح باند قاسملو از طریق مطبوعات این رفقا کشف گردید و برای ضربه زدن به جنبش کرستان تا حد جاسوسی پیش رفتند.»

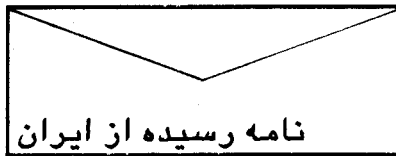
*

خواننده ای گرامی به نام «احمدی» درباره نظرخواهی نشریه «راه آزادی» پیرامون نامه سرگشاده ۹۰ نفره، اعتراض کرده، می نویسد: «شما در شماره اول «راه آزادی» در نظرخواهی پیرامون نامه سرگشاده ۹۰ نفره به سراغ دریادار مدنی رفته اید، درحالیکه درخارج از کشور ده ها چهره خوشنام و چپ و دمکرات و ملی وجود دارد که شایسته بود به سراغ آن ها رفته می شد. آقای مدنی نه دمکرات است و نه ملی و پرونده اش چرکین تر از این حرف ها است و در عین حال به اندازه کافی امکانات و تربیون در اختیار دارد که نظراتش را بدان طریق منمکس سازد؛ «راه آزادی» نباید بلندگوی امثال مدنی ها باشد.»

*

نشریه «راه آزادی»

سلام. موضعگیری شورای مرکزی ج.د.م.ا. در رابطه با نامه سرگشاده آقای بازرگان و... به رفسنجانی فوق العاده راست روانه بوده است. حزبی که مدعی چپ و نواندیش بودن است و به دمکراسی عمیقاً باور دارد، چگونه می تواند از



نامه ای که بخش عمده امضاء کنندگان آن به قول آقای رضا مرزبان «در به قدرت رسیدن ارتجاع و خدانقلاب نقش اساسی داشتند» و هنوز هم که هنوز است خودشان را مقید به قانون اساسی ارتجعی مصوب مجلس خبرگان می دانند و بین فاشیسم و کمونیسم علامت تساوی می گذارند، بدون قیدو شرط حمایت کند. بنابراین جاداشت ضمن حمایت از اقدام آقایان، ح.م.د.ا. موضع خودش را حداقل در رابطه با مسائلی که در نامه سرگشاده به عمد و آگاهانه مسکوت گذاشته شده است (مسائلی که به نحوی در اعلامیه چهار سازمان: حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائیان خلق، سازمان (اکثریت) و حزب دمکرات کردستان ایران آمده است) اعلام می کرد.

ر. خوارزمی

طرحی خائنه یا عملی ستمگرانه؟

بادرود به تمامی مبارزین واقعی راه دمکراسی و عدالت اجتماعی مقاله سزای وابستگی نوشته آقای فریدون آذرنور را در شماره ۱۸ راه اراضی خواندم و با اینکه بیشتر از واقعیات نوشته بود ولی احتمالا برای خواننده بعضی از سنوالات را پیش بیاورد...

در مقاله از طرز تشکیل فرقه و همچنین انگیزه تشکیل آن سخن رفته بود و علاوه بر موقعیت ایران و امتیاز نفت، یکی هم بقول طرح های شیطانی و خائنه باقراوف بوده که عبارت بوده است از پیوستن خلق های آذربایجان شمالی و جنوبی به همدیگر و تشکیل یک آذربایجان واحد. تا آنجائی که من اطلاع دارم کمونیست ها بیشتر از همه به اصل خود مختاری و حق تعیین سرنوشت و حتی تجزیه طلبی بعنوان یک اصل فکر می کنند و این راحق عادلانه هر ملتی می دانند و مثل بورژواها از این اصل پرهیز نمی کنند و تازه مساله ربطی به بورژوا و کمونیست بودن ندارد که هر آزاده ای باید آزادی را رعایت کند... سؤال من این است که آیا پیوستن خلق های هم زبان و تشکیل یک ملت واحد بقول فرقه که خوش زبان و سنت های ملی اش یکی است، طرحی خائنه است یا اینکه عدول از این اصل عملی ستمگرانه؟ (هر چند خواهید گفت که طرز فکری ناسیونالیستی است و من می پرسم مگر شما اینسوی قضیه را در نظر نگرفته اید که پرده از طرح های شیطانی باقراوف برآشته اید؟ و این طرز فکر ناسیونالیستی خیلی بهتر از ستم ملی یک ملت بر ملت دیگر می باشد... و سنوالات دوم این است که آیا خلق های آذربایجان می توانند اجازه دارند که به عنوان یک ملت با آداب و رسوم خاص خودشان نه به عنوان جزئی از شوروی و یا بر عکس، بلکه به عنوان یک آذربایجان مستقل و یگانه فکر بکنند یا هنوز این اجازه را ندارند (این امر شامل تمامی خلق ها می شود). اگر جواب مثبت است پس اصطلاح طرح شیطانی شما در این رابطه مفهوم خود را از دست می دهد و در غیر این صورت حرفی نیست.

محمد

گالینه دوپل در ایران!

بعد از اینکه تمام رادیوهای خارجی و رادیوهای نیروهای سیاسی داخلی اعلام کردند که نماینده حقوق بشر برای بررسی اوضاع داخلی و بازدید از زندان های جمهوری اسلامی به ایران آمده به خود گفتم بروم و جریانات این موقعیت استثنائی را از نزدیک بررسی کنم زیرا که می دانستم چه فشاری از جانب تمام گروه های سیاسی داخلی و خارجی به این حکومت ضد مردمی وارد آمده که تن به این عقب نشینی تاریخی در مقابل افکار عمومی داده است.

روز سوم بود. ورود آقای گالینه دوپل غوغا بپاکرده بود، جمعیت زیادی از تمام نقاط ایران برای درخواست و نشان دادن مدارک در مقابل دفتر جمع شده بودند.

پیرمردی با موهای سفید برای مردم صحبت می کرد و جریانی آمدنش برای درخواست و اتفاقاتی را که برایش پیش آمده بود حکایت می کرد. می گفت دیروز از اهواز به این جا آمده ام، اسم من اسماعیل است و دو فرزندم را کشتند.

تقاضای ملاقات کردم، پذیرفته نشد. در اطراف دفتر بودم و راه و چاره ای می جستم که چند نفر ناشناس مرا احاطه کرده و با خود بردن. چشم های مرا بستند و وقتی که چشم های مرا بازکردند در خارج از شهر تهران بودیم. تمام مدارک و اسنادی که آورده بودم را از من گرفتند و از من خواستند دیگه به آنجا مراجعه نکنم، چون شناخته شده هستم.

از این نوع اتفاقات برای بیشتر کسانی که برای درخواست آمده بودند اتفاق افتاده بود.

آقای می گفت دیروز آمدم به من گفتند که باید مدارک و اسناد لازم را بیاورید. گفتم چشم و فراد مدارک و اسناد را توسط خانم یعنی مادر بچه ها فرستادم که عده ای او را با خود برده و تمام مدارک و پولش را از او گرفتند، به طوری که کرایه برگشت نداشت. همان روز تعداد زیادی بازداشت شده اند که هنوز از آنها خبری نیست. عده ای مورد حمله اوپاش و طرفداران جمهوری اسلامی قرار گرفته از آن جمله می توان از خانم کوهستانی نام برد که دختر و دامادش را اعدام کرده اند و از نشان دادن قبر آنها خود داری می کنند.



در محافل سیاسی... بقیه از صفحه ۱۱

حقوق بشر قربانی منافع سیاسی

جامعه دفاع از حقوق بشر ایران طی گزارشی به تاریخ اردیبهشت ماه تحت عنوان «آنجا که حقوق بشر در پای منافع سیاسی قربانی می شود»، گزارش گالیندوپل در باره حقوق بشر در ایران را مورد انتقاد جدی قرار داده است. در این گزارش به ویژه به نحوه بازتاب واقعیت های جامعه ایران، سعی در رعایت «بی طرفی» در جمع آوری اسناد و نحوه برخورد خشن با اظهارات مقامات جمهوری اسلامی به شدت پر خورده کرده است و ضمن ارتباط دادن عنوان گزارش با داد و ستدهای سیاسی از جمله می نویسد: «گزارش برآنست که به جامعه بگوید که باید با معیاری جز مفاد و اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر به جامعه ایران برخورد کرد. در این گزارش، جامعه ایران طوری تصویر می شود که در عین حال که با معیار های سیاسی جامعه نوین تناسبی ندارد و مقامات رسمی آن همه گرفتار مالخولیای توطئه های شرق و غرب و چپ و راست هستند، معذالک این جامعه در درون خود سامان و منطبق خاص خود را دارد که باید درک کرد و با همان منطبق به قضاوت در باره آن نشست چیزی شبیه گزارشی که یک انسان شناس پس از سفری به یک قبیله بدوی به جهان خارج می دهد.» «آقای گالیندوپل از گفتگو هایش با مقتدائی و مهرپور و شوشتری و زرگر و لاجوردی و سایر قاضیان و زندانبانان که هزار هزار مردم بی دفاع را به دیار عدم می فرستند ولی حتی آمار و پرونده ها را نمی توانند در اختیار او بگذارند، به سادگی می توانست بفهمد که با دیوان بلخی سر و کار دارد که در آن به هیچ گفته مقام رسمی نمی توان اعتماد کرد و همین نتیجه را نیز به کمیسیون حقوق بشر گزارش می کرد. به عوض، او دقیقاً بسیاری از همان اظهارات مقام های رسمی را مبنای نتیجه گیری های خود قرار داده و تلویحاً به جهان خارج می گوید که ایران چنین است: کشوری که معیارها و اصول و نظام و قوانین خاص خود را دارد و اگر چه در درون این نظام به حقوق بشر تجاوز می شود ولی برای فهمیدن شدت این تجاوزات ابتدا باید خصوصیت فرهنگی، حقوقی این کشور را درک کرد و بعد به قضاوت نشست. یعنی که ایرانیان شایستگی استفاده از مزایای حقوق بشر را ندارند.»

در بخش های دیگر این گزارش ها به نحوه برخورد جانبدارانه نیرو های سیاسی ایرانی به قربانیان حقوق بشر نیز انتقاد شده است.

پشتیبانی از نامه ۹۰ نفره

نامه معروف ۹۰ نفره انمکاس وسیعی در محافل سیاسی اپوزیسیون داشته است و تقریباً کلیه نشریات اپوزیسیون از کیهان لندن وانقلاب اسلامی گرفته، تا نشریات چپ و چپ رادیکال تا حتی نشریات فکاهی نظیر «امسرافا» به شکلی از اشکال آن را وسیعاً منعکس ساخته اند. اولین حرکت جدی حمایتی از این اقدام، انتشار نامه ای به امضاء ۲۱۶ تن از نویسندگان، روشنفکران و عناصر منفرد یا متشکل اپوزیسیون است که در آن از این اقدام جسورانه تمعید شده و برگسترش حمایت از چنین حرکاتی تأکید شده است. در حال حاضر تلاشهایی از سوی محافل و عناصر مختلف اپوزیسیون برای تهیه یک نامه سرگشاده با امضای طیف وسیعتری در جریان است.

اطلاعیه هیأت اجرائیه حزب دمکراتیک مردم ایران به مناسبت زلزله فاجعه بار و هولناک در مناطق شمال کشور

سپیده دم روز گذشته، پنجشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۶۹، زلزله شدیدی صدها شهر و روستا را در شمال ایران با خاک یکسان کرد و بیش از سی هزار کشته و صدهزار زخمی و مجروح و میلیاردها دلار خسارت برجای گذاشت. در شرایطی که از «برکت» رژیم فوق ارتجاعی اسلامی، کشور ما زیر فشار بی کاری، تورم و گرانای لجام گسیخته، کمبود مسکن و بهداشت و درمان و، ویرانی، تلفات و خسارت وارده از جنگ هشت ساله ایران و عراق و اختناق سیاه قرون وسطانی سست و پا می زند؛ تحمل مصیبت وارده از فاجعه زلزله مناطق شمال کشور برای مردم میهن ما فوق العاده سنگین و طاقت فرسا است. این در حالی است که «رهبر» انقلاب و «ولی فقیه» خامنه ای در پیامش بمناسبت زلزله مناطق شمال کشور با وقاحت تمام این فاجعه ملی را که بخش پرنفوس و نسبتاً آباد کشور را به ویرانه تبدیل کرده و اجساد هزاران هموطن ما زیر آوارها مدفون گشته است، «امتحان الهی» قلمداد کرده است تا بدینوسیله وانمود کند که تابودی مردم خطه شمال ایران و ویرانی شهرها و روستاها یک امر ناگزیر و یک حادثه طبیعی است و انسانها در مقابل آن راهی جز تسلیم و رضا ندارند. خیانت رژیم شاهنشاهی و رژیم ولایت فقیه به منافع ملی و امتناع هردو رژیم از عمران و آبادانی کشور و بی توجهی کامل به معماری و خانه سازی با مصالح مناسب در مقابل زلزله و دیگر بلایا، سبب شده است که ابعاد تلفات انسانی و ویرانی و خسارت وارده از زلزله اینچنین هولناک و غیر قابل تصور گردد.

در ابعاد فاجعه بار زلزله دیرروز، هم رژیم پهلوی و هم رژیم جمهوری اسلامی هردو مقصودند. اگر این یکی سرمایه و ثروت ملی مملکت را در راه جنگ خانمانسوز و بی حاصل هشت ساله ایران عراق و صدور پان اسلامپس و اسلام ناب محمدی به اقصی نقاط جهان و ساختن مسجد و امام زاده صرف کرده آن یکی نیز درآمد حاصله از نفت و سرمایه ملی را برای میلیتاریزه کردن حیات کشور و ژاندارمی منطقه صرف نموده است.

مردم شریف و آزاده ایران! برای امداد هرچه سریعتر و پرثمرتر به هم میهنان زلزله دیده مان در خطه شمال با برپایی کمیته های کمک رسانی به مناطق زلزله زده، ابتکار عمل را بدست گیرید و مستقیماً بر ارسال کمک ها و امداد های مردمی به مناطق زلزله زده نظارت کنید و نگذارید عوامل دزدوغارتگر رژیم جمهوری اسلامی از کمک های شما مردم شریف برای خانواده ها و مردم داغدار مناطق زلزله زده، چپ های خودشان را پر کنند. حزب دمکراتیک مردم ایران از همه اعضاء و هواداران و همه ایرانیان خارج از کشور طلب میکند که در محل های زندگی شان کمیته ها و شوراهای کمک رسانی به مناطق

زلزله زده را تشکیل دهند و از نزدیک با نوایر صلیب سرخ جهانی و سایر مؤسسات خیریه در محل سکونت شان در امر کمک رسانی به مناطق زلزله زده همیاری و همکاری کنند.

حزب دمکراتیک مردم ایران این فاجعه ملی را به عموم مردم شریف ایران و خانواده ها و اهالی داغدیده مناطق شمال ایران تسلیت میگوید.

هیأت اجرائیه شورای مرکزی ج.د.م.ا.
اول تیرماه ۱۳۶۹

وقتی قشتم به بندر آزاد تبدیل می شود!

بنا به نوشته روز نامه های ایران معاون اجرایی رئیس جمهور در جریان سفر خود به جزیره قشم، این بندر را به عنوان بومین بندر آزاد تجاری-صنعتی ایران اعلام کرد و روزنامه ها هم با تیترو درشت اعلام کردند که این بندر از سه شنبه ۲۱ فروردین ماه در قالب وظایف جدید خود به عنوان بندر آزاد تجاری-صنعتی کارش را آغاز کرده است. بدین ترتیب پس از جزیره کیش که به عنوان بندر توریستی-تجاری آزاد مشغول به کار است، بندر قشم دومین منطقه آزاد تجاری است که در سواحل ایران قرار است به فعالیت بپردازد. از وضعیت بندر کیش و سرمایه گذاری عظیم زمان شاه همه کم و بیش خبر دارند. اما آنچه به قشم بر می گردد بهتر است از قول روز نامه ها وضعیت آنرا برای شما توصیف کنیم تا ببینید که مقامات جمهوری اسلامی با چه برنامه-ریزی ها و سرمایه گذاری های عظیمی کار خود را پیش می برند:

-قشم بزرگ ترین جزیره خلیج فارس با طول حدود ۱۲۴ کیلومتر و عرض ۱۱ تا ۲۲ کیلومتر است و ۵۰ هزار نفر جمعیت دارد و در ۲۰ کیلومتری جنوب بندر عباس واقع شده است.

-قشم یکی از مراکز ماهیگیری خلیج بوده است که در سالهای اخیر بیشتر به بندر قاچاق فروشی تبدیل شده است.

-قشم دارای هیچ لنگر گاهی برای پهلو گرفتن کشتی های متوسط و بزرگ نیست.

-قشم دارای امکانات شهری نیست. فقط یک مهمانسرای کهنه دارد. قشم فاقد یک مرکز پزشکی است و درمانگاه آن در سالهای اخیر به علت نبود پزشک تعطیل شده اند و پنج درمانگاه باقیمانده توسط چند پزشک بنگلادشی اداره می شود. در قشم یافتن دارو بسیار مشکل است.

-آب آشامیدنی قشم به نوشته روز نامه ها حتی برای حیوانات هم مضر است.

-از ۱۲۴ کیلومتر جاده های جزیره حدود نیمی آسفالت با کیفیت پائین است.

-در قشم تاکسی و وسایل حمل و نقل مشابه وجود ندارد و مردم از تاکسی بار و قایق برای حمل و نقل استفاده می کنند.

بانگ رهائی

چهارمین و پانزدهمین شماره بانگ رهائی در ایران منتشر شد. ارگان، کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (داخل کشور)، شرح نسبتاً مفصلی از حوادث امجدیه و آزادی و چگونگی شورش مردم علیه جمهوری اسلامی را منعکس کرده و ضمن ارزیابی ویژگی های این درگیری پراهمیت، خواستار چاره اندیشی برای مقابله با تشدید اقدامات سرکوبگرانه رژیم گشته است. نشریه معتقد است که «مؤثرترین راه برای مقابله با رژیم، تداوم اعتراضات مردم کشور و تقویت جنبه سازمان یافتگی است.» بانگ رهائی همچنین درباره این حوادث نتیجه گرفته است که «جریانات اخیر نشان داد که خشم مردم از حاکمیت به حدی است که با فراهم شدن اندک شرایط مناسب میتواند به عصیان گسترده مردمی منجر شود.»

در این شماره همچنین بررسی کوتاهی درباره «اعدام درملاء عام» انجام گرفته و از جمله افشا شده است که تاکنون ۱۲۰ نمونه اعدام از طریق دارزدن انجام گرفته که ۸۰ مورد آن، اعدام قاچاقچیان بوسیله چرثقیل بوده است، همین مقاله سپس مورد سرپریدن دو سارق در همدان و نمایش سرهای بریده در مقبره بوعلی سینا و نیز گردانیدن بدن های بی سر در خیابانهای شهر را شرح داده است.

پانزدهمین شماره بانگ رهائی نیز، علاوه بر اخبار و مطالب متنوع، مقاله جامعی درباره نتایج سفر گالیندویل به ایران منتشر ساخته است. در این مقاله، «نقاط ضعف جدی» گزارش مذکور، مشروحاً تذکره داده شده و متن آن «در بسیاری زمینه ها نارسا و مبهم» قلمداد گردیده است.

باینحال مقاله مزبور، نقاط قوت گزارش و افشاگری های آنرا نیز مورد توجه قرار داده، و با توجه به اینکه با استناد به گزارش مزبور، کمیسیون حقوق بشر «در بسیاری موارد» رژیم را زیر ضرب گرفته است «این امر را» یک «موفقیت مهم» برای آزادیخواهان و مخالفان استبداد حاکم ارزیابی کرده است. مقاله همچنین مخالفت خود را با «برخوردهای یک جانبه» نسبت به این گزارش اعلام کرده و معتقد است که چنین کاری از یکسو «مواضع سازمانهای بین المللی حقوق بشر و به ویژه سازمان ملل را تضعیف می کند» و از سوی دیگر «نسبت به ماهیت ضد بشری رژیم و نقض حقوق بشر در ایران توهم ایجاد می کند» نشریه تاکید می کند که نباید اجازه داد که رژیم گزارش مزبور را «به زیان نیروهای اپوزیسیون و بسود خویش جلوه دهد».

راه آزادی RAHE AZADI
No: 2
Juli 1990
بها: معادل ۱۰۰ ریال
حق اشتراك يك ساله:
برای کشورهای اروپایی:
معادل ۴۰ مارک آلمان غربی
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:
معادل ۵۰ مارک آلمان غربی
كمك های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمایید:
RAHE ERANI
AACHENER BANK EG
(BLZ 390 601 80)
KONTO N° : 90985
AACHEN - WEST GERMANY
با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:
MAHMOUD
B.P. 23
F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:
راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با اعضاء درج نمیکند. چاپ مطالب با اعضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.
برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:
RIVERO, B.P. 47
F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE